





پاسخ به پندارهای توسل

محمد زاهد الکوثری

ترجمه و تصحیح
وحید سلیمانی خلوجی

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به پندارهای توسل

نویسنده:

محمد زاهد کوثری

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پاسخ به پندارهای توسل

مشخصات کتاب

سرشناسه : کوثری، محمدزاهد، ۱۸۷۹ - ۱۹۵۲ م.

عنوان قراردادی : محق‌التقول فی مسالهٔ‌التوسل. فارسی

عنوان و نـام پدیـدآور : پاسـخ به پنـدارهای توسـل/ محمدزاهـد الکوثری؛ مقـدمه و تصـحیح وهبی‌سـلیمان قـاوجی؛ [مترجم] مرکز ترجمان دینی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۳۴ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۰۳-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها -- احادیث اهل سنت

موضوع : توسل -- احادیث اهل سنت

شناسه افزوده : غاوجی، وهی سلیمان، مقدمه‌نویس، مصحح

شناسه افزوده : مرکز تخصصی ترجمان دینی

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ک۸۵م۳ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۲۷۳۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

دیباچه

ص: ۷

وهابیت فرقه‌ای است که قدمت آن به بیش از دو قرن نمی‌رسد، اما این فرقه با تکیه بر ظواهر برخی آیات و روایات به بهانه مبارزه با شرک و کفر در مقابل همه مسلمانان ایستاده و آنان را به شرک و کفر متهم می کنند.

امروزه این فرقه مدعی دفاع از مسلمانان است و خود را تنها منادی اسلام واقعی می‌خواند.

آنان مدعی‌انـد که همه مسـلمانان طرفـدار افکار و انـدیشه‌های «ابن‌عبدالوهاب» و «ابن‌تیمیه» اند و حال آنکه اندیشـمندان اسـلامی و پیروان سایر فرق اهل سنت چنین ادعایی را نپذیرفته و سالیان متمادی با این افکار انحرافی به مبارزه برخاسته‌اند.

آنچه در پیش روی حقیقت‌جویان است ترجمه «محق التقول فی مسأله التوسل» از نگاشته‌های محمد زاهد الکوثری از اندیشمندان

ص: ۸

اهل‌سنت در برابر وهابیت است. بـدیهی است که ترجمه این‌گونه آثار به معنای تأییـد همه محتوای نوشـته نبوده و چه بسا در برخی موارد با اندیشه متکلمان شیعه در تعارض باشد.

امید است این سلسله آثار مقبول طبع بلند اندیشه‌وران عرصه شناخت ملل و نحل قرار گرفته و راهی روشن فرا روی جست‌وجوگران حق و حقیقت قرار دهد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۹

زندگی‌نامه محمد زاهد کوثری

اشاره

محدث فقیه، علامه و مورخ منتقد محمد بن زاهد بن حسن حلمی کوثری صبح روز سه‌شنبه ۲۷ شوال سال ۱۲۹۶ ه. ق به هنگام اذان صبح در روستایی به نام «دوزجه» به دنیا آمد. نام «کوثری» به دلیل انتساب او به قبیله‌ای از «چرکس» به نام کوثر است. پس از آنکه روس‌ها قفقاز را اشغال کردند، پدرش شیخ زاهد برای حفظ دینش و رهایی از ستم روس‌ها از دیار خویش کوچ کرد و در روستایی نزدیک پایتخت خلافت اسلامی (ترکیه) ساکن شد. این روستا در دوره‌های بعد «دوزجه» (۱) نام گرفت.

وی که در خانه دین و دانش زاده شد، نزد پدرش شیخ زاهد شاگردی کرد و بیشترین بهره را از ایشان برد. پدرش در صد سالگی وفات یافت (۱۳۴۵ ق) و او توانست از عمر طولانی که خدا به پدرش داده، استفاده فراوان کند. محمد زاهد کوثری علاوه بر پدر، در زادگاه خود از استادان دیگری نیز کسب فیض کرد.

۱- در حال حاضر در ترکیه استان «دوزجه» به مرکزیت شهر «دوزجه» قرار دارد.

ص: ۱۰

پانزده ساله بود که به شهر «آستانه» آمد و در دارالحدیث اقامت کرد. در آنجا در مسجد سلطان محمد فاتح نزد بسیاری به کسب دانش پرداخت. از جمله استادان او شیخ ابراهیم حقی الران (وفات: ۱۳۱۸ ق) و شیخ زین‌العابدین الصونی (وفات: ۱۳۲۶ ق) بودند. وی در سال ۱۳۳۲ هجری دانش‌آموخته شد. (۱)

در سال ۱۳۲۵ هجری زمانی که بیست و نه سال داشت، پس از رسیدن به رتبه علمی، در دانشگاه فاتح به تدریس پرداخت و این فعالیت را تا اوایل جنگ اول جهانی ادامه داد. وی تا آن زمان توانست مراتب علمی را طی کند و نماینده مجلس بزرگان عثمانی (وکیل المشیخهٔ العثمانیه) شود. سمتی که هم‌تراز «شیخ الازهر» در مصر است.

وی در آن دوره به تألیف و نگارش کتاب پرداخت.

با نفوذ یهودیان «دونمه» (۲) و دیگران (نصرانی‌ها و ارمنی‌ها) در ارتش اسلامی ترکیه و نیز در حوزه‌های تربیتی و مطبوعات و همچنین خرید عناصر ترک، علوم دینی را محدود و ستم نسبت به دانشمندان را آغاز کردند و سرانجام حکومت خلافت اسلامی را به فروپاشی کشاندند. بنیاد این خلافت عظیم به دست فردی یهودی به نام قرصو و دیگران از بین رفت.

۱- برای مطالعه شرح زندگی استادان وی ر. ک: التحریر الوجیز فیما یبتغیه المستجیز.

۲- Donmeh بر گروهی از یهودیان مهاجر که در مناطقی نزدیک به قلمرو حکومت عثمانی ترکیه ساکن شدند و در ظاهر به اسلام گرویدند اطلاق می‌شود. آنان پس از نفوذ در ارکان امپراتوری عثمانی و به دست گرفتن پست‌های کلیدی، نقش مهمی در تضعیف و براندازی امپراتوری عثمانی ایفا کرده‌اند. مترجم

ص: ۱۱

مرحوم محمـد زاهـد کوثری در برابر این جریـان از اسـلام دفاع می‌کرد. به همین دلیل او را از سـمت خود برکنار کردنـد و حکم به اعدام وی دادند. در نتیجه وی این سـرزمین را ترک کرد و بسـتگان و دارایی خود را رها کرد. در آن زمان حقوق ایشان ماهیانه ۷۵ جنیه طلا بود.

وی در سال ۱۳۴۱ وارد مصـر شـد، اما کمتر از یک سال در آنجا مانـد و از این دیار به سـرزمینی که پدر ما ابراهیم (ع) به آن کوچ کرده بود (شام) هجرت کرد.

مرحوم کوثری بار دیگر به مصـر بازگشت و این بار در قاهره سـکنا گزیـد؛ اما دوباره به شام سـفر کرد و نزدیک یک سال در آنجا مانـد تا در این مـدت بتوانـد از نسـخه‌های خطی کتابخانه «ظاهریه» و دیگر منابع بهره ببرد. پس از این دوره کوتاه اقامت در شام، به مصـر بـازگشت و تـا پایـان عمر در این کشور زیست. وی در نوزدهم ذیقعـده سال ۱۳۷۱ در سن هفتـاد و پنـج سالگی، در حالی‌که هنوز از حواس پنج‌گانه و عقل و هوشیاری کامل برخوردار بود، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

محمد زاهد کوثری از زبان برخی معاصرانش

شیـخ محمـد ابوزهره می‌گوید: من در سال‌های اخیر جز امام کوثری دانشـمندی نمی‌شـناسم که با مرگ او، جای خالی‌اش پر نشود. ایشان ذخیره پیشـینیان صالح و شایسـته‌ای بود که علم را مایه کسب روزی و ابزاری برای رسـیدن به هدف قرار ندادند؛ بلکه دانش، هدف نهایی و بلندترین افق این دانشمندان بوده است؛ چراکه برای مؤمن هدفی فراتر از

ص: ۱۲

دانش دیـن وجـود نـدارد و قلـه بالاـتری نیست که دانشـمند خـود را به آن برسانـد. ایشـان مصـداق روایت «دانشـمندان میراث‌داران پیامبران می‌باشند» (۱) بود.

وی این وراثت را برای خود مایه شرافت نمی‌دانست که به مردم فخرفروشی کند و بر آنان چیره شود؛ بلکه این وراثت را جهاد برای تبلیغ اسلام، بیـان حقایق آن و زدودن غبار پنـدارهای نادرست از جوهره دین می‌دانست، تا این دین را روشن و ناب به مردم معرفی نمایـد و مردم نیز در پرتـو نور آن زنـدگی کننـد و هـدایت شونـد. به اقتضـای این میراث‌داری، دانشـمند و عـالم دینی بایـد همچون پیامبران و رسولان به مجاهدت بپردازد و در سـختی‌ها و دشواری‌ها نیز همچون آن بزرگان، صـبور و بردبار باشد. عالم باید همچون پیامبران ناگواری‌هایی را که دعوت‌شوندگان به حق و هدایت بر وی تحمیل می‌کنند، بر خود هموار نماید. پس این میراث پیامبران، فقط برای کسـی که حق آن را به خوبی ادا کنـد و به مقتضـیات آن عمل نماید، شـرافت‌آور است. امام کوثری نیز این‌گونه بود. این دانشمند بزرگوار، نه پیرو مذهبی جدید و نه مبلغ امری نوپیدا و نه از شمار کسانی بود که مردم آنها را مجدّد می‌خوانند؛ بلکه ایشان از چنین افرادی بیزار بود و به جـای اینکه بـدعت‌آور باشـد، پیرو بود. امـا بـا این حال، ایشان مجـدّد به معنای واقعی کلمه بود. چون نوگرایی برخلاف تصور مردم، کنار گذاشتن همه چیز و رد کردن عهد نبوت نیست؛ بلکه

۱- «العُلَماءُ وَرَثَهُ الانبِیاء».

ص: ۱۳

نوگرایی به معنای رونق‌بخشی دوباره به دین و زدودن پیرایه‌های آن می‌باشد تا دین، با زلالی خود و آن‌گونه که هست، برای مردم تبیین شود. از ویژگی‌های نوگرایی، جان بخشیدن به سنت‌ها و میراندن بدعت‌ها و برپا کردن ستون دین در میان مردم می‌باشد.

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند:

گواهی می‌دهم که فضایل و اوصاف بزرگان و دانشمندان را شنیده‌ام، اما در هیچ مورد مانند فضایل این شیخ والامقام به خود نبالیدم. چون ایشان برای کسانی که نشان علمی اعطا می‌کنند، خود نشان و افتخار هستند.

شیخ محمد اسماعیل عبده، واعظ قاهره درباره ایشان چنین می‌گوید:

در روز یکشنبه، نوزدهم ذیقعده سال ۱۳۷۱ هجری قمری در کوی العباسیه مصر، دانشمندی جهانی، پژوهشگری تیزهوش و محققی زبردست و بلندنظر، مفسری نابغه و مناظره‌کننده‌ای که هرگز کسی بر وی چیره نگشت، شمشیری نهاده شده بر گردن ملحدان و فرقه‌های گمراه، تواناترین فرد و بهترین یاری‌رسان سنت نبوی، برجسته‌ترین مدافع باورهای صحیح دینی و صاحب تألیفات ارزشمند و سودمند در هر علمی و همچنین فردی صاحب‌نظر در فنون و علوم مختلف به رحمت خدا پیوست. فردی که رهبری علوم سنت نبوی- به ویژه علوم جرح و تعدیل، رجال‌شناسی، شرح زندگانی دانشمندان و دانش مربوط به فرقه‌های اسلامی، خاستگاه اختلاف میان آنها و دلایل تنوع و نیز تحولات این فرقه‌ها- را بر عهده داشت. این فرد، علامه بزرگوار حضرت استاد شیخ محمد زاهد بن حسن کوثری، نماینده پیشین مجلس بزرگان عثمانیه است. ایشان فردی نرم‌خوی، بزرگوار و دارای تواضع علمی فراوان بود.

ص: ۱۴

وی از انصاف ادبی برخوردار بود. گواهی می‌دهم که حُبّ و بُغض ایشان خدایی بود. وی که از وقار و متانت علمی کم‌نظیری بهره داشت، می‌توانست با مهارت خیره‌کننده‌ای بحث را اداره کند. اگر درباره مسئله‌ای با وی گفت‌وگو می‌شد، ابعاد پنهان و ابهام‌آمیز آن را واکاوی می‌کرد و با خبرگی خود، حقیقت امر را تشریح می‌کرد. ایشان به دلیل تبحر فراوان و آگاهی کامل به مسئله، شنونده را به‌گونه‌ای مجذوب کلام خویش می‌کرد که شنونده، لحظه‌ای از گوش کردن به کلام ایشان غافل نمی‌شد. وی دل‌های حاضرین در مجلس را مجذوب سخنان و بیان شیوای خود می‌کرد.

مرحوم کوثری فردی خوش‌سیما، اهل معاشرت و چهره‌ای گیرا داشت. نیکوسخن بود و به هنگام برخورد با دیگران گشاده‌رو بود. وی به هنگام سخن گفتن، چاپلوسی نمی‌کرد و بی‌محابا سخن نمی‌گفت. وی در بیان حق، شجاع بود. در راه خداوند از سرزنش‌کنندگان نمی‌هراسید؛ بلکه شجاعت وی در این دوران بی‌نظیر بود. وی در حوزه دانش عقلی و نقلی فردی امین و ثقه بود. (۱)

تألیفات

علامه کوثری در تألیف پیشرو بود. در زمانی که در پایتخت خلافت اسلامی به سر می‌برد، ۲۱ اثر از خود بر جای گذاشت که مهم‌ترین آنها «المدخل لعلوم القرآن» بود. وی این کتاب را بر دیگر آثارش ترجیح می‌داد و به همراه برخی کتاب‌های کمیاب دیگر با خود می‌برد.

از جمله کتاب‌هایی که ایشان در این دوره از زندگی خود نگاشته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نقدی بر کتاب «الضعفاء» اثر عقیلی،

۱- برگرفته از مقدمه «مقالات الکوثری»، گردآورنده: استاد احمد خیری.

ص: ۱۵

«التعقب الحثیث لما ینفیه ابن‌تیمیهٔ من الحدیث» و «البحوث الوفیه فی مفردات ابن‌تیمیهٔ». همه این آثار خطی هستند و برخی نیز مفقود شده‌اند. این عالم مسلمان پس از هجرت خود ۳۱ اثر به رشته تحریر درآورد که اولین آنها در مصر با عنوان «دفع الریبهٔ من تخبطات ابن‌قتیبهٔ» بود. این کتاب به صورت نسخه خطی است.

آثار ایشان در حوزه موضوعات مختلف اسلامی و به حسب نیاز نگاشته شد و برخی از آنها در پاسخ به یک نویسنده، برخی در نقد یک ادعا یا در ابطال سخنی باطل تألیف شد. زمانی که شیخ محمود شلتوت گمان کرد حضرت عیسی (ع) مرده و روحش به آسمان عروج کرده، وی در پاسخ به این باور که قادیانیه آن را باور داشتند، کتاب «نظرهٔ عابرهٔ فی مزاعم من ینکر نزول عیسی (ع)» را نگاشت. این کتاب به چاپ رسیده است. زمانی که قاضی احمد شاکر کتابی با عنوان «نظام الطلاق» نگاشت و در آن مطالبی را آورد که علما آنها را نادرست می‌دانند، مرحوم کوثری کتاب «الاشقاق علی أحکام الطلاق» را نوشت. این کتاب نیز چاپ شده است.

ابن‌ابی‌شیبه در کتاب «المصنف» در صدد مخالفت با ابی‌حنیفه در نقل حدیث بر آمد. (۱) برخی از هندی‌ها با کمک یکی از سرمایه‌داران عرب بخشی از این کتاب را به چاپ رساندند. مرحوم کوثری در پاسخ به این ادعا کتابی با عنوان «النکت الطریفهٔ فی التحدث عن ردود ابن‌ابی‌شیبهٔ علی ابی‌حنیفهٔ» را تألیف کرد. این اثر بهترین کتاب رجالی و برترین اثر

۱- در صفحات بعد توضیحات بیشتر در رابطه با این موضوع خواهد آمد. مترجم

ص: ۱۶

علمی در زمینه روایت و جمع میان روایت‌های مختلف است. نویسنده، اثر خود را با ادبیاتی بی‌نظیر نگاشته؛ به طوری که بسیاری از دانشمندان کنونی از این قلم بی‌بهره‌اند. زمانی که قرار شد کتاب «تاریخ بغداد»، اثر خطیب بغدادی منتشر شود، الازهر مرحوم کوثری را مکلف کرد که بر این اثر تعلیقه بزند؛ چرا که در این کتاب اظهارات نادرستی درباره ابوحنیفه بیان شده بود. وی همین کار را کرد و تعلیق وی به همراه کتاب تاریخ بغداد با عنوان «السهم المصیب فی کبد الخطیب» منتشر شد. وی پس از آن، کتاب مستقلی را با عنوان «تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمهٔ أبی‌حنیفهٔ من الأکاذیب» در همین موضوع منتشر ساخت.

هنگامی که فرقه «مشبهه» کتاب‌هایی را چاپ کردند که در آن صفت‌های ناشایستی به خداوند نسبت داده شده بود، (مانند نسبت دادن خوردن، آشامیدن، خسته شدن به خداوند) مرحوم کوثری کتاب «فصل المقال فی بحث اسطورهٔ الأوعال» را به رشته تحریر درآورد. البته حافظ ابن‌عساکر نیز پیش از آن، کتاب «تبیان الوهم و التخلیط فیما أخرجه ابوداود من حدیث الأطیط» را در این باره نوشته بود. زمانی که «نونیهٔابن‌قیم» منتشر شد، وی کتاب «السیف الصقیل» را به همراه تعلیقه‌ای از خود با نام «تبدید الظلام» منتشر ساخت. (۱) نونیهٔ ابن‌قیم اثری است که در آن مطالبی به دور از شأن خداوند ذکر شده و خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کرده بود.

۱- نسخه چاپی.

ص: ۱۷

شیخ معلمی کتابی با عنوان «طلیعهٔ التنکیل» نوشت و در این کتاب مختصر تلاش کرد تا برخی مطالب کتاب «تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمهٔ ابی‌حنیفهٔ من الأکاذیب» (اثر کوثری) را اصلاح کند. کوثری در پاسخ به آن، رساله‌ای با عنوان «الترحیب بنقد التأنیب» را به شیوه‌ای علمی و دقیق نگاشت. (۱) البته پس از آن، کتاب مختصر «طلیعهٔ التنکیل» ضخیم‌تر شد و در دو جلد به چاپ رسید. در این کتاب مطالب ناپسند و بدزبانی فراوان دیده می‌شود. به نظر می‌رسد این سخنان از محقق معروف، شیخ معلمی باشد. ایشان همچنین کتاب‌های مختلفی نوشت. در کنار آن بر کتاب‌هایی که در صندوق‌خانه‌ها خاک می‌خورد یا نسخه خطی آنها موجود بود، تعلیقاتی نگاشت. برخی از این تعلیقه‌ها کوتاه و برخی مفصل بودند که در مجموع، شصت مقدمه یا تعلیقه از ایشان بر جای مانده است. برخی از دانشمندان گرامی، اینها را در مجموعه‌ای مستقل گردآوری کرده‌اند.

تألیفات، مقدمه‌ها، تعلیقه‌ها و مقاله‌های مرحوم کوثری

اشاره

تألیفات استاد به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: تألیفات پیش از هجرت از آستانه وآنچه که پس از مهاجرت نگاشته است.

بیشتر آنچه پیش از مهاجرت نوشته است، آثار خطی هستند. اما در بخش دوم آثار چنین نیست. از آثار بخش اول تنها از اثر «ارغام المرید»

۱- این اثر مرحوم کوثری چاپ شده است.

ص: ۱۸

آگاهیم. ایشان نسخه‌هایی از این کتاب را به شاگردانش هدیه کرده است. در زیر نام کتاب‌ها و آثار علمی ایشان بر اساس دسته‌بندی بالا می‌آید:

بخش اول

۱. نظم عوامل الإعراب (به زبان فارسی). این کتاب خطی، اولین اثر ایشان است. (۱)

۲. ازاحهٔ شبههٔ المعمم عن عبارهٔ المحرم (۲) (خطی)

۳. الجواب الوفی فی الرّدّ علی الواعظ الأوفی (۳) (خطی)

۴. تفریج البال بحل تاریخ ابن‌الکمال (۴) (خطی)

۱- به این دلیل که عنوان دقیق کتاب را به فارسی نمی‌دانستم، از ترجمه عنوان عربی خودداری کردم. مترجم

۲- عالمی با نام «محرم» شرحی بر شرح عبدالرحمان جامی بر کتاب «کافیه ابن‌حاجب» در موضوع نحو می‌نگارد. ایشان در باب «ندبه در منصوبات» عبارتی می‌نویسد. یکی از شاگردان شیخ را می‌بینند که چند سطر از این شرح را حذف کرده تا معنای عبارت کتاب- از نظر او- درست شود. اما به اعتقاد ایشان باید این عبارت را حفظ کرد و آن را به گونه‌ای تأویل کرد تا عبارت با معنا شود. به همین دلیل رساله‌ای ده صفحه‌ای در این باره نوشت.

۳- در ساحل دریای سیاه سرزمینی به نام «اوف» وجود دارد. این منطقه به داشتن واعظان بسیار، شهرت دارد. یکی از این واعظان به شهر سکونت استاد عزیمت کرد و در آن‌جا به وعظ و خطابه مشغول بود. این واعظ در کار خود شهرت یافت. روزی استاد کوثری در جلسه سخنرانی او حاظر شد. واعظ مشهور در این جلسه که بعد از ظهر برگزار شده بود، حمله تندی به صوفیه کرد. از آنجا که مرحوم کوثری در آن زمان از هواداران صوفی‌ها بود، از این جلسه خارج شد و به منزل خود رفت و تا پیش از ظهر روز بعد رساله‌ای بیست صفحه‌ای نوشت. این رساله در پاسخ به اظهارات واعظ بود. پیش از ظهر روز بعد که این رساله را به واعظ داد، زبان واعظ بند آمد و دست از بدگویی نسبت به صوفیه کشید.

۴- «تاریخ ابن کمال» معماگونه نوشته شده است. برای مثال وی می‌گوید: در یک چهارم دوم سال سوم از دهه چهارم از یک سوم سوم ... رساله استاد کوثری در واقع حلال معماهای این کتاب است. وی این اثر را نگاشته تا معماهای «تاریخ ابن کمال» را حل کند و برای شرح مقصود کتاب، جدول‌هایی ترسیم کرده است.

ص: ۱۹

۵. الصحف المنشرة فی شرح الاصول العشرة لنجم‌الدین الطامة الکبری (خطی)

۶. ترویض القریحة بموازین الفکر الصحیحة فی المنطق (۱) (خطی)

۷. قرة النواظر فی آداب المناظر (۲) (خطی)

۸. النظم العتید فی توسل المرید (۳) این اثر در اواخر عمر وی و در شش صفحه چاپ شد.

۹. ارغام المَرید فی شرح النظم العتید لتوسل المُرید. این اثر در آستانه به سال ۱۳۲۸ قمری در ۱۱۴ صفحه و بدون فهرست و غلطگیری (تصحیح) به چاپ رسید.

۱۰. إصعاد الراقی فی المراقی (۴) (خطی)

۱۱. النقد الطامی علی العقد النامی علی شرح الجامی (۵) (خطی)

۱- در شرح حال استاد در کتاب «تأنیب الخطیب» به جای کلمه «موازین» عبارت «بمناهج» آمده است؛ حال آنکه کوثری نام کتاب را «بموازین» به من املا کرده است. زمانی که از او سؤال کردم کدام عبارت درست است، گفت که نمی‌تواند به طور قاطع بگوید. بیشترین چیزی که به یاد می‌آورد این است که این ترجمه کتاب «معیار سداد» است. کتابی که توسط جودت پاشا وزیر در زمینه علم منطق به ترکی نگاشته شده است.

۲- این کتاب، ترجمه کتاب «آداب سداد» است. کتاب «آداب سداد» را جودت پاشا درباره مناظره به ترکی نگاشته است.

۳- به سال ۱۳۱۸ ه. ق در ۳۴ بیت تألیف کرد.

۴- به سال ۱۳۲۰ ه. ق تألیف شد.

۵- کتاب «العقد النامی» توسط شیخ محمد رحمی الکینی از دانشمندان آستانه در یک جلد نگاشته شد. این کتاب تعلیقی بر کتاب «الفوائد الضیائیة، شرح الکافیة لعبدالرحمان جامی» [در علم نحو] بود. اما استاد کوثری این اثر را نقد کرد و نام کتاب نقد خود را «النقد الطامی» گذاشت.

ص: ۲۰

۱۲. الفوائد الكافية فى العروض والقافية. (۱) این کتاب به چاپ رسیده، اما نام مؤلف بر روی آن درج نشده.

۱۳. تدريب الوصيف على قواعد التصريف (خطی)

۱۴. تدريب الطلاب على قواعد الإعراب (خطی)

۱۵. حنين المتفجع وأنين المتوجع، قصيدة فى ويلات الحرب العظمى الأولى (چاپی)

۱۶. إبداء وجوه التعدى فى كامل ابن‌عدى (خطی)

۱۷. نقد كتاب الضعفاء (۲) (خطی)

۱۸. التعقب الحثيث (۳) لما ينفيه ابن‌تيمية من الحديث (خطی)

۱۹. البحوث الوافية فى مفردات ابن‌تيمية (خطی)

۲۰. الروض الناظر الوردی فى ترجمة الإمام الربانى السرهندی (وفات: ۱۰۳۴ ق). وی این کتاب را در قسطمونی (۴) تألیف کرد. این تنها کتابی است که به زبان ترکی نگاشته است (خطی)

۱- در کتاب «الاستبصار» ص ۳۷ به جای «الكافية» در نام کتاب «الوافية» آمده است.

۲- اثر عقیلی.

۳- ابن‌تیمیه در کتاب «منهاج السنة» ورود برخی روایت‌ها در برخی موضوعات را رد کرده است. کوثری در این کتاب نقدی بر نوشته‌های ابن‌تیمیه نگاشته است.

۴- از شهرهای کشور ترکیه. مترجم

ص: ۲۱

۲۱. المدخل العام لعلوم القرآن (خطی). این کتاب دو جلدی را در آستانه تألیف کرد. این کتاب به دلیل پژوهش، دقت و تحقیق، مهم‌ترین اثر کوثری به شمار می‌آید. تطبیق میان مفسرین، از بعد رجالی و نیز متون تفسیر، تبیین مطالب مربوط به جمع‌آوری قرآن در دوره‌های سه‌گانه آن (دوره پیامبر (ص)، دوره ابوبکر و دوره عثمان)، مطالب مربوط به خط قرآن، قرائت‌های چهارده‌گانه و طبقات قراء و نیز آگاهی کامل از آثار نوشته شده در حوزه‌های قرائت، خط و رسم قرآن و شرح حال مفسران به ترتیب تاریخی، از ویژگی‌های این کتاب است. کوثری برای هیچ چیز مانند از بین رفتن این کتاب افسوس نمی‌خورد. او نمی‌دانست این کتاب کجاست و چه بر سر آن آمده است. (۱)

بخش دوم

۱. رفع الریبة عن تخبطات ابن‌قتیبة (۲) (خطی)

۲. صفعات البرهان علی صفحات العدوان. (۳) این کتاب توسط چاپخانه «ترقی» دمشق در سال ۱۳۴۸ قمری و در ۵۴ صفحه به زیور طبع آراسته شد.

۱- از صفحات قبلی این گونه برداشت می‌شود که این کتاب را در سانحه‌ای دریایی از دست داده است. مترجم

۲- این کتاب در پاسخ به ابن‌قتیبه و در اوایل اقامت ایشان در مصر نوشته شده است. این کتاب پاسخی است به خدشه‌های ابن‌قتیبه به ابوحنیفه و نیز پاسخی است به اقدام وی در نقل از کتب اهل کتاب. ابن‌قتیبه اعتقاد داشت تورات و انجیل صحیح و قابل استناد هستند.

۳- پاسخ به نوشته‌های سید محب‌الدین خطیب، در مجله «الزهراء».

ص: ۲۲

۳. الإشفاق علی أحکام الطلاق. (۱) چاپخانه «مجلهٔ الاسلام» این اثر را چاپ کرد. (۱۰۴ صفحه).

۴. بلوغ الأمانی فی سیرهٔ الإمام محمد بن الحسن الشیبانی. این اثر بدون فهرست و تصحیح در ۷۲ صفحه در ضمن رساله‌های کم‌یابی که خانجی چاپ می‌کرد، انتشار یافت.

۵. التحریر الوجیز فیما یبتغیه المستجیز. (۲) این کتاب در سال ۱۳۶۰ قمری در ۴۷ صفحه توسط چاپخانه «الأنوار» منتشر شد.

۶. تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمهٔ ابی‌حنیفهٔ من الأکاذیب. (۳) این اثر در سال ۱۳۶۱ قمری به چاپ رسید. حجم این اثر (بدون مقدمه طولانی که در شرح حال استاد کوثری بر آن نگاشته شده) ۲۰۰ صفحه است.

۷. احقاق الحق بإبطال الباطل فی مغیث الخلق (۴). در سال ۱۳۶۰ قمری

۱- پاسخ به کتاب «نظام الطلاق»، اثر شیخ احمد شاکر.

۲- این کتاب نام استادان و شیوخ مرحوم کوثری و استادان اساتیدش را آورده و شرح زندگی بسیاری از آنها را نیز ارائه کرده است. این اثر در عین کوچکی، بسیار سودمند است.

۳- این کتاب برای پاسخ به افتراهای خطیب بغدادی نوشته شده است. در بخش سیزدهم کتاب «تاریخ بغداد» به هنگام معرفی امام ابوحنیفه، خطیب بغدادی افتراهایی را در حق وی مطرح می‌کند. علاوه بر این، مرحوم کوثری به آنچه در حق ابویوسف، محمد بن حسن و حسن بن زیاد لؤلؤی مطرح شده، پاسخ می‌دهد.

۴- به اظهارات نادرست نوشته شده در کتاب «مغیث الخلق» پاسخ می‌دهد؛ زیرا در صفحات یازدهم و دوازدهم این کتاب مطالب ناروایی درباره حنفی‌ها مطرح شده است.

ص: ۲۳

چاپخانه الانوار این اثر را در ۶۶ صفحه به چاپ رساند.

۸. أقوم المسالک فی بحث روایهٔ مالک عن ابی‌حنیفهٔ و روایهٔ ابی‌حنیفهٔ عن مالک. این اثر در آخر کتاب «إحقاق الحق» به چاپ رسیده است. (ص ۶۷- ۷۲)

۹. تذهیب التاج اللجینی فی ترجمهٔ البدر العینی (وفات: ۸۵۵ ق). وی شرح خود بر صحیح بخاری را تلخیص و در ابتدای این کتاب چاپ کرده است.

۱۰. الإهتمام بترجمهٔ ابن‌الهمام (وفات: ۸۶۱ ق). (چاپ نشده)

۱۱. عتب المغترین بدجاجلهٔ المعمرین (۱) (خطی)

۱۲. تحذیر الخلف من مخازی أدعیاء السلف (خطی)

۱۳. قطرات الغیث من حیاهٔ اللیث (وفات: ۱۷۵ ق) (خطی)

۱۴. الحاوی فی سیرهٔ الإمام ابی‌جعفر الطحاوی (وفات: ۳۲۱ ق) این کتاب در سال ۱۳۶۸ قمری در چاپخانه الانوار در ۴۳ صفحه به چاپ رسید.

۱۵. فصل المقال فی بحث الأوعال. این کتاب را در زمان‌های بعد «فصل المقال فی تمحیص أحدوثهٔ الأوعال» نامید. (۲) (خطی)

۱- در این کتاب به ادعاهای رواج یافته میان برخی از ثبت و ضبط‌کنندگان دربارهٔ عمرهای نجومی و چندصدساله پاسخ می‌دهد. ایوبی این کتاب را در سفر دوم شیخ به شام از وی به عاریت گرفت و نزد او ماند.

۲- در این کتاب به حدیث خرافی مبنی بر اینکه حاملان عرش «قوچ» هستند، پاسخ داده می‌شود. این کتاب از نزدیک به ۱۲ سال پیش، در کشور مصر تنش ایجاد کرد.

ص: ۲۴

۱۶. البحوث السّنیهٔ عن بعض رجال أسانید الطریقهٔ الخلوتیهٔ (۱) (خطی و چاپ شده).

۱۷. نظرهٔ عابرهٔ فی مزاعم من ینکر نزول عیسی (ع). چاپخانه امین عبدالرحمان، سال ۱۳۶۲ قمری، ۶۷ صفحه بدون تصحیح‌ها.

۱۸. نبراس المهتدی فی اجتلاء أنباء العارف دمرداش المحمدی (وفات: ۹۲۹ ق)، چاپخانه الانوار، ۱۳۶۴ ق، ۳۱ صفحه.

۱۹. النکت الطریفهٔ فی التحدث عن ردود ابن‌أبی‌شیبهٔ علی ابی‌حنیفهٔ (۲)، چاپخانه الانوار، سال ۱۳۶۵ ق، ۲۷۳ صفحه.

۲۰. رفع الاشتباه عن مسألتی کشف الرؤوس و لبس النعال فی الصلاهٔ. چاپ ۱۳۶۶ ق، ۲۴ صفحه.

۲۱. ترجمهٔ العلامهٔ محمد منیب العنتابی (۳) (وفات: ۱۲۳۸ ق) (خطی)

۲۲. من عبر التاریخ (۴) ناشر: سید عزت عطار، چاپ ۱۳۶۷ ق، ۳۲ صفحه.

۱- این کتاب را در ربیع الثانی سال ۱۳۶۲ ه. ق و به دستور شیخ عبدالخالق بشراوی وفات: ۱۳۶۶ ه. ق نگاشت. در این کتاب شرح حال سیزده شیخ خلوتی را در ده صفحه بزرگ نوشته است. اصل این کتاب که به دست‌خط خود ایشان است، نزد بنده است. یک نسخه کپی از آن را برای نویسنده ارسال کرده‌ام.

۲- ابن‌ابی‌شیبه ادعا کرد که ابوحنیفه در ۱۲۵ مسئله از مسائل اصلی اجتهادی، با احادیث صحیح مخالفت کرده است. مرحوم کوثری این کتاب را نوشت تا با نقد و بررسی ادله دو طرف بتواند در زمینه تفاوت مدارک استنباطی فقیهان و نیز تحولات فقه اسلامی پرده از حقایق بسیاری بردارد.

۳- این کتاب را به درخواست بنده در رمضان ۱۳۶۷ ه. ق نگاشت.

۴- دربارهٔ هشت مسئله تاریخی بحث و بررسی می‌کند.

ص: ۲۵

۲۳. حسن التقاضی فی سیرهٔ الإمام ابی‌یوسف القاضی (وفات: ۱۸۲ ق) چاپخانه الأنوار، ۱۳۶۸ ق، ۱۰۳ صفحه.

۲۴. لمحات النظر فی سیرهٔ الإمام زفر (وفات: ۱۵۸ ق) چاپخانه الانوار، ۱۳۶۸ ق، ۳۰ صفحه.

۲۵. الإمتاع بسیرهٔ الإمامین الحسن بن زیاد (وفات: ۲۰۴ ق) و صاحبه محمد بن شجاع (وفات: ۲۶۶ ق) چاپخانه الانوار، ۱۳۶۸ ق، ۷۰ صفحه.

۲۶. الترحیب بنقد التأنیب (۱) ناشر: کتابخانه خانجی، ۱۳۶۹ ق، ۵۲ صفحه.

۲۷. محق التقول فی مسألهٔ التوسل (۲) چاپخانه الانوار، ۱۳۶۹ ق، ۱۸ صفحه.

۲۸. تعطیر الأنفاس بذکر سند ابن‌أرکماس (۳)، این اثر در ضمن مجموعه‌ای چاپ شد. ۱۳۶۹ ق. چاپخانه الانوار، (صفحات ۹ تا ۱۱ این مجموعه).

۲۹. الإفصاح عن حکم الإکراه فی الطلاق والنکاح، مجموعه

۱- وی از تهدید به نقدی که از سوی مؤلف کتاب «طلیعهٔ التنکیل» مطرح شده بود، استقبال کرد.

۲- در این کتاب اتهام شرک‌ورزی به توسل‌جویندگان به رسول خدا و خاندان پاکش را ردّ کرده و آنها را واسطه حقیقی ارتباط با خداوند می‌داند.

۳- این کتاب را بنا به درخواست برادر فاضل حاج ابراهیم ختنی از دانشمندان مدینه منوره نگاشت. از آن‌جا که نسخه‌ای از کتاب را نزد خود نگه نداشته بود، بنده یک نسخه از اصل کتاب را در مدینه کپی کردم و برای ایشان آوردم.

ص: ۲۶

پیشین، صفحات ۱۲ تا ۱۶.

۳۰. الاستبصار فی التحدث عن الجبر والاختیار (۱) چاپخانه الانوار، ذیقعده ۱۳۷۰ ق. این آخرین تألیف ایشان است که به چاپ رسیده است. البته شاید آخرین تألیف ایشان نیز باشد.

بنابراین مجموعه تألیفات این دانشمند ارجمند ۵۱ اثر است. (۲) علاوه بر آنچه گفته شد، برخی از نوشته‌های کوثری در ضمن کتاب‌های تألیفی ایشان به مثابه تعلیقه و حاشیه چاپ شده است. برای نمونه دو مورد را نام می‌برم:

۱. لفت اللّحظ إلی ما فی اللفظ. این نوشتار تعلیقه و مقدمه‌ای بر کتاب «الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیهٔ و المشبههٔ» اثر ابن‌قتیبه است. این اثر را قدسی در چاپخانه سعادت در مصر در ۸۶ صفحه (شامل فهرست) چاپ کرده است. (۱۳۴۹ ق)

۲. تبدید الظلام المخیم من نونیهٔ ابن‌القیم. این اثر نیز مقدمه و تعلیقه بر کتاب «السیف الصقیل فی الرد علی ابن‌زفیل للسبکی الکبیر» است. چاپخانه سعادت، ۱۳۵۶ ق، ۱۹۲ صفحه (بدون فهرست، تصحیح و سخن ناشر).

۱- در این اثر، به شیخ مصطفی صبری توقادی پاسخ می‌دهد. شیخ صبری توقادی در حکومت عثمانی، سمت شیخ‌الاسلام داشته است.

۲- البته در اول طبقات ابن‌سعد، در شرح زندگی ایشان دو تألیف از ایشان نام برده شده: «تاریخ مذاهب الفقهاء وانتشارها» و نیز «تاریخ الفرق و تأثیرها علی المجتمع». با توجه به اینکه استاد کوثری این دو اثر را برای من نام نبرده، من نمی‌دانم این دو کتاب را در کجا نوشته است. از این‌رو از ذکر آنها خودداری کردم.

ص: ۲۷

مقدمه‌ها و تعلیقه‌های شیخ محمد زاهد کوثری

استاد کوثری بر بیش از پنجاه کتاب سودمند، مقدمه و تعلیقه نوشته است.

مقالات

مقالات (۱)

کوثری در زمینه‌های گوناگون مقاله‌های فراوانی نوشته است. هر یک از این مقاله‌ها به مخاطبان خود، درس‌های سودمندی می‌آموزد. این مقاله‌ها بیشتر در مجله‌هایی منتشر می‌شدند که با خط مشی مقالات همسو بودند. مجله «الاسلام» و پس از آن، مجله «الشرق العربی» بیشترین مقالات ایشان را منتشر کرده‌اند. برخی از شاگردان فاضل ایشان نیز اقدام به گردآوری مقالات در مجموعه‌ای جداگانه کرده‌اند و این شرح زندگی‌نامه را در سرآغاز آن به چاپ رسانده‌اند. در اینجا یادآور می‌شوم که محمد زاهد کوثری رساله‌های علمی فراوانی دارند که به دلیل پراکنده بودن در جهان، جمع‌آوری آنها آسان نیست. این رساله‌ها در پاسخ به پرسش‌گران نگاشته و برای‌شان ارسال می‌شد.

این برگ زرین و پر افتخار از زندگی پربرکت مردی است پارسا که از این دنیا دل کنده و به آخرت دل بسته بود. مردی که همچون لباس سفید و پاک از هرگونه لکه و تیرگی، خداوند او را از لغزش‌ها مصون

داشت. امیدواریم خداوند روحش را شاد گرداند.یادآوری:

۱- در برخی موارد به دلیل ضرورت، با مراجعه به منابع، روایاتی را در پاورقی نقل کرده‌ام.[مترجم]

ص: ۲۸

مقدمه

مقدمه (۱)

خداوند را سپاس می‌گوییم. درود خدا بر رسولش و سرور ما حضرت محمد (ص)، خاندان و همه اصحاب ایشان.

طایفه‌ای از حشویه (۲) تلاش می‌کنند هر از گاهی تمام امت اسلامی

را به دلیل زیارت قبور (۳) و اینکه نیکان را واسطه درگاه خداوند قرار می‌دهند، تکفیر کنند؛ (۴) گویا که با توسل جستن به غیر خدا و زیارت قبور، بت‌پرست شده‌اند.

به همین دلیل بر آن شدم تا آرای بزرگان معارف دینی درباره توسل (۵) را بیان کنم؛ زیرا آنان متولیان تبیین مرز توحید با شرک و بت‌پرستی هستند. در این راستا ادلهٔ نقلی بیان شده از سوی دانشمندان مسلمان را بیان خواهیم کرد تا حق را اثبات کنیم و نادانی پیروان آن را آشکار کنیم.

امیدواریم خداوند ما را در این راه توفیق دهد.

۱- عنوان عربی این نوشتار «محق التقول فی مسألة التوسل» است.

۲- یکی از معانی واژه «حشا» در زبان عربی، «کنار» است. دلیل نام‌گذاری این گروه به حشویه به دو شکل نقل شده است: شیخ محمد زاهد کوثری به نقل از مقدمه «تبیین کذب المفترین فیما نسب الی الامام الاشعری» اثر ابن‌عساکر، ص ۱۱، می‌نویسد: حسن بصری از بزرگان تابعین بود که سال‌های پیاپی در بصره به نشر دانش اهتمام داشت. بزرگان و فضلا به مجلس او رفت‌وآمد داشتند. گروهی از راویان اوباش صفت نیز وارد مجلس او می‌شدند و سخنان ناپسندی می‌گفتند. حسن بصری می‌گفت: آنان را به کنار مجلس حشا الحلقهٔ ببرید. به این دلیل آنان را «حشویه» نامیدند. فرقه‌های مجسمه و مشبهه از این گروه بودند. همچنین در پاورقی تفسیر «الجامع لأحکام القرآن» قرطبی، آمده است: حشویه طایفه‌ای از بدعت‌گران هستند که به ظواهر تمسک جسته و قائل به عقایدی چون تجسیم [اعتقاد به جسم برای خداوند] و ... شدند ج ۱، ص ۵۵.

۳- در صفحات آینده نیز خواهد آمد که «ابن‌تیمیه» معتقد بود هرکس به قصد زیارت قبر رسول خدا سفر کند، گناه کرده است و به همین دلیل نمازش شکسته نیست؛ زیرا این سفر معصیت است. «ابن‌تیمیه» اولین کسی است که این نظر را داد و به دلیل همین به زندان افتاد و از سوی مردم و دانشمندان طرد و محکوم شد.

۴- سخن درباره معنای توسل و حکم آن بیان خواهد شد.

۵- منظور عقایدِ دانشمندانی است که امت اسلامی آنها را پذیرفته و به آنان اعتماد کرده است. همان کسانی که مردم احکام شریعت خود و سنت صحیح نبوی را از آنان گرفته‌اند. در این رساله شماری از این دانشمندان را نام خواهیم برد.

ص: ۲۹

فصل اول: ادله جواز توسل

اشاره

ص: ۳۰

به یاری خداوند نگارش درباره توسل را شروع می کنم. هرچند به دلیل بحث‌های فراوان در این باره و وجود ادله قاطع، تمایل نداشتم دراین باره سخن را دوباره آغاز کنم، اما این موضوع به ابزاری برای مشرک نامیدن امت محمدی مبدل شده است. (۱)

اولین کسی که این فتنه را به راه انداخت، هدفی جز مباح کردن اموال مسلمانان نداشت تا بتواند به‌نام مشرک بودن مسلمانان خونشان را نیز بی‌حرمت گرداند (۲)؛

۱- اولین کسی که توسل را بدعت دانست و در این باره سخن گفت، شیخ احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه است. وی در قرن هفتم هجری قمری می‌زیست. در کتاب «الدرر الکامنهٔ فی أعیان المائهٔ الثامنهٔ» اثر احمد بن حجر عسقلانی شرح زندگانی وی آمده است. در ج ۱، ص ۱۷۳ این کتاب سال تولد ابن‌تیمیه، ۶۶۱ ه. ق و وفات او ذیقعده سال ۷۲۸ اعلام شده است.

۲- این در حالی است که به فرموده پیامبر اسلام، خداوند مجموعه امت اسلامی و اکثریت را از شرک مصون داشته است. در روایت آمده که رسول خدا فرمودند: «شیطان از اینکه نمازگزاران جزیرهٔ العرب او را بپرستند، نومید شده است. اما [میان آنان] تفرقه‌افکنی می کند». این روایت در صحیح مسلم، «کتاب المنافقین»، ص ۵۰ نقل شده است. بیقهی پس از نقل این روایت می گوید: «منظور آن حضرت هم اصحاب خود و هم مسلمانان پس از اصحاب است.»، دلائل النبوهٔ، ج ۶، ص ۳۶۳.

این امر قطعی است که امت اسلامی توسل را در دوران پیامبر ص فراگرفته و به آن عمل کرده است. همچنین این عمل در عصر صحابه و پس از آنان تا قرن هفتم ادامه داشته است. پس از آن نیز تا به امروز و در آینده ادامه خواهد یافت؛ زیرا توسل از مسائل فرعی اهل سنت است؛ همان‌گونه که پیامبر ص نیز فرموده‌اند که خداوند هرگز امت رسول خویش را بر گمراهی هم اندیشه نخواهد کرد. ترمذی و حاکم نیشابوری از ابن‌عمر روایت کرده‌اند: پیامبر ص فرمودند: «هرگز امت من بر گمراهی اتفاق نمی کنند.» ابوداود از ابومالک اشعری نقل می کند حدیث مرفوع که پیامبر ص می‌فرمودند: «خداوند شما را از سه امر مصون نگه داشته است.» از جمله این را فرمودند: [از این عمل مصون داشته که] شما بر گمراهی اتفاق نکنید ر. ک: التلخیص الحبیر، ج ۳، ص ۱۶۲.

ص: ۳۱

حال آنکه حشویه در دعوت به توحید، بویی از صداقت نبرده‌اند.

در ردّ این گروه برای انکار توسل، به قرآن، سنت و روش پیشینیان و نیز ادله عقلی استناد می‌کنیم.

قرآن

خداوند در سوره مبارکه مائده می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید و در راه او جهاد کنید؛ باشد که رستگار شوید.

ص: ۳۲

آیه به طور عام، دستور به استفاده از وسیله برای تقرب به خداوند داده است (۱). عموم این آیه، حتی توسل به افراد و توسل به اعمال را نیز
شامل می‌شود؛ بلکه باید گفت در شریعت، هم توسل به افراد و هم توسل به اعمال به ذهن تبادر می‌کند؛ اگرچه دروغ‌گویان و شیادان غیر از این سخن را ترویج می‌کنند. (۲)
تفاوت گذاشتن میان زنده و مرده برای توسل، فقط از سوی کسی مطرح می‌شود که به فناپذیری روح باور داشته باشد. امری که به انکار رستاخیز می‌انجامد. (۳) همچنین اگر به این تفاوت اعتقاد داشته باشیم، مستلزم انکار ادراکات جزئی از سوی روح پس از جداشدن از بدن است. امری که خود مساوی با انکار ادله شرعی در این باره است. (۴)
اینکه توسل به افراد، از مصادیق «وسیله» در آیه بالاست، سخنی نادر یا فقط برگرفته از عموم لغوی نیست (۵)؛ بلکه از عمر نیز روایت شده است که پس از توسل به عموی پیامبر (ص) برای طلب باران گفت: «به خدا سوگند که این [عباس] وسیله به درگاه خداوند است». (۶)

۱- در «القاموس المحیط» آمده است: وسیله و واسله، یعنی منزلت داشتن نزد سلطان. یعنی منزلت و مرتبه. «وسّل الی الله توسیلا»، یعنی کاری انجام داد که با آن به او تقرب پیدا کرد. «توسل» نیز به همین معناست. در «تفسیر قرطبی» وسیله به معنای نزدیکی آمده است. این معنا از ابووائل، حسن، مجاهد، سدی، قتادة، عطاء، ابن‌زید و عبدالله بن کثیر نقل شده است. وسیله بر وزن فعیله است. «توسلت الیه»، یعنی تقربت [تقرب جستم]. وسیله، تقربی است که شایسته است به واسطه آن از خداوند خواسته شود. وسیله درجه‌ای از درجات بهشت است. ج ۶، ص ۱۵۹ شیخ ابوحامد بن مرزوق می‌گوید: توسل یعنی تقرب. وسیله هر آن چیزی است که برای رسیدن به مقصود به آن متوسل می‌شویم. مفسران این معنا را پذیرفته‌اند. شیخ ابوحامد در این رابطه از تفسیر خطیب شربینی این گونه نقل می‌کند: از چیزی که به آن توسل می‌جویید تا به خداوند تقرب پیدا کنید و ثواب ببرید انجام عبادت و ترک معصیت را بخواهید. زمخشری در تفسیر خود می‌گوید: هر آنچه که به آن توسل جسته می‌شود؛ یعنی به آن تقرب صورت می‌گیرد؛ مانند انجام کار درست، منزلت و ... به این ترتیب، عام بودن معنای توسل و وسیله روشن می‌شود. بر این اساس آیه یاد شده، گفته مردم را نیز شامل می‌شود که «خداوندا! من به فلانی متوسل می‌شوم». همچنین بیان عباراتی مانند «ای فلانی! برایم دعا کن» از افراد این عموم به شمار می‌رود؛ زیرا درخواست کردن از دیگری برای دعا کردن نزد خداوند، وسیله‌ای برای رفتن به درگاه باری تعالی است؛ چون این عمل مانند شفاعت است. همچنین احضار کسی که به او متوسل می‌شویم و خواستن از خداوند در حضور او، از دیگر مصادیق وسیله است؛ مانند احضار عباس بن عبدالمطلب از دیگر مصادیق وسیله، این است که ما فرد دارای منزلتی را بیاوریم، بی‌آنکه دعایی صورت گیرد؛ بلکه امید به یاری خداوند در جنگ، به لطف همراهی او داریم. بخاری نیز در صحیح خود به این مطلب اشاره می‌کند. وی عباراتی می‌آورد که دلالت دارد در جنگ‌ها از انسان‌های ضعیف کمک گرفته می‌شود. وی روایاتی در این زمینه آورده که دلالت می‌کند صرف حضور این افراد، سبب یاری گرفتن است. مصداق دیگر وسیله‌جویی این است که انسان به زیارت انسان‌های صالح برود تا برکت آنان به وی برسد متبرک شود. در همه این موارد، هدف اصلی، خداوند است. مقصود این است که به واسطهٔ وسیله‌ای که انتخاب شده به خداوند نزدیک شویم. بنابراین چنین کاری بی‌اشکال است و پرستش وسیله کسی که به او توسل صورت می‌گیرد شمرده نمی‌شود. در بحث عبادت بیان شد که به دنبال منزلت بودن، بدون اظهار خواری در درگاه خداوند، عبادت نیست؛ زیرا این حالت از آن خداوند است. براءة الحنیفیین، ج ۱، ص ۲۷۲

۲- به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

۳- فخر رازی می گوید: نفوس انسان‌ها پس از فانی شدن جسم، از بین نمی‌رود. پیامبران، اولیا و حکما بر همین باورند. ر. ک: اصول الدین، فخر رازی، ص ۲۰.

سیوطی در «بشری الکئیب» اشعاری را سروده است. برای شرح این ابیات ر. ک: «جمع التثبیت فی شرح ابیات التثبیت»، محمد بن اسماعیل صنعانی، صص ۱۵۲- ۱۶۵. در این شرح، روایات ارزشمندی در شرح ابیات آورده شده است.

۴- ابن‌قیم درباره روح می‌نویسد: روح رها شده از اسارت تن و وابستگی به جسم از رفتار، قدرت، و سرعت عروج به سوی خدا و تحرکی برخوردار است که روح زندان در جسم انسان به دلیل غرق شدن در شهوت و وابستگی به جسم، از آن برخوردار نیست. وقتی وضعیت روح در این دنیا این گونه باشد، بی‌تردید وقتی از این جهان بیرون رود و قوای آن جمع شود، چگونه وضعیتی خواهد داشت؟ این روح در زمان پیدایش خود، روحی عالی، بزرگ و دارای همت بلند بوده است. پس این روح پس از جدا شدن از تن، وضعیت و فعل دیگری خواهد داشت.

همه می‌پذیرند که ارواح پس از مرگ، توان انجام کارهایی را دارند که به هنگام ارتباط با بدن این توانایی را ندارند؛ به طوری که می‌توانند ارتش‌های فراوان و لشکرها را با شمار بسیار اندکی نیرو شکست دهند. پیامبر ص- همچنین ابوبکر و عمر- در خواب دیده شده‌اند که روح آنها لشکرهای کفر و ظلم را شکست داده است؛ به طوری که این ارتش‌ها در برابر شمار اندک مؤمنان و ضعف آنها شکست خورده‌اند. کتاب الروح، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۵- پیش از این گفتیم که توسل یعنی تقرب جستن. وسیله نیز به هر چیزی گویند که انسان را به مقصود برساند.

۶- این روایت را ابن‌عبدالبر در «الاستیعاب» نقل کرده است. همچنین بخاری این حدیث را در صحیح کتاب الاستسقاء، از انس بن مالک نقل می کند. انس می گوید: در زمان عمر، خشکسالی شد. مردم به سوی مصلی رفتند [تا برای باریدن باران دعا کنند.] عمر گفت: [خدایا!] وقتی خشکسالی می‌شد، به رسولت متوسل می‌شدیم و باران فرو می‌فرستادی. اکنون به عموی پیامبر ص، عباس بن عبدالمطلب متوسل می‌شویم؛ پس برای ما باران نازل فرما. انس می گوید با این دعا باران بارید. ابن‌تیمیه و پیروان او از این حدیث برداشت کرده‌اند که توسل عمر بیانگر عدم جواز توسل به رسول خدا پس از وفات ایشان است. این برداشت به دلایلی نادرست است:

اول: ترک یک امر، دلالت بر ممنوع بودن آن ندارد. در علم اصول تبیین شده که ترک فعل هرگز نمی‌تواند دلیل حکم شرعی قرار گیرد.

دوم: عمر مضطر بود. خداوند نیز می‌فرماید: أَمَّنْ یجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یکْشِفُ السُّوء؛ «یا [کیست] آن کس که درمانده را- چون وی را بخواند- اجابت می کند، و گرفتاری را برطرف می گرداند». نمل: ۶۲ بنابراین، توسل به عباس مناسب‌تر بود.

سوم: عمر با توسل به عباس، می‌خواست به پیامبر ص اقتدا کند و عموی رسول خدا را تکریم کند. در «فتوح البلدان» بلاذری آمده که خود عمر به این دلیل تصریح کرده است.

چهارم: شاید عمر با این کار در صدد تبیین جواز توسل به غیر از پیامبر ص بوده است.

پنجم: عمر با توسل به عباس، بر آن بود تا جواز توسل به انسان دارای فضیلت، با وجود فرد بافضیلت‌تر را بیان کند؛ زیرا در آن جمع، افراد بافضیلت‌تری مانند علی ع و عثمان بودند که فضیلت آنان بیش از عباس بود.

ششم: توسل عمر به عباس در حقیقت، توسل به رسول خدا ص بود؛ زیرا توسل به عباس از سوی اصحاب به این دلیل بود که او عموی پیامبر ص بود. اقتباس از کتاب اتحاف الاذکیاء بجواز التوسل بالانبیاء والاولیاء، اثر محدث فقیه، شیخ عبدالله صدیق غماری، صص ۳۵- ۳۷.

ص: ۳۳

روایات

علاوه بر قرآن کریم، روایات نیز بیانگر جایز بودن توسل است. حدیث عثمان بن حنیف از جمله روایاتی است که می‌توان به آن استناد کرد. در این حدیث آمده: «یا مُحَمَّدَا! إنِّی تَوَجَّهتُ بِکَ إلی رَبِّی». (۱) رسول خدا
شیوه دعا کردن را به نابینا می‌آموزد. به موجب مفاد این حدیث، پیامبر (ص) برای شفا یافتن نابینا، توسل به غیر خدا نزد پروردگار را تبیین می‌کند. اگر کسی در پی دست کشیدن از ظاهر روایت و بیان معنای دیگری برای آن باشد، به دلیل هوای نفس، روایت را تحریف کرده است.
نمی‌توان گفت در این روایت نیامده که حاجت نابینا به دلیل دعای رسول‌خدا (ص) یا دعای خودش برآورده شد. پس نمی‌توانیم به این روایت استناد کنیم (۲)؛ زیرا استدلال ما این نیست که بینا شدن فرد به دلیل دعای پیامبر (ص) یا دعای خودش بوده؛ بلکه ما به نص دعا استناد می‌کنیم که از رسول خدا نقل شده و ایشان یاد داده‌اند که برای برآورده شدن حاجت، فرد نابینا به ایشان متوسل شود. گروهی از حافظان حدیث به صحیح بودن روایت تصریح کرده‌اند. در حدیث فاطمه بنت اسد نیز این عبارت دیده می‌شود: « بِحَقِّ نَبِیِّکَ وَ الأنبیاءِ الَّذِینَ مِن قَبلِی». (۳) راویان این حدیث به جز

۱- متن کامل حدیث را ترمذی این‌گونه نقل می‌کند: عثمان بن حنیف می‌گوید: مردی کور نزد پیامبر ص آمد و گفت: برایم دعا کن تا خدا مرا شفا دهد. رسول خدا به او دستور دادند وضو بگیرد، سپس این دعا را بخواند: «خداوندا از تو می‌خواهم که به واسطه پیامبرت، رسول رحمت به درگاهت آمده‌ام. یا محمد! در حاجتی که دارم، به واسطه تو به درگاه خدا روی آورده‌ام تا برآورده شود. خدایا! شفاعت او از من را بپذیر».
عثمان بن حنیف می‌گوید، ما از یکدیگر جدا نشده بودیم و چندی سخن نگفته بودیم که دیدیم این مرد با بینایی کامل بازگشت؛ گویا که هیچ بیماری در دیدگان او نبوده است. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۲۹. این روایت را ابن‌ماجه نیز در کتاب «صلاة الحاجة» نقل کرده است. ابواسحاق می‌گوید این روایت صحیح است. ج ۱، ص ۴۴۲
حاکم نیشابوری این روایت را با اندکی تفاوت در بخش دعا نقل کرده است. وی می‌گوید: روایت طبق نظر بخاری، صحیح است. المستدرک، ج ۱، ص ۵۲۶ ذهبی نیز گفته است روایت با این اضافه صحیح است: «اللّهُمَّ شَفِّعنی فی نَفسِی» و شفاعت مرا نیز درباره خودم پذیرا باش. ابن‌السنی در «عمل الیوم واللیلة»، ص ۱۷۰ این حدیث را نقل کرده است. از دیگر محدثانی که این حدیث را نقل کرده‌اند، بیهقی است.
۲- این توجیه را هم یکی از علمای سلف نگفته و از ظاهر این عبارت، چنین مطلبی برداشت نمی‌شود؛ این درحالی است که ترمذی عبارت را این‌گونه نقل می‌کند: «پیامبر به او دستور داد تا وضو بگیرد و آن دعا را بخواند». در روایت ابن‌ابی‌خثیمه آمده که رسول خدا پس از یاد دادن این دعا به فرد نابینا گفت: «اگر باز حاجتی داشتی، مانند همین عمل را انجام بده». بنابراین، توسل به فرد نزد خداوند، در غیر از این حالت نیز جایز است. در ادامه روایت بیان خواهیم کرد که مردی نیازمند نزد عثمان بن عفان رفته بود، ولی حاجت او برآورده نمی‌شد، عثمان بن‌حنیف به او گفت وضو بگیر و دو رکعت نماز به جای آور و دعا کن. او نیز همین کار را کرد و خواسته‌اش برآورده شد.

۳- طبرانی این روایت را در «المعجم الکبیر» و «المعجم الأوسط» نقل می‌کند. انس بن مالك می‌گوید: وقتی فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی ع درگذشت، رسول خدا آمد و بر بالین او نشست و فرمود مادرم! خدا تو را رحمت کند. پس از مادرم، تو برایم مادری کردی. خودت گرسنه می‌ماندی تا سیر شوم. خود نمی‌پوشیدی تا من بپوشم. از بوی خوش برای خود، پرهیز می‌کردی تا به من غذا بدهی. با این عمل، رضای خدا و روز قیامت را می‌خواستی». آن‌گاه دستور داد تا آن بانوی گرامی را غسل دهند. وقتی سه بار آب ریخت و نوبت به آب و کافور رسید، آن حضرت با دست خود این کار را انجام داد. سپس پیراهنش را از تن بیرون آورد و به فاطمه بنت اسد پوشانید و او را با جامه‌ای که بر رویش بود کفن کرد. سپس از اسامهٔ بن زید، عمر بن خطاب، ابوایوب انصاری و غلام سیاهی خواست که قبر را بکنند. آنها نیز قبر را آماده کردند. وقتی به لحد رسید، رسول خدا با دستان خویش آن را کند و خاکش را با دستان خویش بیرون ریخت. سپس حضرت محمد ص وارد قبر شد و در آن خوابید و آن‌گاه فرمود: «ای خدایی که زنده می‌کند و می‌میراند و خود زنده همیشگی هستی! به حق پیامبرت و پیامبران پیش از من، مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و قبرش را وسعت بخش که تو بخشنده‌ترین بخشایندگان هستی» سپس چهار بار تکبیر گرفت و پیکر فاطمه بنت اسد را به همراه عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر در قبر نهاد.

ص: ۳۴

رَوح بن صلاح، همگی ثقه هستند. درباره روح بن صلاح نیز حاکم نیشابوری می گوید: «او ثقه قابل اعتماد است». (۱) ابن‌حبان نیز او را از شمار

افراد ثقه قرار داده است. (۲) در این روایت تصریح شده که در مسأله توسل، میان مرده و زنده تفاوتی نیست. (۳) این روایت به صراحت توسل به منزلت انبیا را درست می‌داند. در حدیث ابوسعید خدری آمده است: «اللّهُمَّ إنّی أَسأَلُکَ بِحَقِّ السّائِلینَ عَلَیکَ». (۴) در این روایت، به‌مسلمانان- چه مرده و چه

زنده- توسل صورت گرفته است. ابن‌موفق تنها کسی نیست که از ابن مرزوق روایت کرده باشد؛ بلکه ابن‌مرزوق از رجال صحیح مسلم نیز هست. ترمذی چند روایت نقل شده از عطیه را حسن دانسته است. در آینده در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

سیره همه امت، نسلی پس از دیگری، بر توسل به انبیا وصالحان- مرده یا زنده- بوده است. (۵)

از دیگر روایات این بخش، توسل عمر به عموی رسول خداست که در آن گفت: «ما به عموی پیامبرت توسل می‌جوییم». این روایت تصریح می‌کند که صحابه به یکدیگر توسل می‌کردند. در این روایت، توسل به شخص عباس صورت گرفته و این سخن برای انشای توسل به شخص است؛ زیرا این عبارت فایده اخباری ندارد؛ چراکه خداوند به این امور آگاه است. پس این جمله برای انشای توسل به شخص بیان شده است. (۶)

۱- حافظ، نور الدین هیثمی در «مجمع الزوائد» می گوید رجال راوی این حدیث به جز روح بن صلاح، همگی ثقه هستند. ابن‌حبان و حاکم نیز وی را ثقه دانسته‌اند. البته وی راوی ضعیفی است. شیخ عبدالله صدیق غماری می گوید ابن‌عدی «روح بن صلاح مصری» را در میان راویان ضعیف نام برده است. دار قطنی می گوید: وی فردی ضعیف است، اما ابن‌حبان او را از ثقات نام برده است. حاکم او را ثقه قابل اعتماد می‌داند. از عبارات آنان که وی را تضعیف کرده‌اند، چنین برداشت می‌شود که ضعیف دانستن این راوی با قاطعیت بیان نشده است. آنان که با کتب فن حدیث آشنایی دارند، مشاهده می‌کنند هیثمی نیز عباراتی آورده که بیانگر خفیف بودن ضعف رَوح بن صلاح است. بنابراین، حدیث بالا از مرتبه حدیث حسن، پایین‌تر نیست؛ بلکه اگر نظر ابن‌حبان درباره روح بن صلاح را بپذیریم، این روایت صحیح است. ر. ک: إتحاف الاذکیاء، ص ۲۰ ابن‌عبدالبر نیز این روایت را از ابن‌عباس نقل کرده؛ چنان‌که ابن‌ابی‌شیبه به نقل از جابر این روایت را ذکر می کند. دیلمی و ابونعیم نیز از دیگر کسانی هستند که روایت را نقل کرده‌اند. پس این حدیث به طرق گوناگون نقل شده است و یکدیگر را تقویت می کنند. ر. ک: مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۱۵۱؛ والاستدراک، ص ۳۳۲؛ همچنین کتاب «التوسل» اثر شیخ یوسف دجوی در «مقالات و فتاوی، ج ۱، ص ۱۵۵».

۲- ابن‌حبان از طبقه‌ای است که ذهبی نیز در آن است. در رساله «ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل» آمده است: اگر یکی از افراد این طبقه کسی را توثیق کردند، سخن او را بی‌تردید بپذیر.

۳- پیش از این درباره تصرفات روح پس از جدا شدن از تن سخن گفتیم. در روایت صحیحی وارد شده که رسول خدا ص شب معراج حضرت موسی ع را دید که بر بالای تپه‌ای سرخ رنگ نماز می‌خواند. وقتی برای هر شبانه روز، پنجاه مرتبه نماز واجب شد، وی بارها نزد پیامبر ص آمد تا اینکه پنج مرتبه شد. حضرت آدم و ابراهیم و دیگر پیامبران را نیز مشاهده کرد و با آنان سخن گفت. از بیهقی رساله‌ای با نام «حیاة الانبیاء» چاپ شده است. در صورت تمایل می‌توانید به این رساله مراجعه کنید.

۴- خدایا به حقی که همه درخواست‌کنندگان از تو دارند [مسلمانان]، می‌خواهم.

متن کامل روایت این گونه است: ابن‌ماجه از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: رسول خدا فرمودند: هرکس از خانه خود برای

نماز خارج شود و بگوید خدایا به حق کسانی که بر تو حق دارند و به حق گام‌هایم، من نه برای معصیت و نافرمانی و نه برای ریا و کسب شهرت خارج نشدم. من برای پروا از ناخرسندی‌ات و برای به دست آوردن رضایت تو خارج شدم. پس از تو می‌خواهم مرا از آتش نگه‌داری و گناهانم را بیامرزی. فقط تویی که آمرزنده گناهانی. هرکس این را بخواند، خدا به او روی می‌کند و هفتاد هزار فرشته برایش طلب آمرزش می‌کنند.

منظور از «به حقی که درخواست‌کنندگان دارند»، احترام و کرامت آنان است؛ زیرا کسانی که خالصانه دستان خود را به سوی خدا بلند می‌کنند، از حرمت و کرامت برخوردارند و ثواب فراوان می‌برند؛ وگرنه کسی حقی بر خداوند ندارد. هموست که صاحب فضل و عظمت ازلی و ابدی است. این باور اهل سنت است و حدیث بخاری و دیگر روایات در باب «حَقُّ العِبادِ عَلَی اللهِ» حق بندگان بر خداوند را چنین تأویل می‌کنند: «آنچه که خداوند به فضل و کرم خود به آنها عطا می‌کند»؛ زیرا عطای هیچ چیز بر خداوند واجب نیست. «قُل انَّ الفَضلَ بِیدِ اللهِ»؛ بگو فضل به دست خداست.

۵- ر. ک: کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح». نویسنده در این کتاب ارزشمند، نام برخی از دانشمندان برجسته مانند حاکم و بیهقی و دیگران را نقل می‌کند.

۶- یعنی در اینجا خبر از توسل نمی‌دهد؛ بلکه بیانگر انشای توسل است. دلیل این سخن نیز عبارت نقل شده از عمر است که می‌گوید ما به عموی پیامبر خویش توسل می‌جوییم.

ص: ۳۵

در این روایت، عبارت «به پیامبر (ص) توسل می‌کردیم» نیز تصریح می‌کند که صحابه توسل می‌کردند؛ در صورتی که اگر عباراتی مانند «فلان کار را می‌کردیم» به نقل از صحابه بیاید، اگر بپذیریم این سخن به زمان پیش از بیان سخن بازمی‌گردد (۱)، معنای عبارت این می‌شود که صحابه در زمان حیات پیامبر (ص) به ایشان متوسل می‌شدند و این عمل پس از وفات ایشان نیز تا سال «خاکستری» (۲) ادامه یافت.

بنابراین، تأویل این حدیث و محدود کردن آن به توسل در زمان حضور پیامبر (ص) و پیش از وفات ایشان، نادرست و تحریف نص روایت است. این

تأویل بدون دلیل پذیرفته نیست. (۳)

ممکن است گفته شود، عمر پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام به جای توسل به ایشان، به عموی آن حضرت که زنده بود، توسل پیدا کرد؛ بنابراین، توسل به انبیا پس از مرگشان جایز نیست. اما این سخن درست نیست؛ زیرا این اجتهاد به رأی است و چیزی به عمر نسبت داده می‌شود که حتی به ذهن وی خطور نکرده؛ چه رسد که بخواهد آن را تبیین کند. (۴) بنابراین، سنت صحیح را با رأی نمی‌توان انکار کرد. (۵)

۱- امام نووی در «التقریب» می‌گوید: اگر یکی از صحابه بگوید: «کنا نقول کذا یا نفعل کذا»؛ یعنی [فلان کار را می‌کردیم یا فلان سخن را می‌گفتیم اگر این سخن را به زمان رسول خدا متصل نکرد، در واقع این سخن، یک امر فردی است و حدیث موقوف است. اما اگر به زمان رسول خدا ملحق کند، این حدیث مرفوع است. اسماعیلی حالت دوم را نیز حدیث موقوف می‌داند؛ اما نظر اول صحیح است. همچنین اگر حدیثی نقل شود که صحابه بگویند: ما در زمان حیات رسول خدا ص و در حالی که ایشان در میان ما یا پیرامون ما بود، فلان عمل را انجام می‌دادیم و آن را نادرست نمی‌دانستیم، یا گفته شود که صحابه در زمان حیات رسول خدا فلان سخن را می‌گفتند یا انجام می‌دادند و آن را بی‌اشکال می‌دانستند، همه این نوع روایت‌ها مرفوع هستند. سخن مغیره نیز این نوع روایات است: اصحاب رسول خدا ص در خانه ایشان را با ناخن می‌زدند. المدخل عن تدریب الراوی، بیهقی، ج ۱، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- در سال هجدهم هجری، در زمان خلافت عمر بن خطاب، خشکسالی سرزمین عرب را فراگرفت. این سال به «عام الرماده» موسوم شد. ر. ک: «الموسوعهٔ العربیهٔ العالمیهٔ»، ذیل مدخل عمر بن خطاب. البته همان‌گونه که در متن کتاب مطالعه می‌فرمایید، برخی زمان این خشکسالی را سال هفدهم هجری ذکر کرده‌اند. مترجم

۳- در آینده، ادله اثبات توسل به پیامبر ص پس از وفات ایشان را بیان خواهیم کرد. ر. ک: براءهٔ الحنیفیین، ج ۱، صص ۲۵۸- ۲۶۸. در این اثر روایاتی وجود دارد که بیانگر درستی توسل به ایشان، پیش از خلقت آن حضرت و در زمان حیات و پس از مرگ پیامبر ص و در روز رستاخیر هستند.

۴- در صفحات پیش، احتمالات شش‌گانه درباره دلالت این حدیث را به نقل از «اتحاف الاذکیاء» مطرح و تبیین کردیم که تنها یک احتمال صحیح است.

۵- زیرا خداوند آگاه‌تر از رأیی است که بر دلیل یا شبه دلیل مبتنی نیست. ازاین‌رو این رأی قابل اعتنا نیست. به ویژه اگر در روایت یا دلیل دیگری این رأی ابطال شود و پاسخ آن بیان شده باشد. در محل بحث، توسل به پیامبر ص پس از وفات ایشان مطرح است که در روایات دیگر ثابت شده است. دکتر محمد علوی مالکی می‌گوید اگر کسی از سخن عمر برداشت کند که وی به این دلیل

که عباس بن عبدالمطلب زنده است و پیامبر ص مرده، به عموی رسول خدا متوسل شد، باید گفت وهم و خیال او بر قدرت ادراکش غلبه کرده، یا آنکه به دلیل تعصب، فهم درست را انکار کرده است؛ زیرا دلیل توسل عمر به عموی پیامبر ص، قرابتی بود که به رسول خدا داشت. در سخن عمر که «ما به عموی پیامبرمان متوسل می‌شویم، پس بر ما باران فرو بفرست» به روشنی تبیین می‌کند که وی با این سخن، به رسول خدا متوسل شده است. بنابراین اگر کسی اعتقاد داشته باشد که توسل به زنده جایز است، اما با ا ین حال، مسلمانان را به شرک متهم سازد، از راه مستقیم فاصله گرفته است؛ زیرا اگر توسل، شرک به شمار می‌رفت، توسل به زنده نیز جایز نبود. مگر نه این است که اعتقاد به ربوبیت وغیر خدا و شایسته پرستش بودن غیر خدا- چه پیامبر، چه پادشاه و ...- شرک است؛ چه در زمان حیات و چه پس از مرگ، این عمل شرک و کفر به شمار می‌رود؟ [بنابراین اگر توسل به مرده شرک باشد، توسل به زنده نیز شرک است؛ حال آنکه توسل به معنای پرستش و اعتقاد به وجود شأن ربوبیت برای غیر خدا نیست]. آیا تاکنون شنیده‌اید که کسی اعتقاد به ربوبیت غیر خدا را در صورتی جایز بداند که او زنده باشد و در غیر این صورت شرک بداند؟ در گذشته بیان شد که وسیله قرار دادن فرد آبرومندی نزد خداوند، در واقع عبادت و بندگی آن فرد نیست. اگر کسی به ربوبیت آن فرد اعتقاد پیدا کند، همچون بت‌پرستان شرک ورزیده است؛ اما در غیر این صورت، او را نزد خدا وسیله قرار داده است و به امر خداوند آیه ۳۵ سوره مائده عمل کرده است. بنابر این او عبادت خداوند را انجام داده است. مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۱۶۰

ص: ۳۶

فعل عمر بر این دلالت نمی‌کند که توسل به پیامبر (ص) فقط در زمان حیات ایشان جایز بوده است؛ بلکه بیانگر جواز توسل به نزدیکان رسول خداست. در کتاب «الاستیعاب» ابن‌عبدالبرّ دلیل توسل عمر به عموی رسول خدا برای طلب باران بیان شده است. در این اثر آمده است:

در سال هفدهم هجری، در زمان عمر بن خطاب خشکسالی همه جا را فراگرفت. کعب خطاب به عمر گفت: وقتی چنین وضعیتی برای بنی‌اسرائیل به وجود می‌آمد، از بستگان پیامبران خویش طلب باران می‌کردند. عمر [با خود] گفت: عموی رسول خدا در میان ما هست. او سید و آقای بنی‌هاشم است. پس آهنگ او کرد و نزد او شِکوِه کرد. (۱)

بنابراین روشن می‌شود دلیل مراجعه عمر به عباس بن عبدالمطلب از این جهت نبود که رسول خدا (ص) درگذشته است و صدای توسل‌جویان را نمی‌شود یا نزد خداوند منزلت ندارد. هرکس چنین اعتقادی داشته باشد،

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۸.

ص: ۳۷

بهتان‌زده است.

مالک الدار نقل می‌کند پس از ظهور قحطی در زمان عمر، بلال بن حارث یکی از صحابی رسول خدا نزد آرامگاه پیامبر (ص) آمد و گفت:

ای رسول خدا! از خداوند برای امت خویش طلب باران کن. آنان هلاک شده‌اند. پیامبر (ص) به خواب وی آمد و گفت: نزد عمر برو و به او سلام برسان و بگو که باران خواهد بارید. (۱)

این روایت تصریح می‌کند که صحابه رسول خدا پس از وفات ایشان نیز به آن حضرت متوسل می‌شدند. (۲) در «فتح الباری» این روایت ذکر شده و آن را ابن‌ابی‌شیبه با سند صحیح نقل کرده است. (۳)

علاوه بر حدیث پیشین، عمل عثمان بن حنیف نیز دلیل بر جواز توسل

به پیامبر (ص) پس از وفات ایشان است؛ همان‌گونه که در گذشته بیان شد، عثمان بن حنیف به فرد نیازمندی که عثمان بن عفان حاجت او را برآورده نمی‌ساخت، آموخت که وضو بگیرد و به پیامبر (ص) متوسل شود. این توسل در زمانی بود که آن حضرت از دنیا رفته بودند. هیچ کس نیز با عمل عثمان بن حنیف مخالفت نکرده است. (۴) این روایت را طبرانی صحیح می‌داند و ابوالحسن هیثمی در «مجمع الزوائد» آن را پذیرفته است.

محدث بزرگ، محمد عابد سِندی در بخشی خاص، احادیث و روایات این باب را به طور کامل جمع‌آوری کرده است. (۵)

۱- این روایت را ابن‌ابی‌شیبه با سند صحیح به گفته صاحب فتح الباری از ابوصالح سمان از مالک‌الدار خزانه‌دار عمر نقل می‌کند. متن کامل روایت این است که مالک‌الدار نقل می‌کند: در زمان عمر خشکسالی شد. مردی نزد قبر پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا! برای امت خود نزد خداوند طلب باران کن. این امت هلاک شدند. رسول خدا ص به خواب او آمد و فرمود: «پیش عمر برو و به او بگو که باران خواهد آمد و سیراب می‌شوید. به او بگو: به سراغ آن فرد خردمند برو. وقتی او آنچه را در خواب دیده بود، برای عمر تعریف کرد، عمر گریست و گفت: خدایا! از من کاری خواسته اند که از انجام آن ناتوان شده‌ام!. فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵

۲- بی‌تردید این عمل بلال بن حارث در توسل به پیامبر ص بدعتی شرک آمیز نبود؛ زیرا عمر وقتی از این موضوع آگاه شد، نه تنها با آن مخالفت نکرد، بلکه گریست و گفت: «خدایا! از من کاری خواسته‌اند که از آن ناتوان شده‌ام». از سوی دیگر می‌دانیم که عمر در عمل به حق تا چه اندازه سخت‌گیر بود.

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴- طبرانی و بیهقی از ابو امامهٔ بن سهل بن حنیف روایت می‌کنند که مردی مدام برای حاجتی نزد عثمان بن عفان می‌آمد؛ اما عثمان به وی توجه نمی‌کرد و فراموش می‌کرد و خواسته‌اش را برآورده نمی‌کرد. این مرد عثمان بن حنیف را دید و به او شکوه کرد. عثمان بن حنیف گفت: ظرف ابی‌را بیاور و وضو بساز. سپس به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار. آن‌گاه بگو: «اللّهُمَّ إنِّی أسألُکَ وَأتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِینا مُحَمَّدٍ نَبِی الرَّحمَهِ، یا مُحَمَّد إنِّی أتَوَجَّهُ بِکِ إلی رَبِّی فیقضی حاجَتی». آن‌گاه حاجت خود را بگو. آن مرد نیز همین کار را کرد. سپس نزد عثمان بن عفان آمد و دربان، او را نزد عثمان بن عفان برد و او را کنار خود نشاند. سپس عثمان از او پرسید چه حاجتی داری؟ او نیز خواسته‌اش را گفت و عثمان برایش برآورده کرد. پس از آنکه از نزد عثمان خارج شد، ابن‌حنیف را دید و به او گفت: خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد. تا قبل از سفارش تو، عثمان به حاجت من توجهی نمی‌کرد.

عثمـان بن حنیـف به او گفت: به خـدا سوگنـد این را خـودم نگفته‌ام. من در محضـر رسول خـدا بودم که مردی نابینـا آمـد و از این مشکل اظهار ناراحتی کرد و ادامه حدیث طبق آنچه قبلًا نقل شد.

۵- محـدث و حافظ [روایات]، فقیه برجسـته، پارسا و پرهیزکار محمـد عابـد بن شـیخ احمـد بن شیخ‌الاسـلام محمـد مراد بن یعقوب انصاری خزرجی سـندی زادگاه او سـند هندوستان است. وی حنفی مذهب و پیرو طریقت نقشبندیه و از نوادگان ابویعقوب انصاری است. از تألیفـات ایشان «المواهب اللطیفـهٔ من مسـند ابی‌حنیفه» است که در آن فقط روایات موسـی بن زکریا حصـکفی را نقل و بر اسـاس ابـواب فقـه چینش کرده است. وی در این اثر شواهـد فراوانی برای احـادیث آورده و منبع هر روایت را نیز بیـان کرده است. «رسالهٔ فی جواز الاسـتغاثهٔ والتوسل وصدور الخوارق من الاولیاء المقبورین» اثر دیگر ایشان است. وی برخلاف دیگران که فقط نقل قول‌هـای علمـای متأخر را در کرامت اولیـای الهی را بیـان می‌کننـد، امری که مخالفـان برای آن ارزشـی قائـل نیسـتند اقـدام به بیان مسـتندات تاریخی کرده است. این رساله از بهترین نوشـته‌ها در این‌باره است. شـیخ محمد عابد سـندی در روز دوشنبه هجدهم ربیع الاول سال ۱۲۵۷ ه. ق وفـات یـافت و در بقیع، روبه‌روی قبر عثمـان دفن شـد. اقتباس از فهرس الفهارس ومعجم المعاجم والشـیخات والمسلسلات، اثر ابن‌عبدالکبیر کتانی، ج ۲، صص ۷۲۰- ۷۲۲.

ص: ۳۸

سیره امت اسلامی در هر دوره‌ای نشانگر جواز توسل است که به دلیل پرهیز از طولانی شدن بحث، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. یادآوری این نکته شایسته است که در این باره کتاب‌هایی نگاشته شده است. (۱)

در مناسک امام احمد بن حنبل روایتی از ابوبکر مروزی نقل شده که بیان می‌کند با توسل به پیامبر (ص)، به درگاه خداوند روی می‌آورد. (۲)

ابوالوفاءبن عقیل از بزرگان حنابله در «التذکره» شیوه توسل به رسول خدا را به طور مفصل آورده است. ما این شیوه را در تکمله بر «السیف الصقیل» ذکر کرده‌ایم. (۳) در ابتدای کتاب «تاریخ الخطیب» با سند صحیح نقل شده که امام شافعی به ابوحنیفه توسل جسته است.

حافظ عبدالغنی مقدسی برای شفا یافتن از جوش‌های چرکینی که پزشکان از درمانش ناتوان شده بودند، به قبر احمد بن حنبل متوسل شد. این حکایت در «الحکایات المنثورة» اثر حافظ ضیاء مقدسی نقل شده است. این کتاب در کتابخانه ظاهریه دمشق به دست‌خط نویسنده وجود دارد.

اکنون که سخنان بزرگان را نقل کردیم، مخالفان توسل باید پاسخ دهند آیا این بزرگان دین، مرده‌پرست بوده‌اند؟!

دلایل عقلی

بزرگانی همچون امام فخرالدین رازی (۴)، علامه سعدالدین تفتازانی (۵)،

۱- از جمله «مصباح الظلام» که مصنف آن را در پایان این رساله نام برده است. همچنین کتاب «شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق» اثر علامه شیخ یوسف نبهانی.

شیخ یوسف دجوی در این باره می‌گوید: جواز توسل و نیکویی این عمل برای هر دین‌داری آشکار است. گویا که روی آوردن به درگاه خدا با توسل جستن به پیامبران، اولیا و مقربان درگاهش امری فطری است که در نهاد انسان قرار گرفته است. به همین دلیل پیروان پیامبران در هر زمانی به آن پیامبر توسل می‌کردند. در روز قیامت نیز مردم به سوی انبیا می‌روند تا به دلیل منزلتی که دارند، برایشان شفاعت کنند؛ هرچند خداوند از رگ گردن نیز به انسان‌ها نزدیک‌تر است. توسل به پیامبر ص پیش و پس از وجود آن حضرت در دنیا و نیز پس از مرگ ایشان، در برزخ و به هنگام محشور شدن در عرصه قیامت، امری ثابت شده است. شیخ یوسف دجوی در ادامه، ادله اثبات‌کننده این موضوع را به تفصیل ارائه می‌دهد. ر. ک: مقالات و فتاوی، ج ۱، ص ۱۵۲

۲- ابن‌مفلح در ج ۱، ص ۵۹۵ کتاب «الفروع» می‌گوید: توسل به انسان صالح جایز است. گفته می‌شود توسل مستحب است. احمد بن حنبل در مناسک که درباره مروزی نوشته می‌گوید: در دعا به پیامبر ص توسل صورت می‌گیرد. در «المستوعب» و کتاب‌های دیگر، توسل به پیامبر ص را به‌طور قاطع پذیرفته است. در «کشف القناع» می‌گوید عمر بن خطاب برای طلب باران به عباس بن عبدالمطلب متوسل شد. معاویه نیز یک بار به یزید بن اسود و بار دیگر به ضحاک متوسل شد بر اساس گفته موفق و شارح. سامری و صاحب «التخلیص» می‌گویند توسل جستن به علما، پرهیزکاران و بزرگان برای طلب باران اشکال ندارد. صاحب «المذهب» می‌گوید: جایز است انسان به فردی صالح متوسل شود. گفته می‌شود این کار مستحب است.

بسیار شگفت‌آور است که برخی با پیروی از هوای نفس و برای دنیاطلبی توسل را نمی‌پذیرند. شیخ حامد الفقی در تعلیق عبارت

نقل شده از «کشف القناع» می گوید: «منظور امام احمد توسل به اعمال شایسته‌ای است که فرد صالح انجام داده و توسل به پیروی او از رسول خداست؛ نه اعمالی که انسان‌های بدعت گذار و غرق در دریای غفلت انجام می‌دهند.» ر. ک: براءة الحنیفیین، ج ۱، ص ۲۸. آیا شیخ حامد الفقی از غیب آگاه است و می‌داند که در دل امام احمد چه گذشته؟ یا آنکه از روی حدس و گمان سخن گفته است؟

شیخ مالکی می گوید: در برخی جاها ابن تیمیه جواز توسل به پیامبر ص را اثبات کرده است. وی میان حیات و مرگ و حضور یا عدم حضور رسول خدا برای توسل تفاوت نگذاشته است. در «الفتاوی الکبری» ج ۱، ص ۱۰۵ از امام احمد و عزالدین بن عبدالسلام جواز توسل به پیامبر ص نقل شده است. در جای دیگر می گوید به همین دلیل امام احمد بن حنبل در مناسک خود که برای همنشین خود ابوبکر مروزی نوشته، توسل به پیامبر ص را جایز دانسته است. اما دیگر دانشمندان گفته‌اند آنچه در روایات آمده، سوگند دادن خداوند به پیامبر است. هرچند سوگند دادن خدا به بنده‌اش جایز نیست؛ اما به نقلی امام احمد این کار را جایز دانسته است. به همین دلیل، معتقد به جواز توسل به پیامبر ص شده است ج ۱، ص ۱۴۰. اما در پاسخ به این سخن می گوییم: در آینده روایاتی می‌آوریم که روشن می‌شود میان این دو سخن که «خدایا به رسولت از تو می‌خواهم» با «خدایا تو را به رسولت سوگند می‌دهم و از تو می‌خواهم» تفاوت بسیاری وجود دارد.

۳- السیف الصقیل، ص ۱۵۸.

۴- امام علی بن محمد الرازی فخر الدین ۵۴۳- ۶۰۶ ه. ق مفسر و متکلم، فقیهی اصولی، حکیم، ادیب و شاعری است که پیروان فرقه مجسمه به او ناسزا می گفتند و آزارش می‌دادند؛ به طوری که گفته می‌شود او را مسموم کردند. وی در هرات وفات یافت. ر. ک: معجم المؤلفین، کحاله، ج ۱۱، ص ۷۹ و طبقات الشافعیه، سبکی، ج ۵، ص ۳۵ و وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۰۰ و ایضاح المکنون، ج ۶، ص ۱۰۷.

۵- سعدالدین مسعود تفتازانی، دانشمند مسلمان که در علوم صرف، نحو، منطق، معانی و بیان، فقه و اصول دین و اصول فقه و ... صاحب‌نظر بود. ر. ک: الدرر الکامنة فی أعیان المائة الثامنة، سخاوی، ج ۴، ص ۳۵۰؛ مفتاح السعاده، طاش کبری‌زاده، ج ۱، ص ۱۶۵؛ ایضاح المکنون، ج ۶، ص ۴۲۹. ولادت او به سال ۷۲۲ و وفات ایشان ۷۹۲ ه. ق گزارش شده است.

ص: ۳۹

علامه سید شریف جرجانی (۱) و دیگر دانشمندان آگاه به اصول دین که مرجع امور اصول دین هستند، تصریح کرده‌اند که توسل به انبیای الهی و انسان‌های صالح- چه زنده و چه مرده- جایز است. چه کسی جرأت می‌کند اتهام مرده‌پرستی و منادیان شرک‌ورزی را به چنین بزرگانی نسبت دهد که خود، تبیین‌کننده اصول دین و بیان‌کننده معنای ایمان و کفر، توحید و شرک و دین ناب هستند؟ (۲)

از دیدگاه آنان، مددجویی از مسبب الاسباب است، به پاره‌ای از سخنانشان اشاره می‌شود.

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید:

ارواح انسان‌ها که از علقه‌های جسمانی رهانیده شده و شور پیوستن به جهان ملکوت دارد، پس از جدا شدن از تاریکی جسم، به دنیای ملائک و منزل‌گاه‌های قدسی وارد می‌شود. این ارواح می‌توانند در این جهان نیز اثر بگذارند؛ زیرا آنان مدبر برخی امور هستند. مگر نه این است که انسان در خواب، استاد خودش را می‌بیند و درباره مسئله‌ای می‌پرسد و استاد نیز وی را در خواب راهنمایی می‌کند؟ (۳)

۱- علامه سید علی بن محمد بن علی جرجانی حنفی، مشهور به سید شریف ۷۴۰- ۸۱۶ ه. ق. وی در دانش‌های مختلف تبحر داشت. از تألیفات فراوان ایشان می‌توان به «شرح التذکرة النصیریة فی الهیئة»، اشاره کرد. ر. ک: الفوائد البهیة فی ترام الحنفیة، شیخ عبدالحی اللکنوی، ص ۱۲۵؛ الضوء اللامع، ج ۵، ص ۳۲۸؛ معجم المؤلفین و ایضاح المکنون، ج ۵، ص ۷۲۷.

۲- بی‌تردید هر دانشی بزرگانی دارد. کمتر اتفاق می‌افتد که انسان در هر حرفه‌ای صاحب نظر بشود. برای مثال ر. ک: تلبیس ابلیس اثر ابن‌جوزی. وی در این اثر از کسانی یاد می‌کند که در دانش حدیث، از علم فراوانی بهره‌مند هستند، اما به علوم دیگر آگاه نیستند. این امری طبیعی است؛ چراکه کمال مطلق فقط از آن خداوند سبحان است.

۳- ثابت بن قیس در نبرد یمامه به شهادت رسید. وی زره گران‌قیمتی بر تن داشت. یکی از مسلمانان وقتی از کنار پیکر او می‌گذشت، زره را از تنش جدا کرد و با خود برد. یکی دیگر از مسلمانان در خواب ثابت بن قیس را دید که به او می‌گوید: من به تو یک سفارش می‌کنم. مبادا که بگویی این خواب است که می‌بینم و به آن عمل نکنی. وقتی کشته شدم، یکی از مسلمانان زره‌ام را برداشت. منزل او در نقطه دوری است. در کنار خیمه‌اش اسبی نیرومند است که به این‌سو و آن‌سو می‌رود، ولی افسار به گردنش بسته است. زره را زیر ظرفی سفالین پنهان کرده است. روی این ظرف را نیز کجاوه‌ای قرار داده است. تو پیش خالد برو و به او بگو کسی را بفرستد تا زره را بگیرد. وقتی به مدینه آمدی، نزد ابوبکر برو و به او بگو من به فلان فرد و ... بدهکارم همه بدهکاری‌هایش را برشمرد فلان برده من آزاد است و ... مسلمانی که این خواب را دیده بود، نزد خالد آمد و ماجرا را تعریف کرد. خالد نیز فردی را اعزام کرد تا زره را بیاورند. این جریان برای ابوبکر خلیفه وقت نقل شد و او نیز این وصیت را قابل اجرا دانست ... می‌گوید ما به جز ثابت بن قیس کسی را نمی‌شناسیم که وصیت پس از مرگش نافذ شده باشد. ابوعمر این روایت را در «الاستیعاب» به نقل از تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۰۵ آورده است.

ابن‌قیم در «کتاب الروح» می‌گوید: روح رها شده از اسارت تن و وابستگی به جسم، از رفتار، قدرت، و سرعت عروج به سوی خدا و تحرکی برخوردار است که روح زندانی در جسم انسان، به دلیل غرق شدن در شهوت و وابستگی به جسم از آن برخوردار نیست. وقتی وضعیت روح در این دنیا این‌گونه باشد، بی‌تردید وقتی از این جهان بیرون رود و قوای آن جمع شود، چگونه وضعیتی خواهد داشت؟ این روح در زمان پیدایش خود، روحی عالی، بزرگ و دارای همت بلند بوده است. پس این روح پس از جدا شدن از تن،

وضعیت وفعل دیگری خواهد داشت.

همه می‌پذیرنـد که ارواح پس از مرگ، توان انجام کارهایی را دارنـد که به هنگام ارتباط با بـدن، این توانایی را ندارنـد؛ به طوری که می‌تواننـد ارتش‌های فراوان و لشـکرها را با شـمار بسـیار انـدکی نیرو شـکست دهنـد. پیامبر ص با ابوبکر و عمر در خواب دیـده شده‌اند که روح آنها لشـکرهای کفر و ظلم را شـکست داده است؛ به طوری که این ارتش‌ها در برابر شـمار اندک مؤمنان و ضـعف آنها شکست خورده‌اند. صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ همچنین ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۱۹۴.

امام ابوبکر مقری می گوید: من به همراه طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول خدا بودیم. هر یک در حال خویش بودیم و گرسنگی در مـا اثر گذاشـته بود، تـا نمـاز عشـا صبر کردیم. آن گاه نزد قبر رسول اکرم آمـدم و عرض کردم: ای رسول خـدا! گرسـنه‌ام. همین را گفتم و رفتم. ابوالقـاسم به من گفت همین‌جـا بنشـین، یـا می‌میریم یـا برایمان غـذا می‌رسـد. ابوبکر مقری می گویـد: من و ابوالشـیخ برخاستیم. اما طبرانی نشسـته بود و به چیزی خیره شـده بود. ناگهان دیدیم که سـیدی در را زد. دو غلام نیز به همراه او بودند که هر یک سـبدی پر از غـذا در دست داشـتند. ما نشسـتیم و از این غذا خوردیم. گمان می کردیم بقیه غذا را با خود خواهند برد؛ اما غلام غـذا را گـذاشت و باز گشت. وقتی دست از خوردن کشـیدیم، این سـید به ما گفت: ای قوم! به رسول خـدا شـکوه کرده‌اید؟ من در خواب ایشان را دیدم که به من دسـتور دادند برای شـما غذا بیاورم. ر. ک: وفاء الوفاء، نور الدین سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۸۰. در این کتاب داستان‌های دیگری نیز نقل شده است.

ص: ۴۰

فخر رازی در «المطالب العالیة من العلم الالهی» (۱) که از برجسته‌ترین آثار ایشان در اصول دین است، چنین می گوید:
چه بسا انسان پدر و مادرش را در خواب ببیند و درباره مسائلی از آنان بپرسد. آنان نیز پاسخ‌های درستی به او بدهند. چه بسا که نقطه‌ای را در خواب به او نشان دهند که در آنجا چیزی دفن شده و هیچ کس از آن خبر ندارد ... زمانی که من کودک بودم، در اوایل تحصیل، کتاب «حوادث لا أول لها» (۲) را می‌خواندم. پدرم را در خواب دیدم. وی به من گفت: بهترین
ادله این است که گفته شود حرکت، انتقال از حالتی به حالت دیگر است. حرکت به جهت ماهیتی که دارد، اقتضا می کند که مسبوق به غیر باشد. ازل بودن، با مسبوق به غیر بودن، منافات دارد. پس لازم می‌آید که جمع میان این دو محال باشد. (۳)

۱- کتاب هفتم، گفتار سوم، فصل دهم.

۲- ابن‌تیمیه در «منهاج السنه» می گوید: اینکه چیزی در این دنیا ازلی باشد، امری محال است؛ اما می‌تواند نوعی حوادث دائمی و پیوسته وجود داشته باشد. از وی می‌پرسیم مگر می‌توان وجود نوع را بدون فردی از افراد آن تصور کرد؟ شبهه ابن‌تیمیه در این باره که برگرفته از آرای فلاسفه است، دستاویزی برای مخالفت با علمای مسلمان شده است. این همانی است که ابن‌حجر در «الفتح» بیان کرده است: فرموده پیامبر ص «کانَ اللّهُ وَلَم یکُن شَیءٌ قَبلُه» در بحث آغاز آفرینش به این صورت نقل شد: «ولم یکن شیء غیره» در روایت ابو معاویه به این شکل نقل شده: «کانَ اللّهُ قَبلَ کُلِّ شَیء»؛ به این معنا که خداوند وجود داشته، اما هیچ چیز غیر از او نبوده است. این بهترین پاسخ به کسانی است که معتقد به وجود امور حادثی هستند که در عین حدوث، برای آنها اول و آغازی وجود نداشته است. این از ناپسندترین سخنان نسبت داده شده به ابن‌تیمیه است. بنده سخنی از وی دیده‌ام که روایت نقل شده در این باب را به روایت دیگری ارجاع داده است؛ حال آنکه جمع بین دو روایت اقتضا می کند این روایت را بر روایتی که در باب «آغاز آفرینش» آمده، حمل کنیم، نه برعکس. همه اتفاق نظر دارند که ترجیح یک روایت بر دیگری، در مرحله پس از جمع میان آن دو قرار دارد. [الجَمعُ مَهما امکَن اولی مِنَ الطَّرح] ج ۱۳، ص ۴۱۰. علاوه بر این، شیخ حسن السقاف در «التنبیه و الرد علی معتقد قدم العالم و الحدّ» ص ۶ در این باره سخن گفته است.
شیخ شعیب می گوید: سخن ابن‌تیمیه درباره حلول حوادث بر خداوند حلول‌گرایی مستند به قرآن و سنت نیست؛ چنانکه هیچ یک از صحابه بر این عقیده نبوده‌اند. دلیل این سخن همان است که دارمی سجزی در ص ۱۲۱ کتاب «النقض» آورده است: «نمی‌پذیریم که همه مفعول‌ها [امور انجام شده] مخلوق هستند. ما اجماع داریم که حرکت، نزول، قدم زدن، هروله و استیلای بر عرش [علی العرش استوی] و آسمان اموری قدیم هستند [نه حادث]».
باید گفت این سخن بسیار شگفت‌آور است که چیزی «مفعول» [پدیدار گشته] باشد، اما در همین حال آفریده شده نباشد! وی حرکت حسی، نزول و ... را برای خداوند ثابت می‌داند و مدعی است همه اتفاق نظر دارند که این امور قدیم هستند، نه حادث. آیا قابل تصور است که امری اول و آخر برای او وجود داشته باشد اما قدیم باشد؟ یا اینکه معقول‌تر این است که بر آسمان و عرش استیلا صورت گیرد، بدون اینکه عرش و آسمان قدیم باشند؟ بنابراین حکم، ادعای قدیم بودن عرش یا آسمان قدمت شخصی یا نوعی نزد اهل حقیقت بی‌پایه است. ر. ک: «مقالات الکوثری»، ص ۲۸۵.
در پاسخ می گویم خداوند تعالی می‌فرماید: «اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیء» [خدا آفریننده همه چیز است]. آسمان و عرش نیز آفریده خداوند هستند. خداوند این شیخ بزرگوار را یاری کرد و از همنشینی با حلول‌گرایان مصون داشت؛ اما وی نتوانست سخن باطل آنان را به طور قاطع رد کند. وی می گوید: «کاش ابن‌تیمیه این سخن را نگفته باشد». این عبارت در مختصری که بر «شرح العقیدة الطحاویة»

اثر ابن‌ابی العز التیمی نگاشته، آورده است.

بهترین استدلال بر ابطال رأی به حلول‌گرایی، استدلالی است که حضرت ابراهیم ع در پاسخ به پرستش غیر خدا ستاره، ماه و خورشید داد. در قرآن استدلال‌های آن حضرت بیان شده است: فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الآفِلِین ... فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یهْدِنی رَبِّی لأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّینَ ... فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشرِکُون؛ «امّا هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم! ... امّا هنگامی که آن هم غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلّماً از گروه گمراهان خواهم بود ... و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من! من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید، بیزارم». انعام: ۷۶– ۷۸ بنابراین تغییرپذیری از حالتی به حالت دیگر، شأن مخلوق است، نه شأن خالق. در «شرح العقیدهٔ الطحاویهٔ» آمده: «حلول حادث در خداوند تعالی در علم کلام سخنی نکوهیده است. در قرآن و سنت مطلبی در اثبات یا ابطال این سخن دیده نمی‌شود.» شیخ شعیب الأرناؤوط در تعلیق خود بر این عبارت می‌نویسد: عموم متکلمان اشعری‌ها، ماتریدیه، معتزله و فلاسفه مسلمان اتفاق نظر دارند که امور حادث، بر خداوند حلول نمی‌کند. کرامیه فرقه‌ای از مجسمه که شیخ آنان محمد بن کرام است معتقد به قیام حوادث به ذات خویش شده‌اند. کرامیه بین حادث و محدَث تفاوت گزارده‌اند. حادث امری است که به ذات خود قائم است؛ مانند امور متعلق به مشیت خداوند. محدَث امری است که خداوند آن را خلق می‌کند و از ذات او جداست. ابن‌تیمیه در جایز دانستن قیام امور حادث به ذات خویش پیرو این گروه است. مؤلف، کلام مبسوط در «منهاج السنه» را به طور مختصر بیان کرده است. وی در دفاع از این مذهب در برابر متکلمان و فلاسفه مخالف این رأی، راه مبالغه‌آمیزی را دنبال کرده و مدعی است که مذهب پیشوایان پیشین نیز همین بوده است. استناد او به سخن امام احمد بن حنبل و دیگران است. وی می‌گوید اگر کلام خداوند– که حقیقتی قائم به اوست– متعلق مشیت و اختیار قرار گیرد، این دلالت بر جواز قائم بودن امور حادث، به ذات خود دارد؛ زیرا آنچه که متعلق مشیت و اختیار قرار می‌گیرد، قطعاً حادث است. وی سرانجام نتیجه می‌گیرد که کلام خداوند از نظر جنس، قدیم است و از حیث افراد، حادث. همچنین فعل و اراده ایشان و دیگر صفات غیر لازم ذات نیز این‌گونه هستند. از آن‌جا که این سخن مستلزم تسلسل و دور است، ابن‌تیمیه آن را درباره گذشته و آینده جایز دانسته است. وی ادعا می‌کند که چنین تسلسلی باطل نیست. شماری از علما نظر وی شیخ الاسلام تیمیه را انحراف از راه درست دانسته و آن را انکار کرده‌اند. به اعتقاد آنان، ممکن نیست که معتقد به قدیم بودن جنس صفات و افعال شویم و در عین حال، افراد آن را حادث بدانیم. مگر جنس یک چیز غیر از افراد اوست؟ مگر نه این است که کلی، از جزئی‌ها تشکیل می‌شود؟ پس اگر چنین است و تک‌تک جزئی‌های یک شیء حادث باشند، چگونه می‌توان گفت که کلی قدیم است؟ ص ۶۹، چاپ دمشق. اما شیخ شعیب در چاپ «شرح العقیدهٔ الطحاویهٔ» که با تعلیق خود او و دکتر عبدالله ترکی، رئیس دانشگاه الامام سعود منتشر شده، این تعلیق و دیگر تعلیق‌های مانند بالا را حذف کرده است.

ابن حجر در کتاب «الفتح الباری» در باب «و کان عرشه علی الماء و هو رب العرش العظیم» بخشی از دو آیه را با ظرافت خاصی کنار هم چیده تا به کسانی که خیال کرده‌اند طبق روایت «کان الله و لم یکن شیء قبله و کان عرشه علی الماء» عرش از ازل با خدا بوده است، پاسخ دهد ج ۱۱، ص ۴۰۵. مقلد ابن‌تیمیه یعنی ابن‌قیم در «نونیه» سخنی می‌گوید که تقریباً مخالف سخن ابن‌تیمیه است. حقیقت این است که عرش قبلا وجود داشته است؛ زیرا موقع کتابت، ارکان داشته است؛ یعنی عرش قبل از قلم بوده است.

همچنین ر. ک: «السلفیه»، شیخ دکتر محمد سعید رمضان البوطی، ص ۱۶۴ به بعد.

۳– یعنی محال است امور حادث که مخلوق هستند، بر ذات ازلی و قدیم حلول کنند؛ زیرا معنای ازلی بودن ذات باری تعالی این است که مسبوق به چیزی نیست. معنای حادث نیز این است که پس از آنکه نبوده، هست شده است؛ پس چگونه ممکن است در قدیم خداوند حلول کند؟ بنابراین خداوند غنی و حی قیوم، به حادث و مکان بی‌نیاز است؛ زیرا در صورت نیازمندی، فقیر و ناقص خواهد بود؛ حال آنکه خداوند بی‌نیاز و حمید است.

ص: ۴۱

سپس مصنف می‌گوید: «ظاهر این است که این وجه بهتر از همه وجوهی است که پیشتر در این باره گفته شده است».

فخر رازی همچنین در فصل هجدهم از گفتار سوم که درباره بیان چگونگی بهره بردن از زیارت قبور و مردگان است، می‌گوید: «ملک محمد بن سالم بن حسین غوری- که از انسان‌های نیک‌سیرت و خوش‌روش بود و به علما تمایل فراوانی داشت و هم‌نشینی با اهل دین و خرد را دوست می‌داشت- درباره این مسئله [بهره بردن از زیارت قبور] از من سؤال کرده است. من هم برایش رساله‌ای در این باره نوشته‌ام. خلاصه آن مطالب را در اینجا می‌نویسم (۱): برای این بحث چند مقدمه

وجود دارد: اول، ما ثابت کردیم که نفوس بشری پس از مرگ جسم، زنده و باقی هستند. این روح جدا شده از تن از برخی جنبه‌ها بسیار نیرومندتر از روح متعلق به جسم است. دلیل قوی بودن روح از برخی جنبه‌ها این است که وقتی روح از بدن جدا می‌شود، پرده از جلوی آن برداشته می‌شود و عالم غیب برایش آشکار می‌شود و از اسرار منازل آخرت آگاه می‌گردد.

همچنین دانش‌هایی که پیش از این استدلالی و قابل قبول بودند، اکنون به دانش‌هایی قطعی و یقینی تبدیل می‌شوند؛ زیرا تا پیش از جدا شدن از تن، اسیر جسم و حجاب جسمانی بوده است. با از بین رفتن

۱- حیات برزخی، نه مثالی یا خیالی، بلکه حیاتی حقیقی است و فقط خداوند است که از حقیقت آن آگاه است. حدیث قلیب [انداختن جنازه‌های کفار قریش در چاه‌های بدر] که در صحیحین آمده و نیز حدیث بخاری که وقتی بنده را در قبر می‌گذارند و اطرافیان با او وداع می‌کنند، به طوری که صدای کفش‌هایشان را می‌شنوند دو فرشته می‌آیند و او را می‌نشانند. برای مثال چند روایت در این‌جا نقل می‌شود. عبدالرزاق از ابوهریره نقل می‌کند که او با فرد دیگری که همراهش بود، از کنار قبری گذشتند. ابوهریره گفت: سلام کن. همراه ابوهریره پرسید به این قبر سلام کنم؟ ابوهریره گفت: اگر تو را روزگاری در دنیا دیده باشد، اکنون تو را می‌شناسد ج ۲، ص ۵۵۷. از ابن‌تیمیه درباره اینکه آیا مردگان از زیارت آنها توسط زنده‌ها آگاه می‌شوند و آیا از مرده‌های دیگری که از خویشان هستند خبر دارند، سؤال شد؛ پاسخ داد: بله، در آثار اسلامی ثابت شده است که آنان یکدیگر را می‌بینند و از یکدیگر می‌پرسند. همچنین طبق روایت ابن‌مبارک از ایوب انصاری اعمال زندگان بر مرده‌ها عرضه می‌شود. در این روایت آمده است: «وقتی روح مؤمن از تنش جدا می‌شود، بندگان صاحب رحمت به زیارت او می‌آیند؛ همان‌گونه که در دنیا بشر را می‌بینند. آنها از او می‌پرسند و برخی به برخی دیگر می‌گویند: ببینید برادرتان را که راحت شد. او در رنج فراوان به سر می‌برد. آن افراد به سوی او می‌آیند و می‌پرسند فلان شخص چه کرد؟ فلان بانو چه کار کرد؟ آیا ازدواج کرد؟ ...» درباره آگاهی و علم مرده از زندگان، وقتی که به سراغش می‌آیند و بر مرده سلام می‌کنند، حدیثی از ابن‌عباس نقل شده است. وی می‌گوید رسول خدا فرمود: «هر کس که از کنار قبر برادر مؤمن خویش که در دنیا همدیگر را می‌شناخته‌اند، عبور کند و به او سلام دهد، او نیز او را می‌شناسد و پاسخ سلام او را می‌دهد.» ابن‌مبارک می‌گوید این روایت را عبدالحق صاحب کتاب «الاحکام» صحیح می‌داند. برگرفته از مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۲۴۹ به نقل از فتاوای ابن‌تیمیه، ج ۲۴، ص ۳۳۱. ر. ک: التذکرهٔ فی احوال الموتی و الآخرهٔ، ابوعبدالله محمد قرطبی، ج ۱، ص ۱۴۵. فتح الباری نیز به نقل از عایشه می‌آورد که ثابت شده مردگان نیز می‌شنوند زاد المسلم، ج ۴، ص ۵۰۴ احمد بن حنبل این روایت را نقل کرده و حسن دانسته است.

ص: ۴۲

مانع جسم، این روح تجلی پیدا می‌کند و نورافشانی دارد. به این ترتیب روح جدا شده از تن، به نوعی کمال می‌رسد، اما روح همراه با جسم از بعد دیگری قوی‌تر است؛ زیرا این روح هنوز برای به دست آوردن، ابزار دارد. این روح با بهره‌مندی از توان جسم و از راه اندیشه‌های گوناگون و نگاه‌های پیاپی، هر روز دانشی جدید را به دست می‌آورد؛ امری که برای روح جدای از تن ممکن نیست. دوم، تعلق روح به جسم، شبیه عشق شدید و دوست داشتن فراوان است.

به این دلیل هر آنچه را که در دنیا می‌خواسته و برای به دست آوردنش تلاش می‌کرده، برای ایجاد رفاه و آسایش این تن بوده است. وقتی انسان می‌میرد و روح از بدن جدا می‌شود، این علاقه از بین نمی‌رود و عشق جان به جسم، همچنان باقی است. ارواح پس از جدا شدن از بدن همچنان میل شدید به اجسام را در خود حفظ می‌کنند؛ چراکه ما پذیرفتیم نفوس ناطق، توانایی ادراک جزئیات را دارند و این ادراک پس از مرگ نیز باقی است. پس از بیان این مقدمه‌ها می‌گوییم: وقتی انسان نزد آرامگاه انسانی صاحب نفس قوی، جوهر کمال و بهره‌مند از تأثیر فراوان برود و مدتی درنگ کند، روحش از این مرده اثر می‌پذیرد- پیش از این بیان شد که نفس این مرده همچنان به این خاک تعلق خاطر دارد- بنابراین، فرد زائر با نفس این مرده ملاقات می‌کند؛ زیرا هر دو در این مکان حضور دارند. گویا که این دو روح، آینه‌هایی صیقل‌یافته هستند که روبه‌روی هم قرار گرفته و پرتو یکی در آینه دیگری بازتاب دارد.

هر امری، اعم از معارف استدلالی و علوم اکتسابی و اخلاق نیکو (خضوع، راضی به قضای الهی بودن و ...) که در زیارت‌کننده قبر وجود دارد، پرتوی از نور آن به روح مرده منتقل می‌شود. از سوی دیگر، نور علوم کامل و تابان موجود در روح مرده در روح زیارت کننده قبر بازتاب پیدا می‌کند.

به این ترتیب، این زیارت موجب دست‌یابی به منافع فراوان و روشن شدن روح زائر قبر و روح صاحب قبر می‌گردد. دلیل اصلی تشریع زیارت قبور نیز همین است. (۱) اگرچه بعید نیست این دو روح به اسراری دقیق‌تر

۱- شیخ نور الدین سمهودی به نقل از «شفاء السقام» امام سبکی می‌آورد: ممکن است زیارت اهل قبور به قصد دعا کردن برای مردگان باشد؛. همان‌گونه که زیارت اهل بقیع نیز ثابت شده است. ممکن است برای تبرک جستن از صاحبان قبوری باشد که از انسان‌های صالح و نیک روزگار بوده‌اند. ابومحمد شامساحی مالکی می‌گوید: قصد بهره‌مندی از مرده بدعت است؛ مگر در مورد زیارت قبر رسول خدا ص و قبور پیامبران دیگر.: سبکی می‌گوید: سخن ابومحمد درباره پیامبر ص درست است؛ اما اینکه موارد دیگر را بدعت دانسته، قابل درنگ است. از حافظ زین الدین حسینی دمیاطی نقل می‌کند که زیارت قبور پیامبران و صحابه، تابعین و دانشمندان و دیگر پیامبران به منظور تبرک، کاری معروف است. امام غزالی می‌گوید: «هر کس که دیدن او در زمان زنده بودنش تبرک بوده، رفتن به زیارت قبرش نیز تبرک است و جایز است که برای این منظور انسان سفر کند.» ممکن است زیارت برای ادای حق صاحب قبر باشد. از پیامبر ص روایت شده که فرمودند: «بهترین چیز برای مرده‌ای که در خاک آرمیده، این است که محبوبش در دنیا به زیارت قبر او بیاید.» همچنین بقی بن مخلد از محمد بن نعمان از پدرش نقل می‌کند: حدیث مرفوع کسی که هر جمعه قبر پدر و مادرش یا یکی از این دو را زیارت کند، او را در شمار نیکان ثبت می‌کنند. اگرچه در دنیا مورد نفرین و عاق والدین باشد.

سبکی می‌گوید: زیارت قبر پیامبر ص برای قصدهای چهارگانه بالاست. هیچ کس در این مقام مانند ایشان نیست. اقتباس با دخل و تصرف اندک از وفاء الوفاء بأخیار المصطفی، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

ص: ۴۳

و پیچیده‌تر از آنچه بیان شد، دست یابند. بی‌تردید خداوند است که نسبت به همه امور دانش کامل دارد».

مشاهده می‌کنیم طبق آنچه گفته شد، امام فخر رازی برای زیارت‌کننده قبر و صاحب آن قبر، معتقد به بهره‌مندی آنان از یکدیگر است.

علامه محقق سعد تفتازانی در «شرح المقاصد» که از مهم‌ترین کتاب‌های اصول دین است، در پاسخ به فلاسفه می‌گوید:

اگر ادراک جزئیات از نگاه فلاسفه، مشروط به حصول صورت و آلات است، به هنگام جدا شدن نفس و از بین رفتن این ابزارها باید گفت این نفس به دلیل از بین رفتن شرط، قادر به ادراک جزئیات نیست؛ زیرا وقتی شرط از میان رفت، مشروط نیز محقق نمی‌شود. اما دیدگاه ما این است که این ابزار، شرط ادراک جزئیات از سوی نفس نیستند. چه به این دلیل که صورت، نه در نفس و نه در حس حاصل نمی‌شود، و چه به این دلیل که تصور صورت جزئی در نفس غیر ممکن نیست؛ بلکه از ظاهر قواعد اسلامی چنین برداشت می‌شود که نفس انسان پس از جدایی از تن، دارای ادراکات جزئی است. این نفس می‌تواند از برخی امور زندگان باخبر شود؛ به ویژه کسانی که میان آنان و فرد مرده، در دنیا رابطه آشنایی وجود داشته است. بنابراین زنده‌ها از زیارت قبور بهره‌مند می‌شوند. آنان می‌توانند برای برطرف گردیدن غم خود و بهره‌مند شدن از خیر و نیکی، از نفوس انسان‌های نیکی که از این دنیا رفته‌اند، کمک بخواهند؛ زیرا وابستگی‌های نفس انسانی به تن و خاکی که در آن آرمیده، تمام

ص: ۴۴

نمی‌شود. وقتی انسان زنده‌ای به زیارت او می‌آید، میان نفس انسان زنده و مرده، ملاقات صورت می‌گیرد و از آن فیض می‌برد. (۱) دیدگاه این دانشمند بزرگ درباره زیارت قبور، در عبارات بالا به روشنی بیان شده است. آیا ایشان نیز مرز توحید و شرک را نمی‌داند؟ نفرین بر کسی که این‌گونه گمان کند!

تفتازانی همچنین می‌گوید:

به طور کلی، مسئله وقوع کرامت از سوی اولیای خداوند، به مثابه معجزات پیامبران دانسته شده. انکار کرامت از سوی پیروان هوای نفس و بدعت‌گذاران شگفتی ندارد؛ زیرا آنان هرگز این کرامت‌ها را در خود مشاهده نکرده و از رهبرانشان نیز سراغ ندارند؛ رهبرانی که خیال می‌کنند از بهره‌ای برخوردارند با سعی و تلاشی که از خود در انجام امور عبادی و خودداری از ارتکاب گناه نشان می‌دهند. به همین دلیل، اولیای الهی و صاحبان کرامت (۲) را نکوهش و گوشت آنها را می‌جوند [کنایه از بدگویی

۱- شرح المقاصد، ج ۲، ص ۳۲.

۲- کرامت، امری خارق عادت است که خداوند آن را توسط یکی از انسان‌های صالح آشکار می‌سازد. وجود کرامت در قرآن و سنت امری ثابت شده است. پیشینیان و سلف صالح تا به امروز نیز همین باور را داشته و دارند. شاید بهترین تألیف از شیخ محدث و اصولی عبدالله صدیق غماری باشد که درباره کرامت در یک جلد کتاب، به این مسئله پرداخته است. کتاب او با عنوان «الحجج و البینات فی اثبات الکرامات» منتشر شده است. شیخ یوسف نبهانی نیز کتابی دو جلدی با عنوان «جامع کرامات الاولیاء» نگاشته و در آن کرامات بسیاری از انسان‌های صالح را نقل کرده است.

هرچند خوارج بسیار عبادت می‌کردند؛ اما به دلیل بدگمانی آنها نسبت به مسلمانان و باطل و گمراه دانستن دیگر مسلمانان، خداوند عبادت آنها را نپذیرفت. پیامبر ص درباره آنها می‌فرماید: «گروهی تازه به دوران رسیده و سبک عقل پدید می‌آیند و سخنان بهترین مخلوق خدا، پیامبر اکرم را می‌گویند، قرآن می‌خوانند ولی از حلقومشان فراتر نمی‌رود و از دین همانند تیری که از کمان بیرون رود، خارج می‌شوند.» به نقل از بخاری

ص: ۴۵

و ترور شخصیت اولیای الهی است]. آنها را جاهل و صوفی نسب و در شمار بدعت‌گذاران قرار می‌دهند. به درستی که اینان مصداق ضرب‌المثل مشهور هستند که «به آنان ناسزا گفتم و آنان هم شتر را دزدیدند». (۱) آنان نفهمیده‌اند که مبنای این امر، صفای باطن و زلالی سیرت و نیز پیروی از طریقت و برگزیدن حقیقت است.

آنچه نقل کردیم، سخن دانشمندی بزرگوار است که با وجود ارتباط نداشتن با تصوف، درباره افراد دارای کرامت چنین سخن می‌گوید. این سخنان برای کسانی که خون برگزیدگان امت را به آسانی می‌ریزند، مایه عبرت است.

علامه جرجانی در آغازه حاشیه خود بر «المطالع» به هنگام تبیین دلیل درود فرستادن بر پیامبر و خاندان ایشان از نگاه شارح و نیز دلیل نیاز به توسل به آنان برای کسب فیض می‌گوید:

اگر اشکال شود که توسل به ایشان وقتی قابل تصور است که زنده باشند، اما اگر روح آنها از تن جدا شد، این توسل بی‌معناست زیرا دلیل مقتضی این مقام وجود ندارد، پاسخ ما این خواهد بود که رسول اعظم و خاندان ایشان روزگاری به بدن تعلق داشتند، اما با همتی والا به دنبال رساندن

۱- این ضرب‌المثل بر پایه حکایتی معروف است که ساربانی به چرانیدن شترها سرگرم بود. دزدان به او حمله کردند و شترها را دزدیدند. او هیچ واکنشی نشان نداد؛ بلکه به بالای تپه‌ای رفت و به دزدها دشنام می‌داد. سپس ساربان نزد صاحب شترها آمد و گفت: «آنان شترها را دزدیدند و من هم تا توانستم به آنها ناسزا گفتم.» مترجم

ص: ۴۶

نفوس نـاقص به کمـال بودنـد. امـا اثر این عمـل در آنان باقی است. به همین دلیل زیارت مرقـد آنان از این روست که پرتوهای نور آنان به زائرانشان بهره و فیض برساند؛ امری که افراد دارای بصیرت آن را مشاهده می‌کنند. (۱)

از آنچه گذشت معلوم شد که کتاب و سـنت و عمل امت اسـلامی در طول زمان و سـخن پیشوایان علم کلام در این مسئله با هم در توافقند و کسی که بعد از این عناد ورزد، از راه مستقیم منحرف است.

۱- منظور از افراد دارای بصـیرت کسانی هسـتند که حقایق را با ژرف‌نگری و بصیرت می‌بینند و در مسیر همین حقایق گام می‌نهند. اینان از راه حقایق منحرف نمی‌شوند و به دنبال غیر حقیقت نیز نمی‌روند. از نگاه صاحبان بصیرت، حقیقت اصلی، بندگی خداوند و پذیرش احکام اوست. آنان سعادت را در همین می‌بینند؛ حال آنکه شیفتگان و فریفتگان دنیا حقیقت را در جای دیگری می‌جویند.

ص: ۴۷

فصل دوم: نگاهی تفصیلی به روایات جواز توسل

اشاره

ص: ۴۸

پس از آن‌که در فصل پیش بیان کردیم قرآن، سنت، سیره امت اسلامی و نیز سخن پیشوایان حوزه عقاید، توسل را جایز می‌دانند، اکنون برآنیم تا روایات و آثار نقل شده را به تفصیل بیان کنیم.

در گذشته، به آیه ۳۵ سوره مبارکه مائده (۱) اشاره کردیم. گفتیم که به موجب این آیه، توسل به افراد و اعمال از نگاه شرع مطلوب است؛ زیرا «وسیله» در این آیه شمول دارد. بیان کردیم که این شمول به دلیل برداشت ما یا عموم لغوی نیست؛ بلکه روایاتی را نیز به عنوان پشتوانه موضوع نقل کردیم. از جمله روایتی است که «ابن‌عبدالبر»، نگارنده «الاستیعاب» نقل کرده، مبنی بر اینکه عمر پس از طلب باران با توسل به عباس بن عبدالمطلب و استجابت این دعا گفت: «به خدا! او وسیله

۱- یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید و در راه او جهاد کنید؛ باشد که رستگار شوید». مائده: ۳۵

ص: ۴۹

به سوی خداوند است و نزد او منزلت دارد». (۱)

همچنین در «فتح الباری» از «الانساب» زبیر بن بکار نقل شده که عمر گفت: «او (یعنی عباس) را وسیله توجه به سوی خداوند قرار دهید». (۲)

این سخن به معنای درخواست دعا از عباس نیست؛ زیرا عمر از او درخواست دعا کرده بود و او نیز برای دعا واسطه شد. پس از درخواست عمر برای دعا و اقدام عباس به دعا این عبارت از عمر صادر شد که فقط یک معنا دارد: «به عباس توسل بجوييد»؛ همان‌گونه که عمر نیز چنین کرد. اما افسوس که هوای نفس انسان را کور و کر می‌کند.

در «فتح الباری» آمده:

سخن عمر که آنان به او توسل می‌جستند، دلالت ندارد که آنان از او [عباس] خواسته‌اند تا برای آنان طلب باران کند؛ زیرا احتمال دارد که آنان در هر دو حالت با شفیع قرار دادن پیامبر (ص) از خدا باران درخواست کردند. (۳)

ابن رشید در «الترجمه»، باب «سؤال الناس الامام الاستسقاء» می‌گوید: «سخن این دو حافظ روایت، باطل‌کننده پندار کسانی است

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۵۱۹.

۲- در این روایت است که عمر برای مردم سخنرانی کرد و گفت رابطه رسول خدا ص با عموی خود رابطهٔ فرزند و پدری بود. پس ای مردم! به رسول خدا اقتدا کنید و عمویش را وسیله‌ای برای ارتباط با خدا قرار دهید. فتح الباری، ج ۲، صص ۳۹۸- ۳۹۹. ابن‌حجر در «الفتح» می‌گوید: از داستان عباس استفاده می‌شود که شفاعت طلبیدن از اهل خیر و راستی و خاندان نبوت، مستحب است. اتحاف الاذکیاء، ص ۱۶.

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۳۳۷.

ص: ۵۰

که گمـان می‌کننـد توسـل به پیـامبر (ص) یعنی درخواست از ایشـان برای دعا کردن است. (۱) مفهوم دعـا کجـا و توسل کجا؟ بله، ممکن است فردی که به او توسل صورت می‌گیرد، برای توسل جوینده دعا کند، اما این معنای شرعی یا لغوی توسل نیست. بغوی و دیگر مفسـران در ذیـل آیه وَکـانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ؛ «و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کـافران می‌دادنـد [که با کمک آن، بر دشـمنان پیروز گردنـد]. با این همه، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند». (بقره: ۸۹) گفته‌اند که وقتی دشـمن به یهودیان حمله می‌کرد یا امری آنان را غمگین می‌ساخت، این گونه دعا می‌کردند: خدایا! به پیامبر مبعوث در

۱- دعای نقل شـده در حـدیث فرد نابینا به این صورت است که نابینا مسـتقیماً خداوند را مخاطب قرار می‌دهد و از او شـفا می‌طلبد. در این حدیث، نابینا از پیامبر ص درخواست دعا نمی‌کند؛ بلکه این دعای نابینایی است که رسول خدا به او دستور داد این گونه دعا کنـد. به او دسـتور نـداد که از فرد دیگری طلب دعا کنـد. در این حـدیث نیامـده که پیامبر ص برای نابینا دعا کرد. روایت حماد بن سلمه از ابوجعفر از عمـارهٔ بن خزیمه به نقـل از عثمان بن حنیف نیز این را تأییـد می‌کنـد زیرا در این روایت عبارتی است که اضافه دارد: «اگر باز حاجتی داشتی،ماننـد همین کار را بکن». از این عبارت اسـتفاده می‌شود که فرد نابینا خدا را با توسل به پیامبر خوانده است، این قسـمت را فردی ثقه یعنی حمـاد نقل کرده است. این بخش از روایت، با اصل حـدیث منافات نـدارد؛ بنابر این همان‌گونه که حدیث‌شناسان می‌گویند، این قسمت اضافه نیز پذیرفته است. این بخش از دعا تصریح می‌کند که دعای مأثور، رقیه‌ای عام است. این دعا درخواست نابینا از خداونـد است، نه درخواست از پیامبر ص برای دعا کردن. ر. ک: هدایهٔ المتخبطین، شـیخ علی بن یحیی علوی، ص ۱۱.

ص: ۵۱

آخرالزمان که ویژگی او را در تورات می‌یابیم، ما را بر دشمنان پیروز گردان. با این دعا یهودیان پیروزی کسب می‌کردند. (۱)

سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» روایات این موضوع را برشمرده است. (۲)

از دیگر آیاتی که جواز توسل را اثبات می‌کند، آیه ۶۴ سوره نساء است:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

اما برخی این آیه را به زمان حیات پیامبر (ص) اختصاص می‌دهند. این تخصیص بی‌پایه و به دلیل هوای نفس است. (۳) دلیلی نداریم که این آیه

۱- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی، ج ۱، ص ۱۴۲. همچنین ابوحیان در البحر المحیط، ج ۱، ص ۳۰۳؛ زمخشری در کشاف، ج ۱، ص ۸۱؛ ابو نعیم در دلائل النبوة، ص ۴۵ نیز همین روایت را نقل کرده‌اند. ابن‌قیم در «بدائع الفوائد» می‌گوید: یهودیان در دوران جاهلیت با همسایگان عرب خود می‌جنگیدند و برای پیروزی بر آنان از رسول خدا- پیش از ظهور ایشان- طلب یاری می‌کردند و پیروز می‌شدند.

۲- الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۸۸.

۳- اهل سنت دعای نابینا را توسل او به جایگاه رسول خدا می‌دانند. از نگاه اهل سنت، عمل به این حدیث چه در زمان حیات رسول خدا و چه پس از مرگ ایشان، تفاوتی ندارد؛ زیرا این منزلت باقی است. این برداشت درستی از روایت است؛ چنان‌که پس از این بیان خواهیم کرد، عثمان بن حنیف که راوی حدیث است، پس از رحلت رسول خدا نیز به این حدیث عمل می‌کرد. برخی از سلف نیز همین‌گونه عمل می‌کردند. از ابن‌بحر که از تابعان است، نقل شده امام جعفر صادق ع و امام احمد بن حنبل نیز به پیامبر ص توسل جسته‌اند. ابن ابی‌الدنیا این روایت را نقل کرده است. یکی از نوادگان عباس به نام حمزة بن قاسم نیز که از رجال ثقه است، به جد خود عباس بن عبدالمطلب متوسل می‌شود و باران می‌بارد. ابن‌جوزی در «المنتظم» می‌گوید: توسل جستن، مذهب اهل سنت است. ر. ک: هدایة المتخبطین، ص ۱۵. دکتر عبداللطیف صالح فرفور در کتاب خود با عنوان «الجامع فی اصول الفقه الوجیز فی اصول استنباط الاحکام فی الشریعة الاسلامیة» می‌گوید: حکم مطلق این است که تا زمانی که دلیل صریح یا دلالتی بر مقید بودن آن اقامه نشود، مطلق خواهد بود. اما حکم مقید این است که بر اساس تقیید آن عمل شود. معنای عبارت این است که اگر خطاب به طور مطلق باشد، حمل بر اطلاق آن می‌شود؛ اما اگر مقید بیاید، حمل بر تقییدش می‌شود ج ۱، ص ۸۵. ر. ک: مختصر ابن‌کثیر در ذیل آیه پیش گفته. ایشان این آیه را مقید به حیات رسول خدا در این دنیا ندانسته است ج ۱، ص ۴۱۰. نیز ر. ک: تفسیر الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۶۵.

ص: ۵۲

مقیـد به زمـان حیات مبارک رسول خـدا باشـد؛ بلکه فقهای مـذاهب [چهارگانه]، از جمله حنبلی‌ها بر این باورنـد که آیه فوق زمان پس از رحلت رسول گرامی اسلام را نیز شامل می‌شود؛ زیرا پیامبران در قبر نیز زنده هستند. (۱)

پیش از ایـن در تکمله‌ای که بر «الرد علی نونیـهٔ ابن‌قیم» (۲) نگـاشتیم، به نقـل از کتاب «التـذکرهٔ» ابی‌الوفاء بن عقیل که از بزرگان متقدم حنابله است، گفتیم که حنبلی‌ها چگونه به هنگام زیارت قبر رسول خدا، به ایشان متوسل می‌شوند. در این دعا آیه پیش گفته ذکر شده و به این شکل به پیامبر (ص) توسل صورت می‌گیرد. روایت عُتبی با قلم‌فرسایی قابل خدشه نیست. (۳)

۱- ابو یعلی و بزاز این روایت را نقل کرده‌اند. رجال ابو یعلی نیز ثقه هستند. در فیض القدیر شرح الجامع الصغیر آمده است: ابویعلی از انس بن مالـک این روایت را نقـل کرده و این حـدیث صـحیح است. ج ۳، ص ۱۸۴. شـیخ عبدالله غماری در این رابطه می‌گوید منظور این است که آیه وَلَوْ انَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا انْفُسَـهُمْ دلیـل بر جواز توسـل به رسول خـدا و شـفاعت طلبیـدن از ایشان در دیگر حالات است؛ زیرا ایشان در قبر خود زنده‌اند و رزق و روزی می‌گیرند. اعمال امتش بر او عرضه می‌گردد و ایشان برای آنان دعا و اسـتغفار می‌کننـد. جواز توسـل به کسـانی که این مزیت و فضـیلت برای‌شان ثابت بشود، به جواز توسل به رسول خـدا ملحق می‌شود. کسانی مانند شهدا، دانشمندان عامل و اولیای پرهیزگار و .... اتحاف الاذکیاء، ص ۱۶

۲- السـیف الصقیل فی الرد علی ابن‌زفیل، تقی الدین سبکی وفات: ۷۵۶ که در آن به «نونیه» ابن‌قیم پاسـخ داده می‌شود. «تکملهٔ الرد علی نونیهٔ ابن‌القیم»، شیخ محمد زاهد کوثری نیز در پی این اثر آمده است.

۳- قرطبی می‌گویـد: ابوصادق از علی ع نقل می‌کند که گفت: پس از آنکه سه روز از دفن رسول خدا ص به دست ما می‌گذشـت فردی اعرابی آمـد و خود را بر روی قـبر رسول خـدا انـداخت و خـاک آن را بر سـر خود می‌ریخت. آن اعرابی می‌گفت: ای رسول خـدا! مـا سـخن تو را شـنیدیم و به خـدا و تو آگاه شـدیم. درباره تو نازل شـده که وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جاؤُکَ فَاسْـتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْـتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه تَوّاباً رَحیماً نساء: ۶۴. من به خود سـتم کرده و آمده‌ام تا برایم طلب آمرزش کنی. از قبر ندایی آمد که «آمرزیـده شـدی» معنای لَوَجَـدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحیماً این است که خداونـد توبه آنان را می‌پذیرد. تواب و رحیم مفعول هسـتند. ج ۵، ص ۲۶۵ ابن‌کثیر و گروهی دیگر، از جمله شـیخ ابو منصور صـباغ در کتـاب «الشامـل» این حکایت مشـهور را با اختلاف انـدکی از عتبی نقل می‌کننـد. عتبی می‌گوید: نزد قبر پیامبر ص نشسته بودم که فردی اعرابی آمد و گفت: السـلام علیک یا رسول الله! شـنیدم که خداونـد می‌فرمایـد: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جـاؤُکَ فَاسْـتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْـتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَـدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحیماً نساء: ۶۴ من اکنون برای طلب آمرزش از گناهانم آمده‌ام. سپس این شعر را سرود:

یا خیرَ من دُفنتْ بالقاعِ اعْظَمُهُ نَفْسِـی الفِـداءُ لِقَبْرٍ أَنْتَ سَاکِنُهُ فطابَ مِن طیبهنّ القاعُ و الأکمُ فیهِ العَفَافُ وَفیه الجُودُ وَالکَرَمُ ای بهترین کسی که در این زمین آرمیده‌ای. این زمین و خاک از پاکی او پاکی گرفته است.

جانم فدای قبری که تو در آن قرار گرفته‌ای. در این قبر عفاف، بخشش و کرم وجود دارد ..

اعرابی پس از خوانـدن این شـعر، از کنـار قـبر رفت. من به خواب رفتم و در خواب رسول خـدا را دیـدم که فرمودنـد: ای عتبی! نزد اعرابی برو و بشارت بـده که خداونـد او را آمرزیده است. مختصـر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۴۰۹. امام نووی در باب شـشم الایضاح، ص ۴۹۸ و نیز ابن‌قـدامه در المغنی، ج ۳، ص ۵۵۶ این روایت را نقل کرده‌اند. نووی در «المجموع» مستحب بودن سخن گفتن با رسول خـدا را به هنگـامی که روبه‌روی قـبر آن حضـرت قرار می‌گیریم، چنین تـبیین می‌کنـد: «سـپس زائر به موضـع اول خـود و روبه‌روی رسول خـدا بـازمی‌گردد و برای خود به آن حضـرت متوسـل می‌شود و با شـفیع قرار دادن ایشان نزد خداونـد به درگاه او سـبحانه و

تعالی روی می‌کند.» ماوردی و قاضی ابوطیب و دیگر اصحاب ما شافعی‌ها از عتبی این روایت را نقل کرده‌اند و آن را نیکو دانسته‌اند. سپس روایت عتبی را نقل می‌کند. ج ۸، ص ۲۷۴

ص: ۵۳

اکنون پیرامون برخی از روایت‌های نقل شده در باب توسل، با تفصیل بیشتری سخن می گوییم.

۱. بخاری روایتی را در باب الاستسقاء نقل می کند. در «صحیح بخاری» آمده: حسن بن محمد به نقل از محمد نصاری از عبدالله بن المثنی از ثمامهٔ بن عبدالله بن انس از انس روایت کرده است که عمر بن خطاب به هنگام خشکسالی، با توسل به عباس بن عبدالمطلب طلب باران کرد و گفت:

اللّهُمَّ إنّا کُنّا نَتَوَسَّلُ إلَیکَ بِنَبِیّنا فَتَسقینا وَ إنّا نَتَوَسَّلُ إلَیکَ بِعَمِّ نَبِیّنا فَاسقِنا، قالَ فَیسقَون. (۱)

خدایا! ما به رسولت متوسل می‌شدیم و باران فرو می‌فرستادی؛ اکنون به

۱- صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء. نیز ر. ک: الفتح، ج ۲، ص ۵۰۱.

ص: ۵۴

عموی پیامبر (ص) [عباس بن عبدالمطلب] متوسل می‌شویم؛ پس برای ما باران نازل فرما. [انس می گوید]: با خواندن این دعا، باران بارید.

در این روایت به یک انسان توسل شده است. این ادعا که در عبارت «به عموی پیامبر (ص)» کلمه دعا به عنوان مضاف «عموی پیامبر» حذف است، سخنی بی‌پایه و بدون هرگونه دلیلی است. همچنین توسل نجستن عمر به پیامبر (ص)- به دلیل وفات ایشان- و متوسل شدن به عموی آن حضرت، دلیل بر جواز توسل به انسان زنده است؛ ادعایی که به ذهن عمر خطور نکرده است؛ بلکه این حدیث دلالت می کند که توسل به انسان بافضیلت، در صورت وجود فردی بافضیلت‌تر جایز است. حتی باید گفت توسل با لفظ «به عموی پیامبر (ص)» در واقع، توسل به نسبت و رابطه خویشی عباس به رسول خداست و نیز به دلیل منزلتی است که نزد رسول گرامی ما داشته است. بنابراین چنین عملی توسل به خود رسول خدا نیز هست. واژه «کنّا» (۱) فقط به زمان پیامبر (ص) اختصاص ندارد؛ بلکه علاوه بر زمان آن حضرت، پس از وفات ایشان تا عام الرماده را نیز شامل می‌شود. مقید کردن بدون وجود دلیل، بی‌اساس است. (۲)

بخاری نقل می کند که عبدالله بن عمر نیز این شعر ابوطالب را می‌خواند:

۱- که جمله را ماضی نقلی می کند.

۲- در پیش گفتیم تا زمانی که از روی دلالت یا نص به وجود مقیدی پی نبریم، عبارت مطلق باقی می‌ماند.

ص: ۵۵

وَأَبْیَضُ یسْتَسْقَی الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْیَتَامَی عِصْمَةٌ لِلأَرَامِلِ (۱)

البته در «فتح الباری» آمده است که رسول خدا (ص) درخواست سرودن این شعر را کرد. (۲) بر اساس این شعر و نیز شعر حسان که «ابر به دلیل سیمای خوش عباس باران فرو ریخت» همگی دلالت می‌کنند که به منزلت و جایگاه عباس نزد خداوند تبارک و تعالی توسل صورت گرفته، تا باران ببارد. (۳)

۲. «بیهقی» و نیز «تقی الدین سبکی» در «شفاء السقام» و دیگران، حدیث مالك الدار را درباره بلال بن حارث مزنی نقل کرده‌اند. وی در زمان

۱- سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می‌کنند، و فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵.

۲- الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۹. در دیوان حسان آمده است:

سأل الإمام وقد تتابع جدبنا عم النبی وصنو والده الذی أحیا الإله به البلاد فأصبحت فسقی الغمام بغرّة العباس ورث النبی بذاك دون الناس مخضرّة الأجناب بعد الیأس خشکسالی ما را فرا گرفته بود. امام درخواست کرد و ابرها به برکت روی عباس باران فرو ریختند؛ عباس که عموی پیامبر ص و برادر پدرش است. کسی که پیامبر ص از او ارث برد. خداوند به برکت او این سرزمین را زنده کرد و پس از نومیدی به سرزمینی سرسبز مبدل گشت.

ر. ك: دلائل النبوة، بیهقی، ج ۶، ص ۱۴۷.

۳- در الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۰ آمده است: زهری می‌گوید اصحاب رسول خدا ص از فضیلت عباس آگاه بودند و از او درخواست مشورت می‌کردند و از نظر او بهره می‌بردند. همچنین عمر با توسل به عباس، طلب باران کرد.

ص: ۵۶

رسول خدا برای باریدن باران دعا کرد. در طبقات ابن‌سعد و «الاصابة» (۱) آمده است که مالک الدار در واقع مالک بن عیاض (برده عمر) بود. وی سمت خزانه‌داری عمر را بر عهده داشت. اطرافیان عمر و سپس عثمان او را مسئول توزیع اموال قرار دادند. به همین دلیل به مالک الدار مشهور شد. در کتاب «معارف» ابن‌قتیبه آمده: مالک بن الدار از بردگان عمربن خطاب است. عمر او را مسئول خزانه کرد و او نیز اموال را میان مردم تقسیم می‌کرد. (۲)

متن روایت به این شکل است: در زمان عمر خشکسالی شد. مردی کنار قبر پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! برای امت خود نزد خداوند طلب باران کن. این امت هلاک شدند. رسول خدا (ص) به خواب او آمد و فرمود: «پیش عمر برو و به او بگو که باران می‌آید و سیراب می‌شوید». (۳)

گواه سخن ما در این روایت، درخواست فرد از پیامبر (ص) برای طلب باران است؛ درحالی‌که ایشان در عالم برزخ به سر می‌برند. همچنین آن حضرت از خداوند طلب باران می‌کند. آگاه بودن رسول خدا به خواسته کسانی که [پس از رحلت ایشان] به او مراجعه می‌کنند، از سوی هیچ یک از صحابه ردّ نشده است. (۴)

۱- ابن‌سعد، ج ۵، ص ۱۲؛ الاصابه فی تاریخه، ج ۷، ص ۹۲.

۲- شیخ یوسف سقاف می‌گوید اجماع است که مالک الدار ثقه است. عمر و عثمان او را عادل و ثقه می‌دانستند و به او اعتماد کردند. به همین دلیل بیت المال را به او سپردند. آنان فقط به انسان ثقه و عادل و دقیق مسئولیت می‌دهند. ابن‌حجر در «الاصابه» در بیان شرح حال او، به این امر تصریح کرده است. وی این مطلب را از امام محدثین، علی بن مدینی نقل کرده است. همچنین همه صحابه‌ای که در زمان عثمان بودند او را توثیق کرده‌اند؛ بلکه حافظ تصریح کرده که مالک الدار پیامبر را درک کرده است، پس او صحابی کم سن است. به این ترتیب او را ثقه می‌داند و ادعای اتفاق نظر در این مسئله می‌کند. همچنین چهار تن از افراد ثقه از او روایت نقل می‌کنند. وی تصریح می‌کند که در تاریخ بخاری، مالک الدار فردی شناخته شده و مورد اعتماد اوست. ابن‌سعد در طبقات، ج ۵، ص ۱۲ این مسئله را مطرح کرده است. همچنین در کتاب «الباهر» این موضوع را به تفصیل مورد بررسی قرار دادم و بیان کردم که تضعیف مالک الدار توسط برخی از معاصرین و بیان اینکه عدالت او معروف نیست، اشتباه و بلکه جهالت و وارونه کردن حقیقت است. لذا این حدیث بی‌تردید اثبات می‌کند که صحابه زمان عمر و نیز خود عمر اجماع داشتند که استغاثه به پیامبر ص کاری جایز است. توسل جستن ما نیز اقتدا کردن به صحابه است الإغاثة بأدلة الاستغاثه. همچنین ر. ک: الارشاد، خلیلی، صص ۴۲- ۴۸.

۳- ادامه روایت به این شکل است: پیش عمر برو و به او بگو که باران می‌آید و به او بگو: «به سراغ آن فرد خردمند برو». وقتی او آنچه را در خواب دیده بود، برای عمر تعریف کرد، عمر گریست و گفت: «خدایا! از من کاری خواسته‌اند که از انجام آن ناتوان شده‌ام». در الفتوح نقل شده فردی که این خواب را دید، بلال بن حارث مزنی بود. ر. ک: براءة الحنیفیین، ج ۱، ص ۲۷۶. در این اثر مطلب به طور کافی و وافی آمده است.

۴- از ابن‌مسعود روایت است که رسول خدا فرمودند: «حیات من برای شما خیر است. با من سخن می‌گویید و من هم پاسخ شما را می‌دهم. وفات من نیز برای شما خیر است. اعمال شما را بر من عرضه می‌کنند. اگر در آنها نیکی دیدم، که خدا را سپاس گویم، اما بدی‌ها را که ببینم، برای شما طلب آمرزش می‌کنم». این روایت که در کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۱، ص ۳۹۷ نقل شده به گفته هیثمی، ج ۹، ص ۲۴ راویانش صحیح می‌باشد. سیوطی در الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۲۸۱ سند این روایت را صحیح

می‌داند. دو حافظ روایت، یعنی الزین و فرزندش ولی الدین در طرح التثریب، ج ۳، ص ۲۹۷ سند روایت را نیکو دانسته‌اند ..
در نهایهٔ الآمال نیز در شرح حدیث «عرضه اعمال» شیخ عبدالله الصدیق غماری درباره صحیح بودن روایت سخن گفته است. وی شماری از محدثان، از جمله نووی و ابن‌حجر را نام برده که حدیث را صحیح دانستها ند. همچنین کتاب‌های الفتح، ج ۱۱، ص ۳۸۵ و فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۴۰۱ نام محدثان دیگری را آورده‌اند که آنان نیز حدیث را صحیح دانسته‌اند.
بنابراین، حدیث بالا صحیح است و تضعیف روایت از سوی برخی معاصرین قابل اعتنا نیست.
شیخ عبدالله الصدیق در «إتحاف الأذکیاء» در این باره می‌گوید: این حدیث از بیست طریق نقل شده که بیش از شش طریق آن را در «الرد المحکم المتین» آورده‌ام. دیگر طرق در کتاب الإلمام بما تواتر من حدیثه ۷، ص ۲۵ اثر حافظ سید احمد به طور کامل نقل شده است. امام سخاوی درباره عرضه اعمال امت رسول خدا به ایشان در عالم برزخ و رسیدن صلوات‌های فرستاده شده به ایشان می‌گوید، این مسئله اجماعی است. وی در ذیل روایاتی که در این باره است، می‌گوید: از این احادیث چنین برداشت می‌شود که آن حضرت همیشه زنده است؛ زیرا محال است کسی که شب و روز بر او سلام می‌کنیم، وجود نداشته باشد. ما ایمان داریم که ایشان زنده‌اند و در قبر روزی دارند و پیکر ایشان نیز از بین نمی‌رود. این مسئله اجماعی است. حتی برخی گفته‌اند که جسد دانشمندان و شهیدان نیز از بین نمی‌رود. درباره چند عالم و شهید گفته می‌شود که [به دلایلی] جسد آنها آشکار شده و مشخص گردیده که این اجساد سالم هستند. بی‌تردید مقام پیامبران بالاتر از شهدا و عالمان دین است.
ابن حزم نیز در «المحلی» ادعای اجماع کرده است. به همین دلیل علما می‌گویند آیه ۶۴ سوره نساء، افاده عموم می‌کند. داستان آن مرد اعرابی که پس از سه روز از دفن رسول خدا بر سر قبر ایشان آمد، دلیل بر عام بودن این آیه است. در روایت است که وقتی این مرد بر سر قبر رسول خدا حاضر شد، گفت: ای رسول خدا! شما از خدا گرفتی و ما از شما آنچه فرمودی و نیز سخنان خدا را حفظ کرده‌ام؛ از جمله آیاتی که در قرآن کریم خداوند بر تو نازل کرد: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً نساء: ۶۴. من به خود ستم کرده و آمده‌ام تا برایم طلب آمرزش کنی. از قبر ندایی آمد که گفت: آمرزیده شدی. ر. ک: الرد المحکم المتین، شیخ عبدالله الصدیق. صاحب این کتاب می‌گوید، عرضه اعمال بر پیامبر ص به گونه اجمالی است، نه اینکه ایشان به همه اعمال به طور جزئی و یکایک آنها آگاه باشند. ص ۵۲. همچنین ر. ک: براءة الحنیفیین، علامه ابوحامد بن مرزوق، ج ۱، ص ۲۸۵.

ص: ۵۷

این حدیث را بخاری در تاریخ خود از ابوصالح ذکوان به طور خلاصه نقل کرده است. ابن‌ابی‌خیثمه نیز این حدیث را به طور مفصل آورده است. (۱)

ابن ابی‌شیبه نیز با سند صحیح این روایت را نقل کرده است. ابن‌حجر در الفتح (۲) این روایت را از ابی‌صالح سمان از مالک الدار نقل می‌کند و می‌گوید: به گفته سیف در کتاب «الفتوح» کسی که در خواب پیامبر (ص) را دید، یکی از صحابه به نام بلال بن حارث مزنی بود.

آنچه گفته شد، به روشنی نشان می‌دهد که صحابه رسول خدا نیز پس از وفات آن حضرت، به وی متوسل می‌شدند و طلب باران می‌کردند. با اینکه این خبر به دیگر صحابه نیز رسیده، اما هیچ کس با آن مخالفت نکرده است. از سوی دیگر خبر رفتار امیر مؤمنان [عمر] میان همه منتشر می‌گشت. بنابراین دهان مخالفان توسل بسته می‌شود.

۳. در حدیث عثمان بن حنیف این دعا نقل شده است:

اللّهُمَّ إنِّی أسألُکَ وَ أتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیّ الرَّحمَةِ، یا مُحَمّد إنّی تَوَجَّهتُ بِکَ إلی رَبّی فی حاجَتی ... (۳)

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۴۹۵؛ ابن‌خیثمه حافظ روایت و حجت احمدبن ابی‌خیثمه فردی است که دارقطنی او را ثقه و امین می‌داند. ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۹۲.

۲- الفتح، ج ۲، ص ۳۳۸.

۳- خدایا! من به واسطه پیامبرت که رسول رحمت است، از تو می‌خواهم و به درگاهت آمده‌ام. ای محمد! به واسطه تو به درگاه خدا می‌روم تا حاجتی که دارم برآورده شود.

پیش از این در پاورقی به طور کامل درباره این روایت سخن گفتیم؛ از جمله اینکه عبارت «اگر حاجت دیگری داشتی، باز همین عمل را انجام بده» با سند صحیح نقل شده است. ر. ک: ارغام المبتدع الغبی، شیخ عبدالله الصدیق، ص ۱۷.

ص: ۵۸

در روایت، توسل به رسول خدا و منزلت ایشان صورت گرفته است؛ چنان‌که در غیاب ایشان، او را ندا می‌دهد.

این روایت را بخاری در «تاریخ البخاری» نقل کرده است. ترمذی در اواخر ادعیه کتاب «الجامع» (۱) و ابن‌ماجه در «سنن»، باب «نماز حاجت»، نسائی در «عمل الیوم و اللیلهٔ»، ابونعیم در «معرفهٔ الصحابهٔ»، بیهقی در دلائل النبوهٔ و دیگران از جمله حدیث‌شناسانی هستند که این روایت را صحیح می‌دانند. هرچند روایت بالا در این منابع با اندکی اختلاف نقل شده، اما همگی در این بخش از روایت که محل استدلال ما می‌باشد، اتفاق نظر دارند. گروهی از حافظان حدیث که شمار آنان نزدیک به پانزده نفر است، این حدیث را صحیح دانسته‌اند. به جز متأخرین آنها می‌توان از این گروه به این افراد اشاره کرد: ترمذی، ابن‌حبان، حاکم نیشابوری، طبرانی، ابونعیم، بیهقی و منذری. (۲)

ترمذی این روایت را با سلسله سندش به این صورت نقل می‌کند: محمود بن غیلان به نقل از عثمان بن عمر، به نقل از شعبهٔ، از ابوجعفر

۱- ابواسحاق می‌گوید: این حدیث صحیح است. ج ۱، ص ۴۴۲، دلائل النبوه، ج ۶، ص ۱۶۶ و حاکم نیشابوری نیز در «الدعاء» آن را صحیح دانسته و گفته آن دو بخاری و مسلم در کتاب صحیح بخاری و مسلم این روایت را نقل نکرده‌اند. ذهبی نیز گفته این روایت از شرایطی که بخاری و مسلم حدیث را صحیح می‌داند، برخوردار است پس روایت فوق صحیح است. ج ۱، ص ۳۱۳.

۲- ر. ك: مفاهیم یجب أن تصحح، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

ص: ۵۹

از عُمارهٔ بن خزیمهٔ بن ثابت، از عثمان بن حنیف. سپس می‌گوید این حدیث حسن و صحیح است؛ اما آن را تنها از طریق ابوجعفر (خطمی) (۱) می‌شناسیم».

بنابر آنچه از کتاب‌های معروف رجالی (خطی و چاپی) برداشت می‌شود، به نظر می‌رسد ابوجعفر که این روایت را از عماره و از شیوخ شعبه نقل می‌کند، همان عمیر بن یزید خطمی بصری (مدنی تبار) است. (۲)

ابو جعفر رازی (م ۱۶۰ ق) که از شیوخ شعبه است، هرگز عماره را درک نکرده است؛ زیرا عماره در سال ۱۰۵ هجری درگذشت و سفر او به حجاز تقریباً نه سال پس از مرگ عماره بوده است. شعبه، در ثبت و ضبط روایت، فردی دقیق است. (۳) البته طبرانی و دیگران برای این حدیث طرق دیگری را نیز بیان کرده‌اند. در سند این طرق تصریح می‌شود که

۱- در برخی نسخه‌های چاپی، به جای «خطمی» نوشته شده: «غیر از ابوجعفر خطمی است.» در برخی دیگر آمده: «او ابوجعفر خطمی نیست.» البته این عبارت را نسخه‌برداران افزوده‌اند؛ زیرا رویه ترمذی این نیست که عبارتی را بنویسد، ولی درباره آن توضیح ندهد.

۲- ابن‌حجر می‌گوید او مقیم بصره و از شش سالگی راست‌گو صدوق بوده است. ص ۴۳۲. ابن‌معین در تاریخ خود می‌گوید: مروان غزاری از ابو جعفر خطمی شنیده است که ... تاریخ ابن‌معین، ج ۲، ص ۴۵۷.

۳- ابن‌حجر می‌گوید: شعبه فردی ثقه، حافظ حدیث و متقن است. ثوری می‌گوید: او در زمینه دانش حدیث، امیر مؤمنان است. وی اولین کسی است که در عراق به دنبال بررسی رجال بود و از سنت دفاع کرد. وی فردی پارسا و از طبقه هفتم راویان به شمار می‌آید. القریب، ص ۲۶۶.

ص: ۶۰

اتفاق نظر وجود دارد خطمی ثقه است. سند طبرانی درباره این حدیث در «شفاء السقام» بیان شده است. (۱)

رجال سند ترمذی همگی ثقه هستند. دلیل اینکه گفته این روایت ناآشناست، این است که عثمان بن عمر به تنهایی از شعبه نقل می‌کند و ابوجعفر نیز به تنهایی از عماره این حدیث را نقل کرده است. بی‌تردید این دو راوی به اتفاق حدیث‌شناسان، ثقه هستند. روایات صحیحی که یکی از راویان به تنهایی آن را نقل کرده، کم نیست؛ مانند روایت «إنَّمَا الأعمالُ بِالنِّیّاتِ». (۲) دلیل اینکه حدیث را حسن می‌داند، تعدد طرقی است که پس از ابوجعفر و عثمان بن عمر مشاهده می‌شود. (۳) صحیح دانستن این روایت نیز، به اعتبار کامل بودن ویژگی‌های صحت در راویان حدیث است.

۱- شفاء السقام، سبکی، ص ۱۴ به بعد.

۲- سیوطی در تدریب الراوی، ج ۱، صص ۲۳۷ و ۲۳۸ می‌گوید: حدیث «الأعمالُ بِالنِّیات»، فقط یک طریق صحیح دارد و آن حدیث عمر است. در جای دیگر می‌گوید: بزار در مسند خود می‌گوید: این روایت به نقل از رسول خدا، تنها از طریق عمر درست است. از عمر نیز تنها از طریق علقمه و از علقمه نیز تنها از طریق حدیث محمد و از محمد نیز تنها از طریق حدیث یحیی صحیح است.

۳- ترمذی در آخر کتاب «العلل» به این مسئله پرداخته است. ابو عیسی می‌گوید آنچه در این کتاب حدیث حسن نامیده شده، از نظر ما حدیثی است که در سلسله سند آن هیچ یک از راویان به دروغ متهم نباشند و حدیث نیز شاذ و استثنا نباشد. همچنین از طریقی دیگر نقل شده باشد. حدیثی که این شرایط را داشته باشد، از نظر ما حسن است. التقیید و الایضاح، شرح مقدمهٔ ابن‌الصلاح، حافظ عراقی، ص ۳۲.

ص: ۶۱

۴. همچنین عثمان بن حنیف به فردی که نزد عثمان بن عفان آمده بود، ولی خواسته‌اش برآورده نمی‌شد، آموخت که نماز حاجت بخواند و چگونه دعا کند. او نیز این عمل را انجام داد و حاجتش برآورده شد. (۱) محل استشهاد ما در این حدیث این است که فرد صحابی، از حدیث یاد شده چنین برداشت کرده که دعای حاجت، اختصاصی به زمان پیامبر (ص) ندارد. به همین دلیل پس از وفات آن حضرت، به ایشان متوسل شده و او را خطاب قرار داده است. همچنین این کار در میان صحابه رایج بوده است.

۱- طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۷ از طریق ابن‌وهب، از شبیب، از روح بن قاسم، از ابی‌جعفر خطمی مدنی، از ابو امامهٔ بن سهل بن حنیف، از عمویش عثمان بن حنیف روایت می‌کند که مردی برای خواسته‌ای نزد عثمان بن عفان می‌آمد. اما عثمان به وی توجهی نمی‌کرد و خواسته‌اش را برآورده نمی‌ساخت. این مرد عثمان بن حنیف را دید و به او شکوه کرد. عثمان بن حنیف گفت: وضو بساز و سپس به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار. آنگاه بگو: «اَللّهُمَّ إنّی أسألُکَ وَأتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِینا مُحَمَّدٍ نَبِی الرَحمَهِٔ، یا مُحَمَّد إنّی أتَوَجَّهُ بَکَ إلی رَبّی فَتَقضی حاجَتی» و حاجت خود را بگو. سپس با من بیا تا برویم. آن مرد نیز همین کار را کرد. سپس نزد عثمان بن عفان آمد و دربان او را نزد عثمان بن عفان برد و او را بر روی حصیر نشاند. آن‌گاه عثمان از او پرسید چه حاجتی داری؟ او نیز خواسته‌اش را گفت و عثمان برایش برآورده کرد. عثمان بن عفان به او گفت تا به این لحظه فراموش کرده بودم که چه حاجتی داری. اگر حاجتی داشتی، باز هم نزد ما بیا. پس از آنکه آن مرد از نزد عثمان آمد، در راه عثمان بن حنیف را دید و به او گفت: خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد! تا زمانی که راجع به من با او سخن نگفته بودی، عثمان به حاجت من توجهی نمی‌کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: به خدا سوگند سفارش تو را به او نکردم، بلکه من در محضر رسول خدا بودم که مردی نابینا آمد و از نابینایی‌اش اظهار ناراحتی کرد سپس حکایت آن فرد نابینا را که خداوند چشمانش را به او باز گردانید به طور کامل برایش گفت.

مالکی می‌گوید: این روایت را طبرانی صحیح دانسته است. این حدیث را شعبه از ابی‌جعفر نقل کرده است. نام ابو جعفر، عمیر بن یزید است که فردی ثقه بوده و عثمان بن عمر به واسطه او از شعبه روایت کرده است.

ابو عبدالله مقدسی می‌گوید: این حدیث صحیح است. همچنین ابن‌تیمیه می‌گوید نقل روایت به تنهایی توسط او علم‌آور است؛ حال آنکه روایت روح بن عباده از شعبه را نقل نکرده است. این اسنادی صحیح و بیانگر این است که او به تنهایی از عثمان بن عمر نقل نکرده است. مفاهیم یجب أن تصحح، ص ۱۳۷ به نقل از التوسل و الوسیله، ص ۱۰۱.

من می‌گویم: شیخ حمدی سلفی، تعلیق‌نویس بر «المعجم» می‌گوید که در صحت حدیث مرفوع تردیدی نیست؛ بلکه تردید ما در داستانی است که برای اثبات توسل بدعت‌آمیز به آن استدلال می‌شود؛ همان‌گونه که طبرانی نیز می‌گوید این داستان را شبیب به تنهایی نقل کرده است. احادیث نقل شده از شبیب نیز به دو شرط بی‌اشکال است: اول اینکه روایت به واسطه فرزندش احمد از او نقل شده باشد؛ دوم: روایت را شبیب از یونس بن زید نقل کند ... سپس ادامه می‌دهد: شیخ ما محمد ناصرالدین البانی می‌گوید: اگر چه عون ضعیف است، اما روایت او بهتر از روایت شبیب است؛ زیرا با روایت شعبه و حماد بن سلمه از ابو جعفر خطمی موافق است.

می‌گویم: اما صاحب المستدرک در ج ۱، ص ۵۲۶ می‌گوید: گفته شبیب قابل اعتماد است؛ زیرا او فردی ثقه و امین است. البانی این مطلب را کتمان کرده است؛ در حالی‌که وی مخالفان خود را متهم کرده هر آنچه را که به نفعشان نیست، کتمان می‌کنند. شیخ

عبدالله می گوید: به دلایل زیر، سخن شیخ حمدی و شیخ او، سخنی انحرافی و فریبکارانه است:
اول: این داستان را بیهقی در دلایل النبوه، ج ۶، صص ۱۶۶- ۱۶۸ نقل کرده است. او روایت را از طریق یعقوب بن سفیان، از احمد بن شبیب بن سعید، از پدرش، از روح بن قاسم، از ابی‌جعفر خطمی، از ابوأمامهٔ بن سهل بن حنیف، از عمویش عثمان بن حنیف نقل می کند که مردی نزد عثمان بن عفان می‌رفت تا خواسته‌اش را اجابت کند ... تا پایان روایت. یعقوب بن سفیان، فردی حافظ حدیث، پیشوا و ثقه است و حتی فراتر از ثقه است. این اسناد صحیح است. بنابراین، داستان نقل شده نیز بسیار صحیح است. منذری نیز در الترغیب، ج ۱، ص ۶۰۶ و هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷۹ با صحت این داستان موافقت کرده‌اند؛ بلکه طبرانی در المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۰۷ و نیز الروض الدانی و دیگران از کسانی هستند که با صحیح بودن این داستان موافق می‌باشند.
دوم: احمد بن شبیب از رجال بخاری است. بخاری در صحیح خود و نیز در «الادب المفرد» از او روایت کرده است. مدینی نیز از او نقل کرده است. پدرش شبیب نیز از رجال بخاری است؛ به طوری که در دو کتاب «الصحیح» و «الادب المفرد» از او نیز حدیث نقل کرده است. بنابراین آشکار می‌شود که در صحت روایات شبیب، شرط نیست که راوی آن یونس بن یزید باشد.
علاوه بر این، مقدم شمردن روایت عون که فردی ضعیف است، بر روایت کسی که روایت او را بسیاری پذیرفته‌اند، نوعی دیگر از فریبکاری است؛ زیرا حاکم وقتی حدیث فرد نابینا را به طور ناقص از طریق عون نقل می کند، می گوید: شبیب بن سعید حَبَطی، از روح بن قاسم مطالبی را به متن و نیز سند این روایت افزوده است. البته سخن شبیب پذیرفته‌تر است؛ زیرا او امین و ثقه است. می‌بینیم که حاکم نیشابوری نیز نظر حدیث‌شناسان و دانشمندان اصول را که- نقل عبارات زائد یک روایت از سوی فردی ثقه، پذیرفته است و روایت کسی که آن را نقل کرده، بر کسی که ناقص نقل کرده حجت است- تأیید و تقریر می کند. البانی نیز سخن حاکم را دیده، اما از آن خوشش نیامده پس بی‌تفاوت از کنار آن گذشته و از روی لجاجت و خیانت‌ورزی روایت عون راوی ضعیف را ترجیح داده است.
سوم: ممکن است گفته شود داستانی که نقل شده، برداشت یکی از صحابه است؛ اما حقیقت این است که عثمان بن حنیف در راهنمایی مرد برای توسل، در پی اجرای دستوری بود که از پیامبر اسلام شنیده بود؛ امری که در حدیث نابینا نیز آمده است.
چهارم: فرض کنیم که این داستان ضعیف است و روایت ابن‌ابی خیثمه دارای اشکال است، اما باز همین برای ما کافی است؛ زیرا رسول خدا وقتی به نابینا یاد می‌دهد که چگونه توسل پیدا کند، دلالت دارد که توسل در همه موارد صحیح است و جایز نیست که گفته شود توسل، نوعی بدعت است؛ چنان‌که تخصیص آن به زمان حیات پیامبر ص نیز صحیح نیست. اگر کسی قائل به این تخصیص شود، او بدعت گذارده است؛ زیرا حدیث صحیح را تعطیل و عمل به آن را باطل قلمداد کرده است. چنین کاری نیز حرام است. نقل با تلخیص، صص ۱۳- ۱۹. همچنین ر. ک: هدایهٔ المتخبطین، صص ۲۹- ۴۰. مراجعه به این کتاب توصیه می‌شود، زیرا مطالب آن بسیار سودمند است.

ص: ۶۲

این حدیث را «طبرانی» در «المعجم الکبیر» نقل کرده و پس از بیان آن از طرق مشخص، روایت را تصحیح می‌کند. «ابوالحسن هیثمی» نیز آن را در «مجمع الزوائد» (۱) نقل کرده و به آن اذعان کرده است. پیش از وی نیز منذری در «الترغیب و الترهیب» و نیز پیش از او، «ابوالحسن مقدسی» روایت را پذیرفته‌اند. «ابونعیم» در «المعرفهٔ» و «بیهقی» نیز از دو طریق این روایت را نقل کرده‌اند. سلسله سند هر دو طریقی که بیهقی روایت را نقل کرده، صحیح می‌باشد.

۵. از دیگر روایات در این حوزه، حدیث فاطمه بنت اسد می‌باشد. در این روایت عین سخن رسول خدا (ص) دیده می‌شود که فرمودند: «بِحَقِّ نَبِیّکَ وَ الأنبیاءِ مِن قَبلی» (۲) این روایت را «ابن‌حبان» (۳) و «حاکم نیشابوری» صحیح دانسته است. «طبرانی» در دو کتاب خود یعنی «المعجم الکبیر» و «المعجم الاوسط» این روایت را به سند رَوح بن صلاح نقل کرده است. ابن‌حبان و حاکم نیز رَوح بن صلاح را توثیق کرده‌اند. به گفته هیثمی در «المجمع» رجال دیگر این روایت نیز صحیح هستند. در این روایت توسل به انبیایی شده که دار فانی را وداع گفته‌اند.

۶. حدیث عمر نیز از دیگر روایاتی است که جواز توسل را اثبات می‌کند. وی از پیامبر (ص) نقل می‌کند که «وقتی حضرت آدم (ع) ترک اولی را

مرتکب شد، به خدا عرض کرد: خدایا! به حق محمد از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی». (۴) حاکم نیشابوری این روایت را در «المستدرک» نقل

۱- مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ الترغیب والترهیب، ج ۱، ص ۶۰۶؛ بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۶ به بعد.

۲- در صفحات پیشین این کتاب متن کامل روایت را ذکر کرده‌ایم.

۳- ابن‌حبان و حاکم نیشابوری، روح بن صلاح را توثیق کرده‌اند. التوسل بالأنبیاء و مجمع الزوائد.

۴- حاکم نیشابوری در «المستدرک» این روایت را به نقل از عمر این‌گونه نقل می‌کند: وقتی حضرت آدم ع آن ترک اولی را مرتکب شد، به خداوند عرض کرد که از تو می‌خواهم به حق محمد مرا ببخشی. خداوند به او فرمود: محمد را که هنوز نیافریده‌ام؛ چگونه او را می‌شناسی؟ حضرت آدم عرض کرد: وقتی مرا خلق کردی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بالا آوردم و دیدم که بر ستون‌های عرش نوشته شده «لا اله الا الله محمد رسول الله». دانستم نام کسی را که بیش از همه دوست می‌داری، در کنار نام خود آورده‌ای. خداوند فرمود: [درست گفتی] او نزد من محبوب‌ترین آفریده‌هاست. حال که به حق او متوسل شدی، تو را بخشیدم؛ اگر محمد نبود تو را نمی‌آفریدم.

حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث صحیح است. اما ذهبی به او پاسخ داده که این حدیث جعلی است. ج ۲، ص ۶۱۵. شیخ عبدالله صدیق می‌گوید: حقیقت این است که این حدیث نه صحیح است و نه جعلی؛ بلکه این روایت ضعیف است. همان‌گونه که بیهقی نیز در «دلایل النبوهٔ» تصریح کرده است. من عبارت این عالم را در کتابم با نام «الرد المحکم المتین» آورده و از شش جهت به آن پاسخ داده‌ام. شواهد درستی این حدیث را نیز بیان کرده‌ام. در این کتاب، با استناد به یکی از شواهد، مرتبه این حدیث را حسن دانسته‌ام؛ زیرا ابن‌بشر روایتی را با سند قوی از میسرهٔ الفجر نقل کرده است. در این روایت از پیامبر ص می‌پرسد: ای رسول خدا! از کی نبی الله بوده‌ای؟ پیامبر ص می‌فرماید: «وقتی خداوند زمین را آفرید و بر آسمان سلطه خود را گستراند و هفت آسمان را برپا کرد و عرش را آفرید، آن‌گاه بر ساق عرش نوشت: «محمد رسول الله خاتم الأنبیاء». همچنین خداوند بهشتی را که آدم و حوا را در آن قرار داد، خلق کرد و نام من را بر دروازه‌های آن، رواق‌ها، گنبدها و خیمه‌های آن نوشت. در آن زمان آدم در حالت بین

روح و جسم قرار داشت. وقتی خدا او را زنده کرد، آدم به عرش نگاه کرد و نام مرا دید. خداوند به او خبر داد که او [محمد] سرور فرزندان توست. وقتی که شیطان آنها را فریب داد، آدم و حوا توبه کردند و نام مرا نزد خداوند شفیع خود قرار دادند.» بیهقی در «دلایل النبوة» روایت کرده و شیخ الاسلام بلقینی در فتاوای خود و نیز قسطلانی در المواهب، ج ۱، ص ۶۲ نقل کرده است. همچنین ر. ک: المجمع، ج ۸، ص ۲۵۳. ابن‌تیمیه این روایت را به نقل از ابو الفرج بن جوزی از میسرة الفجر نقل کرده است. آن‌گاه از ابو نعیم نقل می‌کند که وی در کتاب «دلایل النبوة» با سند خود این روایت را نقل می‌کند که رسول خدا فرمودند: «وقتی آدم مرتکب اشتباه شد ...». سپس ابن‌تیمیه می‌گوید: این حدیث، روایت پیشین را تأیید می‌کند. این دو مانند تفسیر احادیث صحیح هستند. ر. ک: مفاهیم یجب أن تصحح، صص ۱۲۹- ۱۳۳، به نقل از فتاوای ابن‌تیمیه، ج ۲، ص ۱۵۰.

ص: ۶۳

می کند و می گوید: سند این حدیث، صحیح است. این اولین حدیثی است که به عبدالرحمن بن زید بن اسلم گفته‌ام.

سبکی نیز در «شفاء السقام» سند این روایت را بیان کرده است. طبرانی در «المعجم الاوسط» و «المعجم الصغیر» روایت را آورده و در سندی که ذکر می کند، افرادی هستند که به دروغ‌گویی متهم نیستند، اما به وهم و خیال متهمند. برخی احادیث دیگر او نیز این‌گونه گزینش می‌شود. همین کار را حاکم انجام داده و معتقد است این روایت را مالک‌بن انس پذیرفته است. وی می گوید: ابن‌حمید از مالک نقل می کند که به منصور دوانیقی گفته است: «... وَ هُوَ وَسیلَتُکَ وَ وَسیلَةُ آدَمَ عَلَیهِ السَّلام». (۱)

۱- ایشان [رسول خدا] وسیله تو و وسیله حضرت آدم ع بوده و هست.

ابن حجر می گوید: عبدالرحمان بن زید بن اسلم فردی ضعیف و غیر موثق و از راویان طبقه هشتم است ص ۳۴۰. امیر مؤمنان منصور دوانیقی در مسجد رسول خدا ص با مالک بن انس مناظره می کرد. مالک به او گفت: ای امیر مؤمنان! در این مسجد صدایت را بلند نکن؛ زیرا خداوند به گروهی رسم ادب را آموخته: یـا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لاـ تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید [و فریاد نزنید]». حجرات: ۲ همچنان‌که گروهی را این‌گونه ستوده است: إِنَّ الَّذِینَ یغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنـدَ رَسُولِ اللهِ اوْلَئـکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَی لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ اجْرٌ عَظِیم؛ «آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است». حجرات: ۳ در آیه دیگر، گروهی را نکوهش کرده و فرموده است: إِنَّ الَّذِینَ ینَادُونَکَ مِن وَرَاءِ الحُجُرَاتِ اکْثَرُهُمْ لا یعْقِلُون؛ « ولی کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند». حجرات: ۴ حرمت پیکر رسول خدا نیز مانند حرمت رسول خدا در زمان حیات ایشان است. وقتی ابو جعفر منصور دید که خوار شده است، خطاب به مالک گفت: ای ابا عبدالله! رو به قبله بایستم یا رو به رسول خدا ص؟ مالک به او پاسخ داد: چرا از او روی بگردانی، حال آنکه ایشان در روز قیامت وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه السلام برای روی آوردن به درگاه خداست؟ رو به قبر ایشان نما و از او طلب شفاعت کن تا شفاعت او نزد خداوند پذیرفته شود. خداوند می‌فرماید: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً؛ «و اگر گناهکاران هنگامی که به خود ستم می کردند و فرمان‌های خدا را زیر پا می گذاردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». نساء: ۶۴

زرقانی در شرح خود بر «المواهب اللدنیة»، ج ۸، ص ۳۱۴ می گوید: این روایت را ابوالحسن علی بن فهر در کتاب خود با عنوان «فضائل مالک» نقل کرده است. حافظ ابوالفضل عیاض از طرق این روایت است. وی در «الشفا» این حکایت را به سندی نقل می کند که اشکالی ندارد؛ بلکه گفته می‌شود سندش صحیح است. بنابراین به چه دلیل این روایت دروغ است، در حالی‌که در میان راویان آن، کذاب یا جعل کننده‌ای وجود ندارد. به نقل از براءة الحنیفیین، ج ۱، ص ۲۲۸ به بعد. شیخ عبدالله صدیق پس از بیان مطالبی می گوید: «حقیقت این است که این حکایت ضعیف است. مالکی‌ها به مقتضای این روایت عمل کرده و معتقد به جواز توسل به پیامبر ص شده‌اند. هیچ یک از مالکی‌ها حتی معتقد به مکروه بودن این عمل نیست؛ چه برسد به حرمت توسل جستن. در کتاب «الرد المحکم المتین» سخن ابن‌حاج، صاحب «المدخل»، امام قاسم عقبانی، امام ابن‌عرفه، عشار الشار مساحی و دیگر علما و بزرگان مالکی را نقل کرده‌ام. الإتحافات، ص ۳۹

ص: ۶۴

با توجه به اذعان امام مالک به درستی این روایت و احتجاج به آن،

اتهام «وهم» و «اهل ضبط نبودن» عبدالرحمان از بین می‌رود؛ کسی که متهم‌کنندگان او به وهم و بی‌دقتی، از مالک پیروی می‌کنند.

از سوی دیگر همه روایات نقل شده از سوی عبدالرحمان بن زید ردّ نمی‌شود.

شافعی نیز در دوکتاب «الأم» و «المسند» خود به برخی از روایات او در اثبات احکام دین استناد می‌کند. بنابراین صحیح دانستن روایت گفته شده از سوی حاکم نیشابوری امری نادرست نیست؛ بلکه باید گفت کاری درست است؛ مگر نزد کسی که از شنیدن فضایل رسول خدا (ص) سینه‌اش تنگی کند.

دربارهٔ پاسخ مالک به منصور باید یادآور شویم که قاضی عیاض این روایت را در «الشفا بتعریف حقوق المصطفی» با سند خوب نقل کرده است. «ابن‌حمیدی» که در میان سلسله سند روایت دیده می‌شود، به احتمال بسیار، محمد بن حمید رازی است؛ اما نظر سبکی این نیست. (۱) هرچند «شمس بن عبدالهادی» با نقل سخن همه کسانی که علیه رازی مطلبی گفته‌اند و نیاوردن سخن کسانی که از او تمجید کرده‌اند (۲)،

۱- ابن‌حجر درباره ابن‌حمید می‌گوید: او حافظ حدیث و ضعیف است. ابن‌معین می‌گوید: رأی او نیکو و از راویان طبقه دهم است. به سال چهل و هشت وفات یافت. التقریب، ص ۴۷۵. خلیلی در «الارشاد» می‌گوید: وی از محدثان بزرگ و حافظ حدیث و دانشمند این حوزه است. وی وارد بغداد شد. ج ۱، ص ۶۶۹.

۲- شیخ عبدالحی کتانی در شرح زندگانی ابن‌تیمیه و آنچه درباره او گفته می‌شود، چنین می‌گوید: تقی الدین سبکی و کمال بن زملکانی درباره مسئله توسل، به نمایندگی از او سخن گفته‌اند. ابن‌عبدالهادی حنبلی به سبکی پاسخ داده است. او جرح را بیان می‌کند، اما از تعدیل غفلت می‌ورزد. وی تندروی کرده است. گروهی، از جمله محمد بن علان صدیقی مکی دانشمند اهل حجاز در قرن یازدهم، در دفاع از سبکی به عبدالهادی حنبلی پاسخ می‌دهد. محمد بن علان صدیقی مکی این پاسخ را در کتاب «المبرد المکی فی رد الصارم المنکی» مطرح کرده است. همچنین ابراهیم بن عثمان سمنودی مصری نیز در کتاب «نصرهٔ الامام السبکی برد الصارم المنکی» و ابن‌حجر در «الاناره بطرق حدیث الزیاره» در صدد پاسخ به او برآمده‌اند. ر. ک: «فتح الباری» و «المواهب اللدنیهٔ» و شرح المواهب. فهرس الفهارس، ج ۱، ص ۲۷۷ نیز ر. ک: الاغاثهٔ بألهٔ الاستغاثه، صص ۹ و ۱۰.

ص: ۶۵

تلاش کرده تا او را چهره‌ای منفی معرفی کند، اما واقعیت این است که رازی این‌گونه نیست.

شمس بن عبدالهادی یکی از سه جوانی است که با ابن‌تیمیه در ارتباط بودند و فریب خوردند. وی درباره ادله‌ای که بر ضدّ شیخ او آورده می‌شود، جرح را نقل می‌کند، اما از تعدیل چشم می‌پوشد.

محمد بن حمید، از ابوداود، ترمذی، ابن‌ماجه، احمد بن حنبل و یحیی بن معین نقل کرده است.

«ابن‌ابی‌خیثمه» می‌گوید: «ابن‌معین» درباره او سؤال می‌کند و او پاسخ می‌دهد: محمد بن حمید فردی ثقه و بی‌اشکال است و رازی زیرك است. احمد [ابن حنبل] درباره او می‌گوید: مادامی که محمد بن حمید زنده است پرچم ردّ و ایراد افراشته است و از کسانی است که صاغانی و ذهلی از وی تمجید کرده‌اند. «خلیلی» در «الارشاد» می‌گوید: وی حافظ حدیث و در این زمینه دانشمند بود. احمد و یحیی نیز از او رضایت داشتند. «بخاری» می‌گوید: جای تأمل است. (۱) در این روایت کسی مانند او متهم [به کذب و ...] نیست. وی به سال ۲۴۸ هجری در کهن‌سالی وفات یافت. در

۱- درباره این مسئله مطالبی نقل می‌شود؛ سپس می‌گوید: گویا که او درباره خود، زیاده‌روی کرده است. ج ۱، ص ۶۹.

ص: ۶۶

زمان فوت مالک، او بیش از پانزده سال داشت؛ حال آنکه آنان در مسند امام خود، روایت یک کودک پنج ساله را می‌پذیرند. (۱) همان‌گونه که «خطیب بغدادی» در تاریخ خود می گوید: «یعقوب بن‌اسحاق» بی‌اشکال است. (۲) «ابوالحسن عبدالله بن محمد بن منتاب» از برجسته‌ترین اصحاب اسماعیل قاضی بود که مقتدر او را در حدود سال سیصد هجری به سمت قاضی مدینه منوره منصوب کرد. او غیر ثقه نبود؛ بلکه از برجسته‌ترین دانشمندانی بود که می‌توانست قضاوت مدینه منوره را در آن زمان بر عهده گیرد.

«محمد بن احمد بن فرج» از هم‌نشینان و صحابی او بوده است. «سمعانی» در «النساب» به هنگام بیان الجزایری، او را توثیق کرده است. «ابن‌اثیر» نیز در «اللباب» توثیق او را امضا کرده است.

«ابوالحسن فهری» ثقه و اهل ثبت است. «ذهبی» در «العبر» شرح حال او را بیان کرده است.

«ابن‌دلهاث» از شیوخ ثقه «ابن‌عبدالبرّ» می‌باشد. «ابن‌بشکوال» شرح حال او را در «صله» (۳) آورده است. ابن‌عبدالهادی از پذیرش این روایت خودداری می کند؛ زیرا وی شذوذات خود ابن‌تیمیه را فقط می‌فهمد و

۱- در «تقریب النواوی» آمده است: قاضی عیاض نقل می‌کند که اهل فن کمترین سن لازم برای نقل روایت را پنج سالگی دانسته‌اند. وی گفته است که رویه نیز همین بوده است. تدریب الراوی شرح تقریب النواوی، ج ۲، ص ۵۰.

۲- وی از حافظان قرآن و آگاه به شمار آیات آن بود. او فراوان حج می گزارد. تاریخ الخطیب، ج ۱۴، ص ۲۷۶.

۳- چاپ مادرید.

ص: ۶۷

لمس می کند. «ابن‌منتاب» با نقل این خبر خواسته تا به اظهارات شیخ خود، «اسماعیل قاضی مالکی» در «مبسوط» پاسخ دهد. اسماعیل قاضی مخالف روایت‌هایی است که «ابن‌وهب» از «مالک» نقل کرده است. اسماعیل اهل عراق است و بی‌تردید اهل مصر و مدینه، بیش از عراقی‌ها به مسائل مالک آشنا هستند. اسماعیل در نقل قول از مالک، سلسله سند را نیاورده؛ بلکه به طور مرسل آن را بیان کرده است؛ اما از آنجا که او نیز پیرو هوای نفس «ابن‌عبدالهادی» است، برخلاف اینجا، روایت را بدون سؤال از سند آن می‌پذیرد. وی او را تمجید می کند و از نظر او نیازی به ذکر سند نیست؛ گویا که سخن «داود اصفهانی» را درباره او نشنیده است. از سوی دیگر روایت‌های فراوان دیگری نیز درباره توسل حضرت آدم (ع) به حضرت محمد (ص) وجود دارد که یکدیگر را تقویت می کنند. با توجه به اینکه روایات پیشین برای اهل انصاف کفایت می کند، از ذکر این روایات خودداری کردیم. (۱)

۱- از جمله روایت ابن‌منذر در تفسیر خود است. وی به نقل از محمد بن علی بن حسین بن علی: می گوید: وقتی آدم آن ترک اولی را مرتکب شد، بسیار اندوهگین گشت و پیشیمان گردید، جبرئیل ع نزد او آمد و گفت: ای آدم! می‌خواهی تو را به دروازه توبه‌ای راهنمایی کنم که خداوند توبه تو را به خاطر او می‌پذیرد؟ آدم گفت: بله. جبرئیل گفت: در مقامی که با خدا مناجات می کنی، بایست و او را مدح و ستایش کن. حضرت آدم پرسید، چه بگویم؟ جبرئیل پاسخ داد: بگو «لا اله الا الله ...»، و به او آموخت که بگوید: «اللّهُمَّ إنّی أسألُکَ بِجاهِ مُحَمّدٍ عَبدِکَ وَ کَرامَتِهِ عَلَیکَ أن تَغفِرَ لِی خَطیئَتی ...»؛ « [خدایا به منزلت بنده‌ات محمد و نیز به آبرویی که نزد تو دارد، از تو می‌خواهم از من درگذری.]» ر. ک: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی، ج ۱، ص ۶۰. محمد بن علی، همان ابوجعفر امام باقر ۷ ع است که از تابعین ثقه و از سروران و بزرگان تابعین به شمار می‌رود. صاحبان صحاح شش گانه از وی روایت کرده‌اند. وی از جابر و ابو سعید و دیگران روایت می کند. ابوبکر آجری نیز در کتاب «الشریعه» با سند ابوجعفر باقر این روایت را نقل می کند. در روایت ابوبکر آجری این عبارت دیده می‌شود: «اللّهُمَّ إنِّی أسألُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ عَلَیکَ ...»؛ «خدایا به حق محمد بر تو، از تو می‌خواهم ...».

ص: ۶۸

در «سنن ابن‌ماجه» در باب «المشی الی الصلاهٔ» از ابوسعید خدری نقل شده است: «هرکس به قصد نماز از خانه‌اش بیرون بیاید، آن‌گاه بگوید: «

اللّهُمَّ! إنِّی أسألُکَ بِحَقِّ السّائِلینَ عَلَیکَ ...». (۱)

«شهاب بوصیری» در «مصباح الزجاج فی زوائد ابن‌ماجه» می‌گوید: راویان این حدیث ضعیف هستند. «عطیه» یا همان «عوفی»، «فضیل بن مرزوق» و «فضل بن موفق» (۲) [پسر دایی «ابن‌عیینه» است. «ابوحاتم» می‌گوید: او فردی صالح و در نقل حدیث، ضعیف است. فقط ابوحاتم وی را تضعیف کرده و دلیل این جرح و خدشه را نیز بیان نکرده است. اما «بستی» او را توثیق نموده است]. همگی ضعیف هستند.

اما «ابن‌خزیمه» در «الصحیح» خود از طریقی که «فضیل بن مرزوق» در آن است، روایت نقل کرده است. بنابراین از نگاه «ابن‌خزیمه»، این روایت

۱- خدایا! به حقی [آبرویی] که درخواست کنندگان بر تو دارند، از تو می‌خواهم. پیش از این در تعلیقات این گفتار، متن کامل روایت نقل شد. به همین دلیل در این‌جا به همین بخش از روایت بسنده می‌کنیم.

۲- شیخ محمد زاهد می‌گوید: ابوحاتم فضیل بن موفق را فردی ضعیف معرفی کرده و به غیر از او کسی فضیل بن موفق را تضعیف نکرده است. دلیل تضعیف را نیز بیان نکرده است. حتی بستی او را توثیق کرده است. ابن‌حجر نیز درباره او گفته که فردی صدوق راست‌گو است که دچار توهم بوده است. گفته می‌شود که او شیعه است. التقریب، ص ۴۴۸.

ص: ۶۹

صحیح است.

«رزین» این روایت را نقل کرده است. «احمد بن منیع» در «المسند» خود این روایت را به همراه سندش نقل می‌کند و در سند آن می‌آورد: «یزید بن هارون» به نقل از فضیل بن مرزوق می‌گوید .... «علاء الدین مُغُلطای» در «العلام شرح سنن ابن‌ماجه» می‌گوید: این روایت را «ابونعیم الفضل (ابن دُکین)» در کتاب «صلاهٔ» از فضیل بن مرزوق، از «عطیه»، از «ابوسعید خدری» به صورت موقوف نقل می‌کند. (۱)

«عطیه» تنها کسی نیست که از خدری روایت نقل کرده؛ بلکه «ابوالصدیق» نیز در روایت «عبدالحکم بن ذکوان» به نقل از خدری روایت

۱- ابن‌حجر می‌گوید: کسی که اتهام تدلیس و فریبکاری به عطیه زد، مشخص نیست. نه وضعیت او و نه نام او شناخته شده نیست. بنابراین چنین خدشه‌ای وارد نیست. در «هدایهٔ المتخبطین» ص ۶۰ نیز همین مطلب آمده است. ابن‌قیم می‌گوید: عطیه عوفی است. اگرچه اهل حدیث او را ضعیف دانسته‌اند، اما حدیث او را نقل کرده‌اند. در سنن از او روایت نقل کرده‌اند. نویسنده کتاب «الإملاء» نیز می‌گوید: ابو داود از او روایاتی نقل کرده و درباره این روایت‌ها سکوت می‌کند. به عبارت دیگر، این احادیث درست هستند. ترمذی نیز چند حدیث صحیح از او نقل کرده است. منظور از سنن، همان سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسائی و سنن ابن‌ماجه است. نویسندگان این سنن، در واقع آثار خود را منبع احکام دین قرار داده‌اند و عمل به مطالب آن را درست می‌دانند. این سنن در واقع بر مسندها و معجم‌ها از نظر اعتبار مقدم می‌باشد؛ زیرا صاحبان مسانید و معاجم آنچه را که می‌یابند، روایت می‌کنند. منبع پیشین. ابن‌حجر در «التهذیب» پس از نام بردن از بزرگانی که او را تضعیف کرده‌اند، می‌گوید: ابن‌سعد می‌گوید او فردی ثقه بوده است؛ ان شاء الله. ابن‌ابوحاتم نیز می‌گوید حدیث او نوشته می‌شود. مفرق، ج ۷، ص ۲۰۱.

ص: ۷۰

نقل می کند. «ابن‌حبان» او را ثقه می‌داند؛ هرچند «ابوالفرج اصفهانی» در «علل» او را مخدوش می‌داند.

از سوی دیگر «ابن‌سنی» در کتاب «عمل الیوم و اللیلة» (۱) این روایت را با سندی دیگر نقل می کند. «وازع» از کسانی است که در این سلسله سند دیده می‌شود. این حدیث را «وازع» از «بلال» نقل می کند؛ اما در این سند «عطیه»، «مرزوق» و «ابن‌موفق» دیده نمی‌شود. در این کتاب عبارت با کمی اختلاف به این صورت نقل شده است: «اللهم بحق السائلین علیك». بنابراین مشخص می‌شود که این روایت را فقط عطیه، ابن‌مرزوق و ابن‌موفق نقل نکرده‌اند. با فرض ضعیف بودن این سه راوی، باز در سند روایت خدشه‌ای وارد نیست.

وانگهی! یزید بن هارون شیخ و استاد «احمد بن منیع» نیز این حدیث را از ابن‌موفق، از ابن‌مرزوق نقل می کند. فضل بن دکین و ابن‌فضیل و همچنین سلیمان بن حبان و دیگران نیز چنین کرده‌اند.

در عطیه نیز خدشه‌ای نیست؛ زیرا ترمذی چند حدیث حسن از او نقل کرده است. «ابن‌معین» نیز او را فردی صالح می‌داند. «ابن‌سعد» درباره او می گوید: «ان شاءالله که او فردی ثقه است». همچنین «ابن‌عدی» درباره او می گوید: «روایات درستی از او نقل شده است». (۲) پس از تصریح بر نام

۱- عمل الیوم واللیلة، ص ۲۴.

۲- ابن‌عدی می گوید عطیه برخی احادیث درست را نقل می کند.

ص: ۷۱

«خدری» و به ویژه پس از «متابعت» (۱) احتمال فریبکاری و تدلیس از بین

می‌رود.

«مسلم» توثیق «ابن‌مرزوق» را ترجیح داده است و به همین دلیل در صحیح خود از او نقل حدیث کرده است. با توجه به اینکه این حدیث از طریق بلال نقل شده، رتبه آن پایین نمی‌آید؛ اگرچه ممکن است از میزان احتجاج به آن کاسته شود. بلکه درباره این روایت باید گفت یا صحیح است یا حسن. دلیل این سخن نیز شاهدها و متابعت‌های فراوانی است که به آنها اشاره کردیم.

گفته می‌شود در جایی که تعارض پیش آید و هر دو طرف در یک

۱- در کتاب «قفو الاثر فی صفوهٔ علوم الاثر» متابعت این‌گونه معنا شده است: متابعت این است که وقتی گمان برده می‌شود عبارات یک روایت یا معنای آن فقط از طریق یک راوی نقل شده است- اگرچه این راوی یکی از صحابه باشد- آن روایت توسط فردی دیگر با طریقی دیگر نیز نقل می‌شود. البته در این پی‌گیری «وحدت صحابی» شرط است. دنبال کننده این روایت را «متابع» و نیز «تابع» گویند.

حدیث شاهد عبارت است از روایتی که با حدیثی دیگر از نظر معنا مشابه یا یکسان است. در این روایت، صحابی نیز بیش از یک نفر است. ذکر این روایت نیز استشهاد نامیده می‌شود. ص ۶۴. شیخ علی در پاسخ به ألبانی که حدیث عطیه را ضعیف دانسته می‌گوید: این حدیث را احمد و ابن‌ماجه و ابن‌خزیمه در «التوحید» نقل کرده‌اند. این خزیمه از کسانی است که روایت را صحیح می‌داند. ابونعیم نیز در کتاب «الصلاهٔ» خود و دیگران این حدیث را صحیح می‌دانند. سپس می‌گوید: بنابراین حافظ ابن‌حجر تنها کسی نیست که این حدیث را صحیح دانسته است؛ زیرا ابن‌خزیمه در صحیح خود و پیش از وی ابن‌ابی حاتم و حافظ عبدالغنی مقدسی صاحب «الکمال» روایت را نقل کرده‌اند. حافظ شرف الدین عبدالمؤمن دمیاطی در «المتجر المربح» و حافظ ابوالحسن شیخ المنذری نیز کسان دیگری هستند که روایت را نقل کرده‌اند. اشرف دمیاطی درباره شیخ المنذری می‌گوید: من حافظتر از او ندیده‌ام. ابوالفضل عبدالرحیم عراقی و ابن‌حجر نیز این حدیث را نقل کرده‌اند. این هفت نفر روایت را نقل کرده‌اند ... به این ترتیب دانستیم که عطیه از نظر حافظان روایت، فردی پذیرفته و مورد تأیید است. به این ترتیب از راه شنیدن، بر درستی راوی تصریح شده است و سخن البانی درباره تدلیس وی باطل می‌شود. همچنین خلط صورت گرفته در سخن ابن‌حبان درباره روایت غیر صحیح ردّ می‌شود. نویسنده در ادامه می‌گوید: همچنین تدلیس راوی در این روایت نیز از بین می‌رود؛ زیرا ابن‌ماجه این روایت را در سنن خود آورده و گفته که از ابوسعید خدری نقل کرده است. این مطلب در نسخه چاپی سنن ابن‌ماجه موجود است. مغلطای در شرح خود بر این کتاب روایی نسخه خطی متن این روایت را با لفظ «عن ابی‌سعید» آورده است. با توجه به تصریح ابن‌ماجه به نام «خدری» این گمان که نام دیگری منظور است، از بین می‌رود. اما فرض این امر نیز یک دروغ محض است و فقط افراد جاعل این سخن را می‌گویند. بنابراین خداوند عطیه را از این امور مصون داشته است.

نگارنده در ادامه می‌گوید: تنها کسی که روایت عطیه را موقوف می‌داند، یک راوی است و آن حافظ ابونعیم است. اما کسانی که روایت او را مرفوع دانسته‌اند، حافظ کبیر یزید بن هارون و سه تن دیگر یعنی عبدالله بن صالح عجلی، محمد بن عزوان و ابوخالد بن احمر هستند که این سه نفر ثقه هستند. فضل بن موفق نیز پنجمین فردی است که این روایت را مرفوع دانسته است. او که نامش در سلسله سند این روایت در سنن ابن‌ماجه آمده، فردی ضعیف است. ابوصدیق ناجی نیز این روایت را شاهد و مرفوع می‌داند. وی روایت را از ابوسعید به شکل مرفوع نقل می‌کند. بنابراین چگونه می‌توان گفت آشفتگی و اضطراب در سند روایت وجود دارد؟

بلکه بایـد گفت ادعـای اضـطراب در سـند با ظهور مرفوع بودن روایت دلیل این مطلب است که اسـتاد به دنبال حقیقت نبوده است. حافظ ابن‌ابی حاتم توقف درباره این روایت را ترجیح داده؛ زیرا این حدیث فقط به روایت عبدالله بن صالح، مرفوع است. عبدالله بن صالح نیز فردی ثقه و غیر حافظ است. از سوی دیگر ابو نعیم نیز روایت را موقوف دانسـته که رتبه او نیز حافظ است. بنابراین قول به وقف را ترجیح داده است. برای مطالعه کامل‌تر مطلب ر. ک: هدایهٔ المتخبطین، صص ۵۹- ۷۶.

ص: ۷۲

سطح باشند، در اینجا جرح بر تعدیل، و تعدیل بر ضعف مقدم است. اما پاسخ این است که این سخن باید اثبات شود (۱)؛ وگرنه این اصل در اینجا به کار نمی‌آید. بنابراین بدعت‌گران نمی‌توانند با تکیه بر این اصل، احادیثی را انکار کنند که رجال آن را کارشناسان و خبرگان این حوزه توثیق کرده‌اند.

دو تن از حافظان حدیث، رتبه این حدیث را «حسن» دانسته‌اند: «عراقی» در «تخریج احادیث الإحیاء» و ابن‌حجر در «امالی الاذکار».

دلالت حدیث

در این حدیث، به عموم و نیز خواص مسلمانان توسل شده است. آمدن حرف «باء» بر سر یکی از دو مفعول «أسألك» در سؤال استعلامی مطرح است؛ مانند آیه شریفه قرآن الرَّحْمنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً (۲)؛ (و به

۱- احمد می‌گوید: هر راوی که عدالت او ثابت شود، جرح او پذیرفته نیست؛ مگر اینکه این جرح با چیزی ثابت شود که احتمال غیر جرح وارد نباشد. سبکی می‌گوید معنای اینکه جرح مقدم است، درباره جایی است که تعارض میان جرح و تعدیل باشد. اما اگر دو روایت دچار تعارض شدند و راهی برای ترجیح نیست، جرح را مقدم می‌شماریم؛ زیرا علم ما به جرح بیش از تعدیل می‌شود. تعارض این دو نیز در واقع یکسان شدن گمان [نه علم] بر دو روایت است. شأن تعارض نیز همین است. وی در «جمع الجوامع» می‌گوید: در صورتی که شمار افراد مطرح‌کننده جرح، بیش از تعدیل‌کننده‌ها باشد، اجماع در این است که جرح بر تعدیل مقدم است. جمع الجوامع، امام تقی الدین السبکی، تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغدهٔ، ص ۵۱.

۲- زجاج می‌گوید: معنای آیه این است که از او بخواه. این معنا را زباندانان بیان کرده و گفته‌اند که حرف باء به معنای حرف «عن» می‌باشد؛ مانند آیه اول سوره معارج. علی بن سلیمان می‌گوید معنای آیه این است که سوال خود را فقط از او بپرس که او خبیر به امور است.

ابن جبیر نیز می‌گوید خبیر «الله» است. تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۶۳. مجاهد می‌گوید: «ما أخبرتک من شیء فهو کما أخبرتک»؛ «آنچه که تو را بدان آگاه کرده‌ام، همان است». شمس بن عطیه می‌گوید: «هذا القرآن خبیر به»؛ «این قرآن به آن آگاه است». مختصر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۶۳۷.

ص: ۷۳

تدبیر جهان پرداخت، او خداوند) رحمان است؛ از او بخواه که از همه چیز آگاه است. (فرقان: ۵۹) و نیز آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ. (معارج: ۱) (۱)

در سؤال «استعطائی» هرگز «باء» بر سر مفعول نمی‌آید؛ مگر بر سر کسی که به آن توسل جسته می‌شود. در این باره دعاهای نقل شده بسیارند. (۲) وانگهی نمی‌توان تصور کرد که باء در اینجا بر سر مفعول دوم

آمده است؛ زیرا چنین تصوری باطل و خروج از قواعد نحوی است. معنای کلمه «حق» اجابت کردن نیست؛ بلکه آن چیزی است که انسان‌های درخواست کننده و متضرع، از فضل خداوند استحقاق دارند. (۳)

پس اینکه «بحق السائلین» را سؤالی از روی هذیان بدانیم، به ویژه باتوجه به عطفی که در حدیث به این عبارت وجود دارد (۴) و نیز بگوییم در سیاق حدیث عبارتی نیست که در آن خواسته‌ای دیده شود، همه این سخنان بسیار خنده‌دار و موجب شگفتی و حیرت است؛ زیرا در روایت آمده که «أن تُعیذَنی مِنَ النّار». وقتی یک فعل برای تأکید تکرار می‌شود، مفعول یکی از این افعال برای هر دو فعل منظور می‌شود. حتی اگر تکرار افعال از روی تأکید

۱- قرطبی می‌گوید: حرف باء می‌تواند به معنای «عن» باشد. سوال نیز به معنای دعاست؛ یعنی دعا کردن برای نزول عذاب خداوند. این معنا را ابن‌عباس و دیگران گفته‌اند. ج ۱۸، ص ۲۸۷. ابن‌کثیر می‌گوید: معنا این است که فرد درخواست کننده، طلب نزول سریع‌تر عذاب را مطرح کرد. سپس می‌گوید: نسائی درباره این آیه چنین گفته است: منظور، نضر بن حارث است. این مطلب را عوفی از ابن‌عباس نقل می‌کند. این درخواست عذاب خداوند است؛ حال آنکه بر آنان فرود آمده است. مختصر ابن‌کثیر، ج ۳، ص ۵۴۷.

۲- ابوداود روایت می‌کند: از عایشه نقل می‌شود که وقتی رسول خدا ص شب هنگام از خواب بیدار می‌شد، این عبارت را می‌گفت: «لا إلهَ إلّا أنتَ سُبحانَکَ اللّهُمَّ استَغفِرُکَ لِذَنبی وَ أسألُکَ رَحمَتَکَ اللّهُمَّ زِدنی عِلماً وَ لاتُزِغ قَلبی بَعدَ إذ هَدَیتَنی وَهَب لِی مِن لَدُنکَ رَحمَةً إنَّکَ أنتَ الوَهّاب».

روایت دیگر در این زمینه را ابوداود و نسائی از ابوموسی اشعری نقل می‌کنند که وقتی پیامبر ص از قومی بیم داشت، چنین دعا می‌فرمود: «اللّهُمَّ إنّا نَجعَلُکَ فی نُحورِهِم وَنَعُوذُ بِکَ مِن شُرُورِهِم». ترمذی نیز روایتی حسن نقل می‌کند که معاذ بن جبل از پیامبر ص نقل می‌کند که می‌فرمود: «اللّهُمَّ اکفِنِی بِحلالِکَ عَن حَرامِکَ وَ اغنِنی بِفَضلِکَ عَمَّن سِواک».

۳- در گذشته به این معنا اشاره کردیم. شیخ علی می‌گوید: این کرامت همان چیزی است که خداوند به اصحاب غار [سه تن که صخره‌ای در غار را به رویشان بست و آنها با دعا و بیان یکی از اعمال صالح خود، از خدا طلب گشایش کردند] عطا فرمود. آنان به کرامت اعمال صالح خود متوسل شدند. توسل آنها به اعمالی بود که در گذشته انجام داده بودند، نه اعمالی که در غار انجام دادند. الهدایه، ص ۷۶.

۴- متن کامل حدیث این‌گونه است: «حدثنا محمد بن سعید بن یزید بن إبراهیم التستری، ثنا الفضل بن الموفق أبو الجهم، ثنا فضیل بن مرزوق، عن عطیة، عن ابی‌سعید الخدری، قال: قال رسول الله مَن خَرَجَ مِن بَیتِهِ إلَی الصَّلاةِ فَقال: اللّهُمَّ إنِّی أسألُکَ بِحَقِّ السّائِلِینَ عَلَیکَ، وَأسألُکَ بِحَقِّ مَمشای هذا. فَإنّی لَم أخرُج أشَراً وَلا بَطَراً وَلا رِیاءً ولا سُمعَةً. وَخَرَجتُ اتّقاءَ سَخَطِکَ وَابتِغاءَ مَرضاتِکَ. فَأسألُکَ أن تُعیذَنی مِنَ النّارِ وَأن تَغفِرَ لِی ذُنُوبی. إنَّه لا یغفِرُ الذُّنُوبَ إلّا أنتَ أقبَلَ اللهُ عَلَیهِ بِوَجهِهِ، وَاستَغفَرَ لَهُ سَبعُونَ ألفَ مَلَکٍ». سنن ابن‌ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج ۱، ص ۲۵۶.

ص: ۷۴

نباشد، تنازع مطرح می‌شود. در نتیجه، قید برای هر دو فعل معتبر است. (۱) اما کسانی که تلاش می‌کنند توسل را با این تصور باطل کنند که توسل نیز سوگند خوردن به غیر خداوند است، در واقع تلاش کرده‌اند تا به رسول خدا (ص) پاسخ دهند؛ زیرا ایشان شیوه‌های توسل را به ما آموخته است. یکی از این شیوه‌ها، توسل به افراد است. بنابراین توسل، با سوگند تفاوت بسیاری دارد.

۱- تنازع این است که دو عامل به یک معمول بازگردد؛ مانند: «ضربتُ و أکرمتُ زیداً». در واقع هر دو فعل ضربتُ و أکرمتُ درباره زید است. شرح ألفیه ابن‌مالک، ج ۲، ص ۹۲. ابن‌تیمیه می‌گوید: نزاع بر سر این است که با توسل به انبیا از خدا درخواست می‌شود یا اینکه به آنها سوگند یاد می‌شود؟ میان سؤال درخواست کردن و اقسام سوگند دادن تفاوت است؛ زیرا انسان سائل، فردی متضرع و ذلیل است و به ابزاری چنگ می‌زند که متناسب با اجابت کردن باشد. قاعدهٔ جلیلهٔ فی التوسل و الوسیلهٔ، ص ۶۵. اما نظر بنده این است که سوگند دادن خداوند نیز امری ثابت و درست است. بخاری، مسلم، احمد و دیگران روایت کرده‌اند که پیامبر ص فرمودند: «إنّ مِن عِبادِاللهِ مَن لَو أقسمَ عَلَی الله عَزَّوَجَلَّ لأبَرَّهُ»؛ «بندگان خداوند اگر خداوند را سوگند دهند، خدا حاجت آنان را برآورده می‌سازد». همچنین احمد، مسلم و دیگران روایت کرده‌اند: «رَبَّ اشعث أغبر مدفوع بالأبواب لو أقسم علی الله لأبره». در جای دیگر مسلم، بخاری و دیگران روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: «ألا أخبرکم بأهل الجنهٔ؟ کُلُّ ضَعیفٍ مُستَضعَفٍ لَو أقسَمَ عَلَی اللهِ لأبَرَّهُ ألا أخبِرُکُم بأهلِ النّارِ؟ کُلُّ عُتُلٍّ جَوّاظٍ مُتِکَبِّر». بنابراین همه بر جایز بودن سوگند دادن خداوند اتفاق نظر دارند. ر. ک: براءهٔ الحنیفیین، ج ۱، ص ۲۸۲. بی‌تردید توسل، با سوگند دادن خداوند تفاوت می‌کند. بنابراین پیروان ابن‌تیمیه دلیلی برای مخالفت با مباح بودن توسل- که نظر ابن‌تیمیه نیز مباح بودن آن است- در دست ندارند؛ بلکه باید آنان جایز بودن سوگند دادن خداوند به انسان‌های آبرومند و دارای جایگاه را نیز جایز بدانند.

ص: ۷۵

فصل سوم: ادله جواز استغاثه

ص: ۷۶

در اینجا شایسته است مقداری درباره استغاثه و استعانه نیز توضیح دهیم؛ هرچند همه در یک راستا هستند.

در حدیث شفاعت که بخاری نقل کرده، آمده است که مردم در روز قیامت به حضرت آدم، سپس موسی و به حضرت محمد (ص) متوسل می‌شوند. (۱) این روایت بر جواز استغاثه در توسل دلالت دارد.

برخی در اثبات نادرستی استغاثه، به حدیثی استناد می‌کنند که طبرانی نقل می‌کند. در این حدیث عبارت «لایستَغاث بی» آمده است. خدشه‌ای که به این سند وارد است، وجود «ابن‌لهیعۀ» در سلسله سند آن است که شرح حال این راوی را در «الاشفاق» (۲) بیان کرده‌ایم. بنابراین،

۱- استغاثه یعنی درخواست غوث و کمک. در قرآن کریم این واژه به کار رفته است: فَاسْتَغاثَهُ الَّذی مِنْ شیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِنْ عَدُوِّه؛ «آن که از پیروان او بود، در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود». قصص: ۱۵ قرطبی در تفسیر خود استغاثه را این‌گونه معنا می‌کند: یعنی درخواست کمک و یاری کرد. آیه پنجم سوره حمد «ایاک نستعین» نیز یعنی یاری، کمک و توفیق را از تو طلب می‌کنیم. قرطبی، ج ۱، ص ۱۴۵. رسول خدا می‌فرماید: «إنَّ الشَّمسَ تَدنُو یومَ القیامَۀِ حَتّی یبلُغَ العَرَقُ نِصفَ الاذُن ... فَبیناهُم کَذلِکَ استَغاثُوا بِآدَمَ ثُمَّ بِمُوسی ثُم بِمُحَمَّدٍ فیشفَعُ لِیقضی بَینَ الخَلقِ». بخاری این روایت را به طور کامل در کتاب «زکات» آورده است. فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸. شیخ حسن سقاف در این باره می‌گوید: این روایت تصریح دارد بر جواز استغاثه به غیر خداوند، در امری که گشایش در آن فقط به دست خداست. همه ما باور داریم که رسول خدا ص بنده‌ای از بندگان خداست و در روز قیامت، ملک در دست ایشان نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: لِمَنِ الْمُلْکُ الْیوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّار؛ «حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهّار است!» غافر: ۱۶ استغاثه مردم در روز قیامت که مرز میان شرک و ایمان آشکار است، به ویژه استغاثه از حضرت آدم که می‌داند نمی‌تواند این کار را بکند و نیز به پیامبران پس از ایشان، از بزرگ‌ترین، قاطع‌ترین و درست‌ترین دلایل جواز استغاثه به غیر خداوند است. حتی اگر در استغاثه، کسی که استغاثه می‌کند، سودی نبرد. بنابراین برخلاف گمان برخی، این استغاثه شرک یا کفر به شمار نمی‌رود؛ بلکه این عمل نزد خداوند و جایی که همه مخلوقات نظاره‌گر هستند، حقیقت دارد. الإغاثۀ بأدلۀ الاستعانۀ، صص ۱۱ و ۱۲.

اگر ما بر این باوریم که پیامبران در قبرهای خود زنده هستند- که سخنی حق است- و همچنین آنان کرامتی که در این دنیا داشته‌اند، پس از مرگ نیز همراه آنان است، پس استغاثه به آنان چه مانعی دارد؟ زیرا استغاثه یعنی درخواست کمک از کسی که توانایی کمک‌رسانی دارد. این عمل به معنای درخواست دعا از کسی است که مالک دعاست [یعنی خداوند]. بنابراین با گفتن «ای خدا! به جاه و منزلت پیامبر ص به من کمک کن» هیچ خدشه‌ای به ایمان و باور ما وارد نمی‌آید. بزار از ابن‌عباس نقل می‌کند که رسول خدا فرمودند: «إنّ لِلهِ مَلائِکَۀً فی الأرضِ یکتُبُونَ ما یسقُطُ مِن وَرَقِ الشَّجَرِ فَإذا اصابَت احَدُکُم عَرجَۀ- بأرضِ فَلاۀٍ- فیناد یا عِبادَ اللهِ أعینُونی» ابن‌حجر این روایت را حسن دانسته است. شرح الاذکار، ابن‌علان الصدیقی، ج ۵، ص ۱۵۱. سخاوی در شرح «الابتهاج» نیز این روایت را حسن می‌داند. هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۳۲ نیز می‌گوید: رجال این حدیث ثقه هستند. ابن‌تیمیه این حدیث را در الکلم الطیب نقل می‌کند. بنابراین ابن‌تیمیه نیز این روایت را نیکو می‌دانسته که در الکلم الطیب نقل کرده است. شیخ ناصر در تعلیق بر آن می‌نویسد: روایت ضعیف است. وی در جای دیگر می‌گوید: این روایت حسن است و روایت را موقوف بر ابن‌عباس می‌داند. سپس می‌افزاید: شاید او این روایت را از اهل کتاب اقتباس کرده باشد.

به راستی آیا می‌توان چنین گمانی به ابن‌عباس داشت که شرک را از اهل کتاب بگیرد و برای امت اسلام روایت کند؟ آن‌گاه

علمای مسلمان و در رأس آن، احمد بن حنبل نیز آن را بپذیرند و به آن عمل کنند؟!

طبرانی و ابو یعلی در مسند و نیز ابن‌سنی در «عمل الیوم واللیله» از عبدالله بن مسعود نقل می‌کنند که رسول خدا ص فرمود: «اذا انفَلَتَت دابّةُ أحَدِکُم بِأرضِ فَلاةٍ فَلینادِ یا عَبدَالله احبِسُوا عَلَی یا عَبدَالله احبِسُوا عَلَی فَإنَّ لِله فی الأرضِ حاضِراً سَیحبسُهُ عَلَیکُم». در روایت دیگری که طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده آمده است: «إذا أضَلَّ أحَدکُم شَیئاً أو أرادَ أحَدکُم غَوثاً وَ هُوَ بِأرضٍ لَیسَ بِها أنیسٌ فَلیقُل یا عِبادَالله أغیثُونی فَإنَّ لِله عباداً لا نَراهُم». طبرانی پس از نقل این حدیث می‌گوید این امر تجربه شده است. امام نووی به نقل از برخی شیوخ خود نیز همین مطلب را می‌آورد. ر. ک: المنتقی المختار من کتاب الأذکار، شیخ محمد علی صابونی، ص ۲۰۸. همچنین ر. ک: إتحاف الأذکیاء، صص ۲۹– ۳۱.

۲– الاشفاق علی احکام الطلاق فی الرد علی «نظام الطلاق» للقاضی احمد شاکر. نویسنده کتاب «نظام الطلاق» پس از نگاشتن این اثر [که در آن نسبت به احکام طلاق در اسلام شبهاتی مطرح کرده است]، به دانش حدیث روی می‌آورد و پس از اهتمام فراوان به احادیث رسول گرامی اسلام، یکی از حدیث‌شناسان برجسته می‌شود. به این ترتیب از گفته‌های کتابش روی گردانده است.

طبرانی از عبادة بن صامت نقل می‌کند که در زمان پیامبر ص منافقی مؤمنان را آزار می‌داد. ابوبکر خطاب به دیگران گفت بلند شوید برویم نزد پیامبر ص و از ایشان کمک بخواهیم. رسول خدا فرمود: «أنَّهُ لایستَغاثُ بی وَ إنَّما یستَغاثُ بِالله»؛ «باید از خدا کمک خواست نه از من». شیخ عبدالله الصدیق می‌گوید این حدیث در واقع درصدد بیان ناروایی استغاثه در اموری است که فرد توان آن را ندارد؛ همان‌گونه که ابن‌تیمیه نیز بیان کرده است.

اما همان‌گونه که در کتاب «الرد المحکم المتین» نیز بیان کرده‌ام، این روایت ضعیف است.

شیخ ابوحامد می‌گوید: بنابر فرض صحیح بودن حدیث، در دلالت آن دو معنا احتمال دارد:

اول: پیامبر ص به دستور خداوند حکم کرده بود که احکام مسلمانی بر منافقان نیز جاری است. از سوی دیگر ادب درخواست کردن اقتضا می‌کند انسان چیزی را درخواست کند که طرف مقابل توان انجامش را داشته باشد؛ چنان‌که در درخواست از خداوند نیز چیزی را طلب می‌کنیم که در حوزه قدرت ذات باری تعالی باشد. بنابراین نباید از پیامبر ص درخواستی کرد که او نمی‌تواند به آن پاسخ دهد.

دوم: فرمایش پیامبر ص از جهت توجه دادن افراد به فاعل حقیقی است؛ همان‌گونه که می‌فرماید: «ما أنَا حَمَلتُکُم وَلکِنَّ اللهَ حَمَلَکُم» [من به شما مرکب ندادم؛ بلکه خداوند به شما مرکب عطا کرد و شما را بر شتر سوار کرد]. در واقع رسول اکرم می‌فرماید که حتی وقتی از من طلب یاری شود، در واقع خداوند است که مورد استغاثه قرار می‌گیرد. در سنت و احادیث، مانند این روایت را فراوان می‌بینیم که رسول خدا در صدد بیان حقیقت امر هستند. قرآن نیز وقتی می‌فرماید: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ «وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید!» نحل: ۳۲ عمل انسان را به اکتساب کننده آن پیوند داده است. اما پیامبر ص می‌فرماید: «لَن یدخِلَ أحَداً مِنکُم الجَنَّةَ عَمَلُه»؛ «هیچ یک از شما را اعمالش به بهشت نمی‌برد». شیخ ابوحامد در ادامه می‌گوید: به طور کلی لفظ «استغاثه» نسبت به کسی که از او یاری می‌خواهیم، در واقع یا از روی خلق و ایجاد و یا از روی تسبب و کسب می‌باشد. چنین مسئله‌ای نیز پذیرفته شده و در لغت و نیز در شریعت امری جایز است. براءة الحنیفیین، صص ۲۶۹ و ۲۷۰ با دخل و تصرف.

ص: ۷۷

این حدیث نمی‌تواند در تعارض با حدیث صحیحی قرار گیرد که پیش از این بیان شد. (۱)

اینکه پیامبر (ص) در روایتی دیگر می‌فرمایند: «وَ إذَا استَعنتَ فَاستَعِن بِاللهِ» (۲) به این معناست که به هنگام یاری خواستن از هر کسی، از خداوند یاری بخواه و خداوند را مدّ نظر قرار بده. در این صورت، روایت را حمل بر معنای حقیقی آن کرده‌ایم.

نباید انسان مسلمان به هنگام یاری خواستن و تمسک به هر ابزاری، مسبّب الاسباب را فراموش کند. عمر نیز وقتی به عباس متوسل شد و

از او طلب باران کرد، خداوند را فراموش نکرد و گفت: «اللّهُمَّ فَاسقِنا». این همان ادب اسلامی است.

اما اگر حدیث را این‌گونه معنا نکنیم، دچار مجازگویی خواهیم شد. از سوی دیگر آیات و روایات فراوانی با این معنای مجازی در تعارض قرار می‌گیرند که بیان آن مبحثی طولانی است. (۳)

۱- پیش از این، احادیث صحیحی را از بخاری و غیر او درباره توسل و استغاثه نقل کردیم.

۲- وقتی یاری می‌خواهی، از خداوند طلب یاری کن.

۳- خداوند آفریننده همه چیز است. او هرآنچه را بخواهد انجام می‌دهد. در این هستی هیچ چیز خارج از اراده او اتفاق نمی‌افتد: وَ اللهُ خَلَقَکُمْ وَ ما تَعْمَلُون؛ «با اینکه خداوند، هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید!» صافات: ۹۶ قرآن کریم در آیات دیگر نیز به دنبال عمق بخشیدن به این معناست. برای مثال چند آیه را می‌آوریم: قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یکادُونَ یفْقَهُونَ حَدیثا؛ «بگو: همه اینها از ناحیه خداست؛ پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!» نساء: ۷۸

وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ؛ « اما هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا و توفیق و یاری و هدایت او!» یونس: ۱۰۰

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ؛ «این شما نبودید که آنها را کشتید، بلکه خداوند آنها را کشت». انفال: ۱۷

اما با این وجود، قرآن کریم افعال را به اسباب ظاهری آنها نیز نسبت می‌دهد تا مسلمان از این اسباب غافل نشوند؛ هرچند مسببات این اسباب را خدا به وجود می‌آورد. در سوره ذاریات می‌خوانیم:

إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتین؛ «خداوند روزی‌دهنده و صاحب قوّت و قدرت است!» ذاریات: ۵۸،

وَ مَنْ یقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها؛ «و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازاتِ او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن می‌ماند». نساء: ۹۳

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوت؛ «سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند. و داود نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود، جالوت را کشت». بقره: ۲۵۱

وَ إِنْ یکادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْر؛ «نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، با چشم‌زخم خود تو را از بین ببرند». قلم: ۵۱

گمان نمی‌کنیم پس از آیه ده سوره مبارکه انفال کسی منکر اسباب باشد. خداوند در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّة؛ «هر نیرویی در توان دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید!» انفال: ۱۰ همچنین در سوره «ملک» به اسباب اشاره شده است: هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا؛ «او کسی است که زمین را برای شما رام کرد». ملک: ۱۵ اما اگر این حدیث را از روی جهل و قصور بر معنای مجازی آن حمل کنیم، باید کمک‌خواهی از مردم را ممنوع بدانیم؛ حال آنکه انسان وقتی

بیمار می‌شود، به پزشک مراجعه می‌کند. انسان برای خرید روزی خویش از تاجر کمک می‌خواهد.؛ چنان‌که برای تعمیر خودروی خود از مکانیک کمک می‌طلبد. همچنین وی برای کسب روزی به کار و فعالیت می‌پردازد و .... طبق روایت مسلم، رسول خدا ص می‌فرماید: «... بنده‌ای که به یاری برادرش می‌رود، خدا نیز او را یاری می‌کند». حتی خداوند به یاری‌رسانی به یکدیگر فرمان داده است: وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الإِثْمِ وَ الْعُدْوان؛ «و همواره در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و هرگز در راه گناه و تعدّی همکاری ننمایید!» مائده: ۲

ص: ۷۸

افزون بر این، در این روایت واژه «اذا»؛ «وقتی» به معنای «کلّما»؛ «هر زمانی که» نیست؛ بلکه از صیغه‌های «اهمال» در سخن گفتن است. به همین دلیل، خصم هرگز نمی‌تواند به این روایت استناد کند. از سوی دیگر در روایت، ضمیر مفرد مخاطب به کار رفته است. [نمی‌توان حکم این روایت را به عموم سرایت داد؛ بلکه این روایت درباره خواص است] برای خواص، از جمله ابن‌عباس نیکوست که به هنگام کمک خواستن، از مسبب الاسباب یاری بخواهند.

آیه پنجم سوره مبارکه حمد در مقام عبادت و هدایت است. این نکته را از سیاق آیات پیش و پس از آن می‌توان دریافت. بنابراین در آیه یاد شده، مناجات با خداوند مطرح است و در آن، تعطیل کردن اسباب مادی

ص: ۷۹

دنیایی دیده نمی‌شود. (۱)

دوست ما علامه محقق استاد بزرگ «شیخ محمد حسنین العدوی المالکی» (۲) در این باره تألیفات ارزنده‌ای دارد. وی در دفع شبهه‌های پیروان ابن‌تیمیه درباره توسل چند کتاب نگاشته است تا با بیان شیوا و پژوهش شامخ خود، موضوع توسل را به خوبی تبیین کند. همه اهل علم اتفاق

۱- ابن‌کثیر در ذیل آیه إیاکَ نَعبُدُ وَ إیاکَ نَستَعِین می‌گوید: «عبادت» در لغت برگرفته از واژه «ذلت» فرمانبرداری و تسلیم شدن است. وقتی گفته می‌شود «طریق معبد» راه هموار و «بعیر معبد» شتر راهوار و آرام رو یعنی «مذلل» فرمانبردار و غیر سرکش. در اصطلاح شرع عبارت است از چیزی که کمال محبت، خضوع و خشوع را در خود جمع کرده است. بنابراین، هرگونه دعایی، عبادت نیست؛ چنان‌که هرکس از مرده‌ای چیزی خواست، به عبادت او نپرداخته است. درخواست از زنده نیز به معنای عبادت او نیست؛ زیرا دعا با محبت و خضوع تلازم ندارد. در آیه شریفه، مفعول بر فعل مقدم شده و تکرار گردیده است. دلیل این امر، افادهٔ حصر و اهتمام بر عبادت خداوند است؛ به این معنا که جز تو هیچ کس را نمی‌پرستیم و جز به تو توکل نمی‌کنیم. این همان کمال طاعت و بندگی است. بازگشت همه دین به این دو معناست؛ زیرا اولی به معنای نفس شرک و برائت‌جویی از این عمل است. دومی نیز برائت‌جویی از هرگونه قدرتی به جز قدرت خداوند است. إیاکَ نَستَعِین به معنای تفویض امور به خداوند عزّوجلّ است. مختصر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۲۲. همچنین ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۴۵. شیخ ابوحامد می‌گوید: «عبادت» واژه‌ای برای بالاترین اندازه خضوع و خشوع با شرط وجود نیت تقرب است. این واژه برای کسی به کار می‌رود که نهایت تعظیم در برابر او مدّ نظر است و در اصطلاح شرع به معنای امتثال امر خداوند است همان‌گونه که فرمان داده، از این حیث که این فرمان خداست. به این شرط که امتثال امر، با مبادرت به انجام کار و با کمال حب، خضوع و تعظیم همراه باشد. براءهٔ الحنیفیین، ص ۱۲۴ به بعد، با کمی دخل و تصرف.

۲- محمد حسنین العدوی المالکی، یکی از اعضای جمعیت علمای برجسته الازهر است که تألیفات بسیاری از خود به جای گذاشته است.

ص: ۸۰

نظر دارند که جایگاه این دانشمند، بالاتر از شیوخ و بزرگان مخالف توسل است.

محدث بزرگوار «عبدالحی لکنوی» در کتاب «تذکرهٔ الراشد» (۱) بیش از دیگران به تبیین مفصل ادلّه قدرت ادراک مردگان و توان آنان در شنیدن سخن زنده‌ها پرداخته است. بنابراین، در وجود ادراک برای مردگان شک و تردیدی نیست. در اینجا فقط اشاره‌ای به دلیل مخالفان می‌کنیم که به آیه ۲۲ سوره فاطر استناد می‌کنند؛ حال آن‌که محققان درباره آیه: وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ؛ «و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!» (فاطر: ۲۲) می‌گویند: این آیه درباره مشرکان نازل شده است؛ نه اینکه عدم ادراک مردگان را اثبات کند. (۲)

این موضوع در کتاب گفته شده، به شیوه پژوهشی بررسی شده است. بنابراین نباید به مغالطه‌های این افراد توجه کرد.

۱- تذکرهٔ الراشد بردّ تبصرهٔ النافذ یکی از ۱۰۷ اثر علمی به جای مانده از علامه و حجت علمی و عملی خدا بر بندگان، شیخ عبدالحی لکنوی است. تولد: ۱۲۶۴ ق وفات: ۱۳۰۴ ق شرح حال این دانشمند در مقدمه کتاب ارزندهٔ ایشان «الرافع و التکمیل» تحقیق شیخ عبدالفتاح ابوغده آمده است. همچنین شیخ عبدالحی حسینی که از معاصران این دانشمند است، در کتاب «نزههٔ الخواطر» زندگینامه وی را آورده است. وی در کتاب «الحدیث» امور متفرقه ارزشمندی را جمع‌آوری کرده که برای جویندگان دانش سودمند است. شیخ عبدالفتاح ابوغده تحقیق و تعلیق ارزشمندی بر کتاب نگاشته است.

۲- قرطبی در تفسیر آیه وَ مَا یسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّه یسْمِعُ مَن یشَاءُ وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فی الْقُبُورِ؛ «و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند؛ خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند برسانی!» فاطر ۲۲ می‌فرماید: مَن فی الْقُبُورِ یعنی کفاری که کفرورزی آنان موجب مرگ دل‌های‌شان شده است؛ به این معنا که تو نمی‌توانی سخن خود را به هرکس که دلش مرده است، برسانی؛ همان‌گونه که به مرده واقعی نمی‌توانی برسانی. در آیه بعد می‌فرماید: إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِیر؛ «تو فقط انذارکننده‌ای»، اگر ایمان نیاورند، نگران نباش و وظیفه‌ات را انجام ده؛ یعنی تو رسول هشدار دهنده‌ای و وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت و هشدار نداری. هدایت فقط به دست خداوند است و ذره‌ای از هدایت به دست تو نیست. ج ۱۴، ص ۲۴۰. ابن‌کثیر در ذیل آیه ۲۲ سورهٔ فاطر می‌گوید: یعنی همان‌گونه که مردگان پس از مرگ و وارد شدن به قبرهای خویش که با حالت کفر و دعوت به کفر مرده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند، کسانی که به دلیل شرک‌ورزیدن به خداوند، بر دل آنان مهر شقاوت زده، تو [ای پیامبر] چاره‌ای برای هدایت آنان نداری و نمی‌توانی آنان را هدایت کنی. در آیه بعد إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِیر یعنی فقط ابلاغ و انذار به دست توست و خداوند است که هر که را خواهد، گمراه و هر که را خواهد، هدایت می‌کند. مختصر ابن‌کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵. شیخ محمد علی صابونی که خدمات ارزنده‌ای به قرآن کریم دارد، می‌گوید: وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فی الْقُبُورِ یعنی خداوند دعوت حق را به هر کس بخواهد می‌رساند و ایمان را در دلش جای می‌دهد و سینه‌اش را به سوی اسلام گشوده می‌کند. تو ای محمد! نمی‌توانی این دعوت را به گوش این کفار فرو کنی؛ زیرا دل‌های آنان مرده است؛ در نتیجه درک و شعور در آنها نیست. ابن‌جوزی می‌گوید: منظور آیه از کسانی که در قبر هستند، همان کفار است. خداوند آنان را به مردگان تشبیه کرده است. صفوهٔ التفاسیر، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تفسیر ابن‌جوزی، ج ۶، ص ۴۸۸.

پیش از این حدیث، سخن گفتن پیامبر ص با مردگان جنگ بدر را آوردیم. همچنین گفتیم که مردگان صدای زائران خویش را می‌شنوند. درباره انبیا باید گفت که آنان در قبرهای‌شان زنده هستند و بی‌تردید سخن ما را می‌شنوند. نمی‌توان میان زنده بودن رسول خدا در کره خاکی و حیات ایشان در عالم برزخ، تفاوت گذاشت و گفتیم که این سخن نادرستی است. یهودیان میان حیات

رسول خـدا در دنیا و رحلت ایشان تفاوت قائل بودنـد و به این ترتیب می‌خواسـتند رسول‌خدا را خوار سازند. حضـرت علی فردی را که در مجلس ایشان به خوارکردن پیامبر ص اقدام کرد، کشت. وقتی که یهودیان درصدد این کار برآمدند، دانشـمندان برجسـته در برابر آنان ایستادند و سخنان آنان را با دلایل نقلی و عقلی، استحسان شرعی و عرفی باطل کردند. آنان یهودیان را تازیانه زدند و سر از تن برخی دیگر جدا کردند و آنان را از بین بردند. ر. ک: براءة الحنیفیین، ج ۲، ص ۲۳.

ص: ۸۱

خاتمه

اشاره

بـا روایت‌های گفته شـده و آثار نقل شـده، آشـکار می‌شود که مخالفان توسل به انبیا، اولیای الهی و صالحان- چه زنـده و چه مرده آنـان- هیـچ دلیلی برای سـخن خود ندارنـد. پس اینکه مسـلمانان را به دلیـل توسل‌جسـتن به آنـان متهم به شـرک کننـد، چیزی جز بی‌خردی نیست و ضرر آن به خود تکذیب‌کننده باز می‌گردد.

البته اگر کسـانی از عوام در رعایت آداب زیارت و توسل راه اشـتباهی را می‌پیماینـد، وظیفه خواص است که با نرم‌خویی آنان را به راه راست رهنمون سازند. (۱)

۱- بله، باید با مسلمانان نرم‌خو و به آنان خوش‌گمان بود. بخاری نقل می‌کند که رسول خدا ص فرمودند: «مَن صَلّی صَلاتَنا وَ أسلَمَ وَ اسـتَقبَلَ قِبلَتَنا وَ أکَلَ ذَبیحَتَنا فَذلِکَ المُسلم لَهُ ذِمّةُ الله وَ رَسُولِهِ فَلا تُخفِرُوا الله فی ذِمَّتِهِ»؛ «هر کس نماز ما را بخواند، مسلمان شود و رو به قبله ما بایستد و از ذبایح ما بخورد، او مسـلمان است و در پناه خدا و رسولش قرار دارد. بنابراین به کسی که در پناه خداست، خیانت نکنیـد». کسانی که از رسول خـدا ص و صالحان طلب آمرزش، بهشت و شـفا می‌کنند، مسـلمان هسـتند، ولی در روش خود اشـتباه می‌کننـد. نـه اینکـه در توحیـد دچـار لغزش شـده باشـند؛ زیرا منظـور آنـان شـفیع قرار دادن فرد نزد خداونـد است. گویـا که می‌گوید: ای رسول خدا! از خدا می‌خواهم مرا بیامرزد و رحمتش را بر من ارزانی دارد. از او می‌خواهم که حاجتم را برآورده سازد و مـن را شـفا بدهـد. من برای این امـور تـو را نزد خـدا وسـیله قرار می‌دهم. صـحابه از پیـامبر ص هم چیزهـایی می‌خواسـتند که آن حضرت می‌توانست و هم اموری را درخواست می‌کردند که خارج از شأن پیامبر ص بود. آن حضرت نیز آنها را راهنمایی، ارشاد و نصیحت می‌فرمودنـد. خادم آن حضـرت از رسول خدا درخواست کرد که او را از بهشتی‌ها بگرداند. اما رسول خدا این خواسـته را رد نکرد؛ بلکه به او گفت: « [برای اینکه تو را از بهشتیان بگردانم] مرا با سـجده فراوان یاری کن». این روایت در صحیح مسلم آمده است. هرچنـد رسول خـدا توان برآورده کردن این خواسـته را نـداشت، اما از روی مجاز این‌گونه فرمودند. بنابر این در توحید خادم رسـول گرامی اسـلام خـدشه ای وارد نیسـت. وظیفه عالمـان دین این است که معـارف دین را بـا حکمت و مـوعظه حسـنه آمـوزش بدهنـد. نمی‌توان مسـلمانانی را که از روی جهالت یا غفلت از مفهوم عمل خویش، در بیراهه گام برمی‌دارند، مشـرک نامید و آیات قرآن درباره مشـرکان را بر این افراد منطبق دانست. اگر کسـی این کار را بکند، دین را نشـناخته است. شیخ یوسف دجوی چه نیکو گفته است: نمی‌دانم چگونه به دلیل استغاثه کردن و مانند آن، دیگران را تکفیر می‌کنند. اگر استغاثه کننده به مرده، حاجت خود را از خـدا بخواهـد و در این راسـتا کرامت و جایگاه مرده را نزد خـدا واسـطه قرار دهـد، آشـکار است که عمل او درست است. اما در صورتی که اعتقاد دارد خداونـد به مرده قـدرتی همچون قـدرت فرشـتگان داده تا خواسـته او را اجابت کنـد، باز نمی‌توان گفت که مرده را خدا دانسـته است. حتی اگر فرض کنیم سخن ما نادرست باشد، باز نمی‌توان گفت این فرد کفر ورزیده یا دچار شرک شده است. نهـایت امر می‌تـوان گفت کسـی که از مرده طلب یـاری می‌کنـد، ماننـد کسـی است که از فرد عـاجزی یـاری طلبیـده است و نمی‌دانـد که وی قـادر به انجام کاری نیست. با این وجود، هیـچ کس نمی‌توانـد بگویـد این یاری‌طلبی از روی جهل، شـرک است؛ حال آنکه صدور فعل از سوی ارواح و نیز وجود موهبت و کرامت برای پیامبران و اولیای الهی با ادله قطعی به اثبات رسیده است.

کوتاه سخن آنکه استغاثه کنندگان معتقدند خداوند به اولیای خود موهبت‌هایی عطا کرده که دیگران از آن محرومند. این نیز امری جایز است و نمی‌توان با آن مخالفت کرد. آنان می‌گویند استغاثه کنندگان درباره اولیا و مردگان معتقد به الوهیت شده‌اند؛ در حالی که هیچ کس چنین باوری ندارد؛ بلکه کسانی این اتهام را مطرح می‌کنند که از روی کینه و ستم به مسلمانان بدگمان هستند. فرض کنیم که این عمل استغاثه کنندگان مشکوک است، آیا می‌توان به دلیل وجود این شک و تردید در رفتار، حکم کفر آنان و جواز کشتن آنها را صادر کرد؟ مقالات و فتاوا، ص ۲۶۱.

شیخ محمد زاهد کوثری می گوید: اگر شیوهٔ زیارت کردن برخی از عوام یا توسل آنها، با بدعت آمیخته شود، وظیفه عالم است که او را با نرم‌خویی به راه سنت راهنمایی کند؛ نه اینکه او را مشرک بداند و حکم به هدر بودن جان و مال وی را صادر کند. مقالات الکوثری، ص ۳۷۶.

ص: ۸۲

سیره امت اسلامی بر این بوده که به مردگان متوسل می‌شدند و به زیارت قبور می‌رفتند تا اینکه ابن‌تیمیه بدعت نهاد و این سیره را انکار کرد. اهل علم نیز نیرنگ او را با گرفتن جانش پاسخ دادند؛ اما فتنه او از سوی جاهلان ادامه یافته است.
«آلوسی» و فرزندش که در تفسیر پدر دخل و تصرف کرده، دچار برخی اشتباهات شده‌اند که ادلّه، پاسخ این پدر و پسر را می‌دهد. آنان به دلیل سرایت شبهات از نزدیکان و برخی اساتید خود نگران بودند که اینجا مجال بیان آن نیست. (۱)
برای آگاهی از سیره امت اسلامی در مسئله توسل به رسول خدا (ص) باید به کتاب «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام» (۲) نوشته امام

۱- آلوسی در تفسیر آیه ۳۵ سوره مائده یا أَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَ ابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَة پس از انکار مسئله توسل تصریح می‌کند که توسل به مقام و منزلت پیامبر ص نزد خداوند درست است. در ادامه می‌گوید: بله، توسل به حرمت و منزلت را از هیچ یک از صحابه سراغ نداریم. شاید دلیل این کار جلوگیری از ایجاذ ذهنیت نادرست میان مردم بوده است؛ زیرا مدت چندانی از ترک توسل به بت‌ها نمی‌گذشت. برخی از پیشوایان ظاهری پس از صحابه نیز به شیوه اصحاب رسول خدا اقتدا کردند و همین رویه دنبال شد. طبق آنچه در منابع روایی معتبر آمده، پیامبر ص از ویران کردن خانه خدا و بنیان کردن آن بر اساس پایه‌های بنا شده از سوی حضرت ابراهیم ع خودداری کرد. دلیل این خودداری، تازه‌مسلمان بودن مردم بود. آنچه بیان شد، برای فرار از وارد کردن اتهام گمراهی به مردم بود؛ زیرا برخی توسل به مقام و منزلت رسول خدا ص را گمراهی می‌دانند.
صاحب «تفسیر روح المعانی» در ادامه می‌گوید: [پس از بیان حکم توسل به مقام رسول خدا] پاسخ دو مسئله باقی مانده که یکی از آنها حکم توسل به مقام غیر پیامبر ص است. اگر کسی که به او توسل می‌شود، از کسانی باشد که به طور قطع و یقین نزد خدا دارای مقام و منزلت است، این توسل نیز بی‌اشکال است؛ مانند توسل به کسی که صالح بودنش یقینی است. نویسنده این تفسیر در جای دیگر می‌گوید: پس از بیان این امور، من توسل به رسول خدا- خواه زنده و خواه مرده- در درگاه حضرت حق را بی‌اشکال می‌دانم. روح المعانی، ج ۶، صص ۱۲۴- ۱۲۸.
۲- بیهقی در «شعب الایمان» و ابن‌عساکر با سندی صحیح که حتی آلبانی هم آن را صحیح می‌داند، از عبدالله بن احمد، از پدرش احمد نقل می‌کنند که عبدالله می‌گوید: از پدرم احمد شنیدم که گفت: من پنج حج انجام داده‌ام. دو حج را با مرکب و سه حج را پیاده رفته‌ام. در یکی از سفرهای حج که پیاده عازم بودم، راه را گم کردم. آن‌گاه گفتم: ای بندگان خدا! ما را به سوی جاده راهنمایی کنید. پی در پی این گفته را تکرار می‌کردم تا راه را پیدا نمودم و در مسیر حرکت به سوی مکه قرار گرفتم. این داستان را ابن‌مفلح، شاگرد ابن‌تیمیه در کتاب «الآداب الشرعیة» نقل کرده است. این داستان بیان می‌کند که کمک خواستن از غیر خداوند شرک نیست؛ مگر اینکه فرد استغاثه کننده، برای غیر خدا قدرت سود و زیان رساندن- در عرض اراده خداوند- قائل باشد. حافظ ابو بکر بن مقری در «مسند اصبهان» می‌گوید: من به همراه طبرانی و ابوالشیخ در مدینه بودیم. وقت ما نیز کم بود. آن روز را ادامه دادیم تا اینکه وقت نماز عشاء فرا رسید. آن‌گاه نزد قبر رسول اکرم آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! گرسنه‌ام. همین را گفتم و رفتم. ابوالقاسم به من گفت همین‌جا بنشین، چه بمیریم و چه برایمان غذا برسد. ابوبکر مقری می‌گوید: من و ابوالشیخ برخاستیم. اما طبرانی نشسته بود. ناگهان دیدیم که سیدی در را زد. دو غلام نیز به همراه او بودند که هر یک سبدی پر از غذا در دست داشتند. ما نشستیم و از این غذا خوردیم. گمان می‌کردیم بقیه غذا را با خود خواهند برد، اما غلام غذا را گذاشت و بازگشت. وقتی دست از خوردن کشیدیم، این سید به ما گفت: ای قوم! به رسول خدا شکوه کرده‌اید؟ من در خواب ایشان را دیدم که به من دستور دادند

برای شما غذا بیاورم. این حکایت را حافظ سخاوی در «القول البدیع» نقل می کند. ابن‌مقری، طبرانی و ابوالشیخ هر سه از حافظان برجسته و شناخته شده حدیث هستند.

همچنین در این باره می‌توان به فصل سوم کتاب «وفاء الوفاء» سمهودی مراجعه کرد. این نویسنده پس از اختصاص دو فصل اول و دوم به زیارت رسول خدا، در فصل سوم توسل به آن حضرت را مطرح می کند. در این فصل، روایات فراوانی درباره توسل به پیامبر ص- چه زنده و چه مرده باشد- را نقل می‌کند، تا از استغاثه کننده به رسول خدا نیز دفاع کند. از جمله اینکه در این فصل از کتاب آمده: حافظ ابوالقاسم ابن‌عساکر در تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۴، صص ۱۳۷۱- ۱۳۸۲ از ابوالقسام ثابت بن احمد بغدادی نقل می کند: او مردی را در مدینه دید که در کنار قبر رسول خدا برای نماز صبح اذان می گفت و در اذان عبارت «الصلاهٔ خیر من النوم»؛ «نماز بهتر از خواب است» را خواند. در این لحظه، یکی از خادمان مسجد آمد و به او سیلی زد. این مرد گریست و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا باید در محضر شما با من این گونه رفتار شود؟ در این هنگام خادم مسجد که به او سیلی زده بود، فلج شد. آن گاه خادم را به خانه بردند، اما سه روز پس از این واقعه مرد.

دلیل قلم‌فرسایی در مسئله توسل همان است که شیخ علی علوی بیان کرده است: ما در زمانی قرار گرفته‌ایم که سرزنش توسل جوینده، بسیار شده و مخالفان توسل مورد سرزنش قرار نمی گیرند. در این زمانه کسی که توسل می‌جوید، آبرویش را می‌ریزند و او را به بدعت و شرک‌ورزی متهم می‌سازند. به همین دلیل، به مخالفان توسل پاسخ می‌دهیم. مخاطب این نوشتار کسانی هستند که مخالف توسل می‌باشند. ما از برادران خود می‌خواهیم با خواندن این سطور آگاه شوند که مسئله توسل به انسان‌های صالح و دارای کرامت، برخلاف ادعای آنان از مسائل اصول اعتقادی نیست؛ چنان که برخلاف گفته این استاد از خود راضی، توسل از مسائل عقیدتی نیست؛ بلکه توسل مسئله‌ای فرعی است که نزاع دربارهٔ آن، میان عالمان دین وجود دارد. همان گونه که علامه ابن تیمیه در این‌جا تصریح می کند: [توسل] مسئله‌ای فرعی است که اگر کسی معتقد به جواز یا عدم جواز آن شد، نباید درصدد پاسخ به او بر آمد؛ بلکه باید گفت مسئله توسل، موضوعی ساده است و در آن بدعت یا کفرورزی مطرح نیست؛ چنان که مجادله و ستیزه‌جویی راه ندارد و هر یک از دو طرف، در راهی که می‌روند- چه مجتهد و چه مقلد- از اجر برخوردارند. آنانی که درست اجتهاد کرده‌اند، دو اجر و برای کسانی که اشتباه کرده‌اند نیز یک اجر در نظر گرفته می‌شود. هدایهٔ المتخبطین، ص ۹۷. ما عبارات ابن تیمیه را درباره توسل به عنوان مسئله‌ای فرعی نقل کردیم. همچنین سخن محمد بن عبدالوهاب در این زمینه را نقل نمودیم.

تکفیر مسلمانان، بسیار خطرناک است. حضرت علی خوارجی را که بر او خروج کرده بودند و آن حضرت را کافر می‌دانستند، تکفیر نکرد؛ بلکه درباره آنان گفت «برادران ما که بر ما شوریده‌اند». می‌دانیم که علی اهل حق، علم و شرف و خلیفه چهارم مسلمانان بود که از سوی اهل حلّ و عقد بزرگان و معتمدان برای خلافت برگزیده شده بود.

دلیل این گونه برخورد با خوارج، این بود که احکام مرتد بسیار شدید است و مسلمانان باید به آن عمل کنند. با مرتد نباید معامله کرد و عقود بسته شده با مرتد نیز نافذ نیست. همسر گزیدن از میان مرتدان هم جایز نمی‌باشد. مرتد نباید در دیار اسلام بماند. اگر حاکم شرع نیز او را دستگیر کند، ابتدا اسلام را به او عرضه می کند و پیشنهاد مسلمان شدن می‌دهد. در صورتی که اسلام را نپذیرفت، کشته می‌شود. همسرش از او گرفته می‌شود، پس از مرگ نیز بر او نماز خوانده نمی‌شود و مسلمانان از او ارث نمی‌برند. جای او در گورستان مسلمانان نیست و باید در جای دیگری دفن شود و .... رسول خدا ص می‌فرماید: «هر کس به برادرش بگوید «ای کافر»، این لقب به یکی از آنان بازمی گردد. یعنی در صورتی که واقعیت را گفته، به برادرش بازمی گردد و در صورتی که خلاف حقیقت باشد «کافر» به خود گوینده این لفظ برمی گردد.»

توصیه من به برادرانی که در مسائل اختلافی عقیدتی، به ویژه وقتی با آیات قرآن مواجه می‌شوند، این است که همچون پیشینیان و سلف صالح، آیات کتاب خدا را تفسیر کنید. این گونه نباشد که به دلیل مخالفت ظاهری گروهی از مسلمانان با امت اسلامی یا به

دلیـل جهل، آیات مربوط به کفار و مشـرکان را بر این شـمار منطبق بدانیـد؛ زیرا- پناه می‌بریم به خـدا- که این کار تحریف معنوی قرآن کریم و دور شـدن از حق است. با این کار، از نصّ آیات قرآن دور می‌شوید و مرتکب گناه خواهید شد. بلکه حتی باید گفت کتاب خـدا را تفسیر به رأی می‌کنیـد. مصداق آیه وَ ما یؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْـرِکُون؛ «و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز این‌که [با او چیزی را] شـریک می‌گیرنـد». یوسف: ۱۰۶ فقط مشـرکان هسـتند، نه مسلمانانی که متوسل می‌شوند. پناه می‌بریم به خدا از این سخن.

توصیه می‌کنم که آرای خود را به عالمان مختلف هم‌نظر و مخالف با نظر خود عرضه کنید. خرد انسان در تضارب آراست که رشد پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود. با این کار در جهت پیمودن راه درست تلاش کرده‌اید. عوام و دانشمندان باید در این مسائل اختلافی از شیوه‌های علمی پیروی کنند و در صورت ضرورت، از قدرت حاکم استفاده کنند تا جلوی اختلاف نظرها گرفته شود. همان‌گونه که به پزشـک ناآگاه اجازه درمان بیماران داده نمی‌شود، خداونـد نیز در قرآن، تکلیف عوام را مشـخص کرده که به کارشـناسان و اهل علم مراجعه کنند: فَسْئَلُوا اهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُون؛ «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید». نحل: ۴۳

ص: ۸۳

«ابوعبدالله نعمان بن محمد بن موسی تلمسانی مالکی» (م ۶۸۳ ق) مراجعه شود. این کتاب در دار الکتب‌المصریهٔ نگهداری می‌شود. این اثر برای پویندگان راه حقیقت کافی است.

توسل نکوهیده از نگاه امام ابوحنیفه

در «فتح باب العنایهٔ شرح النقایهٔ» (۱) آمده است: گفتن عبارت «أَسأَلُکَ بِمَعقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ» (۲) به هنگام دعا کردن حرام است. در

۱- اثر علامه علی بن سلطان محمد قاری وفات: ۱۰۱۴ ه. ق.

۲- یعنی خداوندا! تو را به منزلگاه‌های عزتی که در عرش توست، از تو می‌خواهم. این عبارت در منابع روایی شیعه آمده است. برای مثال در من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۵۵۵ و ۵۵۶ این‌گونه نقل شده است: «وَ فی رِوَایـهِٔ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ تَقُولُ فی آخِرِ سَجْدَهٍٔ مِنْ صَلاهِٔ جَعْفَرِ بْنِ ابی‌طَالِبٍ: یا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْوَقَارَ یا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرَّمَ بِهِ یا مَنْ لا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ إِلَّا لَهُ یا مَنْ احْصـی کُلَّ شَیءٍ عِلْمُهُ یا ذَا النِّعْمَهِٔ وَ الطَّوْلِ یا ذَا الْمَنِّ وَ الْفَضْلِ یا ذَا الْقُدْرَهِٔ وَ الْکَرَمِ اسْالُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَهِٔ مِنْ کِتَابِکَ وَ بِاسْمِکَ الأَعْظَمِ الأعْلَی وَ کَلِمَاتِکَ التَّامَّاتِ انْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ انْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا». مترجم.

ص: ۸۴

برخی نقل‌ها به جای معقـد، واژه «مقعد» (۱) آمـده است. امـا بنابر اتفاق نظر عالمان دین، این‌گونه دعا کردن جایز نیست؛ زیرا حمل این معنا بر خداونـد تبارک و تعالی محال است؛ زیرا این توهم پیش می‌آیـد که عزت به عرش متعلق است. از آنجا که عرش حادث است، آنچه به امر حـادث متعلق می‌شود، آن نیز حادث است؛ حال آنکه خداونـد منزه است و عزت او به امر حادث تعلق نمی‌گیرد. عزت خداونـد همچـون ذات او و دیگر صـفات ربـوبی امری قـدیم است. از ابویوسـف نقـل شـده که بر زبـان جـاری کردن این دعا بی‌اشکال است. فقیه گرامی ابولیث نیز همین نظر را پذیرفته است.

برخی گفته‌انـد در دعا کردن نبایـد گفت: به حق فلان پیامبر یا ولی خـدا، یا به حق مشـعرالحرام، یا بیت الحرام، و بیان این الفاظ در دعا حرام است؛ زیرا آفریـده‌های خداوند، حقی بر خدا ندارند تا به این حق متوسل شویم. اما ممکن است گفته شود که آفریده‌ها بر خداونـد حق وجوبی ندارنـد؛ اما خدای بزرگ از روی فضل و کرم خود، این حق را برای برخی از آفریده‌های خود قرار داده است. همچنین ممکن است معنـای حق در این عبـارات، حرمت و عظمت باشـد. در نتیجه از بـاب وسـیله بودن این آفریـده‌ها، از آنها برای یاری گرفتن خداونـد اسـتفاده می‌شود؛ همان‌گونه که قرآن کریم نیز اسـتفاده از این وسـیله را تأییـد می‌کند: وَابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسِـیلَهَٔ؛ «و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید!» (مائده: ۳۵)

۱- نشستن‌گاه، منزلگاه.

ص: ۸۵

در «الحصن الحصین» توسل به انبیا و اولیای الهی از آداب دعاکردن شمرده شده است. در این کتاب دعایی مأثور نقل شده که [به هنگام گام برداشتن برای رفتن به مسجد با این عبارت دعا کنیم]: «اللّهُمَّ إنِّی أَسأَلُکَ بِحَقِّ السّائِلینَ عَلَیکَ وَ بِحَقِّ مَمشایَ إلَیکَ فَإنِّی لَم أَخرُج أَشَراً وَ لا بَطَراً ...». (۱)

در کتاب «بدایع الصنایع»، اثر علامه فقیه «علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاشانی» که به «ملک العلماء» لقب یافته است (م ۵۸۷ ق) آمده است: مکروه است که در دعا بگوییم به حق پیامبران و به حق فلان از تو می‌خواهم؛ زیرا هیچ کس حقی بر خداوند تبارک و تعالی ندارد. همچنین مکروه است بگوییم خدایا به منزلگاه‌های عزّت تو در عرش از تو می‌خواهم. از «ابویوسف» نقل شده که به دلیل آمدن این عبارت در روایت نقل شده از رسول خدا (ص)، دعا کردن با این الفاظ جایز است. از رسول گرامی اسلام نقل شده که در دعای خود می‌فرمودند:

اللّهُمَّ إنِّی أَسأَلُکَ بِمَعاقد العِزِّ مِن عَرشِکَ وَ مُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَ بِاسمِکَ الأَعظَمِ وَ مَجْدِکَ الأعلی وَ کَلَماتِکَ التّامَّةِ. (۲)

ظاهر روایت به گونه‌ای است که این لفظ موجب ایجاد توهم تشبیه می‌شود؛ زیرا عرش از آفریده‌های خداوند است. بنابراین، محال است که عزت خداوند وابسته به امری آفریده شده باشد. با توجه به

۱- فتح باب العنایة، ج ۲، ص ۲۳۶، چاپ پاکستان.

۲- خدایا! به منزلگاه‌های عزت تو که در عرش است و به آخرین مرتبه رحمت قرآن و به اسم اعظم تو و بزرگی تو و کلمات تام و تمام تو، از تو می‌خواهم ....

ص: ۸۶

اینکه این روایت، حدیث واحد است، در صورتی که توهم تشبیه را در ذهن پدید آورد، شایسته‌تر این است که از عمل کردن به آن دست بشوییم». (۱)

علامه اصولی و فقیه بزرگوار «کمال الدین بن همام» می گوید:

گفتن عبارت «إنّی أَسأَلُکَ بِمَعاقد العِزِّ مِن عَرشِکَ» در دعا مکروه است. وی به توضیح این سخن می‌پردازند که ما آن را از ابن‌عابدین نقل خواهیم کرد. (۲)

علامه محدث و فقیه اصولی، بدر الدین عینی، شارح «صحیح بخاری» می گوید: گفتن «به حق فلان یا به حق انبیا و رسولان» در دعا مکروه است؛ زیرا هیچ آفریده‌ای بر خداوند حق ندارد. گفتن «به حق مشعرالحرام» نیز همین گونه است؛ هرچند این امر میان مردم به عادت تبدیل شده است. با گفتن این الفاظ گمان می‌شود که مخلوق بر خالق حق دارد. وی در ادامه می گوید: ابن‌جوزی حدیث «إنّی أَسأَلُکَ بِمَعاقد العِزِّ مِن عَرشِکَ» را در شمار روایات جعلی قرار داده است. (۳)

فقیه اصولی و سرآمد محققان «محمد بن عابدین» می گوید: گفتن «بِحَقِّ رُسُلِکَ وَ أَنبِیائِکَ وَ أَولِیائِکَ أو بِحَقِّ البَیتِ» مکروه است؛ زیرا آفریده‌ها بر خداوند حقی ندارند. اما اگر کسی بگوید: «

بحق الله یا بالله

۱- بدایع الصنایع، ج ۵، ص ۱۲۶، باب استحسان.

۲- فتح القدیر، چاپ حلبی، ج ۱۰، ص ۶۴، باب استحسان.

۳- الهدایهٔ مع البنایهٔ، چاپ پاکستان، ج ۴، ص ۲۷۹.

ص: ۸۷

أن تفعل کذا» (۱) واجب نیست آن کار را انجام دهد؛ هرچند انجام دادنش بهتر است. ابن‌عابدین می گوید: گفتن «به حق رسولانت مکروه است؛ زیرا مخلوق بر خالق حقی ندارد. ممکن است گفته شود هیچ کس از روی وجوب، حقی بر خداوند ندارد، اما خداوند برای برخی آفریده‌ها از روی فضل و کرم خویش حقی قرار داده است. همچنین ممکن است منظور از حق، همان حرمت و عظمت باشد. در نتیجه از باب وسیله بودن این آفریده‌ها، از آنها برای رفتن به محضر خداوند استفاده می‌شود؛ همان‌گونه که قرآن کریم نیز استفاده از این وسیله‌ها را تأیید می کند: وَابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسیلَهَ؛ «وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید!» (مائده: ۳۵)

در «الحصن الحصین» توسل به انبیا و اولیای الهی از آداب دعا کردن برشمرده شده است. در این کتاب، دعایی مأثور نقل شده که [به هنگام گام برداشتن برای رفتن به مسجد با این عبارت دعا کنیم]:

اللّهُمَّ إنِّی أَسأَلُکَ بِحَقِّ السّائِلینَ عَلَیکَ وَ بِحَقِّ مَمشایَ إلَیکَ فَإنّی لَم أَخرُج أَشَراً وَ لا بَطَراً ... (۲)

احتمال دارد منظور از این عبارت حقی باشد که این آفریده‌ها بر ما دارند؛ مانند حق ایمان داشتن و احترام گزاردن به آنها. در «یعقوبیه» آمده که احتمال دارد «حق» مصدر باشد، نه صفت مشبهه. در نتیجه، معنای عبارت چنین می‌شود: «به حقیقت رسولت ...». در این صورت بیان این عبارت بی‌اشکال است. به عبارت دیگر، معنای این الفاظ این است

۱- به حق خداوند یا به خداوند از تو می‌خواهم که فلان کار را انجام دهی.

۲- شرح النقایهٔ، علی القاری.

ص: ۸۸

که به حقیقت بودن آنها، نه دارای حق بودن آنها متوسل می‌شویم. اما این احتمالات به دلیل آن چیزی است که از ظاهر لفظ در ذهن ما متبادر می‌شود. همان‌گونه که در گذشته گفتیم به صرف وجود ایهام در عبارات، نمی‌توان حکم ممنوع بودن به کارگیری این الفاظ را صادر کرد.

بنابراین تعارضی با احادیث واحد، پیش نمی‌آید. پیشوایان و بزرگان، حکم ممنوع بودن به کارگیری این عبارات را به این سبب بیان کرده‌اند که هنگام به کارگیری این الفاظ، معانی یاد شده، مدّ نظر باشند. همچنین صدور حکم ممنوعیت به این دلیل است که در این عبارات، ایهام وجود دارد و به غیر خداوند سوگند یاد می‌شود. ابن‌عابدین در ادامه این دعا را نقل می‌کند: «

اللّهُمَّ إنِّی أَسأَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِیّکَ نَبِیّ الرَّحمَهِ

». «عزّ بن عبدالسلام» می‌گوید: شایسته است این امر منحصر در پیامبر (ص) باشد و خدا را به غیر پیامبر (ص) سوگند ندهیم. بهتر است این را از ویژگی‌های رسول خدا بدانیم. سبکی می‌گوید: توسل به رسول گرامی اسلام نیکوست. به جز ابن‌تیمیه، هیچ کس از علمای سلف و خلف، با این امر مخالفت نکرده است. ابن‌تیمیه بدعتی آورد که هیچ دانشمندی پیش از او بر این نظر نبوده است.

اما علامه «ابن‌امیر حاج»، ادعای اختصاصی بودن این امر برای پیامبر (ص) را نمی‌پذیرد (۱) و در این رابطه به تفصیل سخن گفته است. (۲)

۱- شرح المنیهٔ، فصل سیزدهم.

۲- ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۵، ص ۵۴۰، چاپ بولاق.

ص: ۸۹

با بیان بالا مشخص شد که امام ابوحنیفه کدام نوع توسل را مکروه می‌داند و به کدام ادله شرعی استناد می‌کند. این‌گونه نیست که خداوند نسبت به بنده‌ای از بندگان خود مسئول باشد. هیچ کس بر خدای تبارک و تعالی حق ندارد. خداوند از سوی بندگانش زیر نظر نیست و نباید در امور خود به بندگان پاسخ‌گو باشد.

ابوحنیفه رفتن به درگاه خدا با توسل به یکی از نام‌های خداوند را مکروه نمی‌داند و آن را انکار نمی‌کند؛ همان‌گونه که نقل شده رسول‌خدا (ص) صدای فردی را شنید که می‌گفت:

خدایا! من گواهی می‌دهم که تو خدای یکتا هستی و جز تو خدایی نیست؛ تو بی‌نیاز هستی؛ نه زاییده و نه زاده‌ای و هیچ‌کس همتای تو نیست. من به این گواهی از تو می‌خواهم ...

آن حضرت فرمود:

با توسل به اسم اعظم خدا، از او درخواست کرده‌ای؛ اسمی که اگر با توسل به آن، از خدا خواسته شود، او عطا می‌کند و اگر با توسل به آن دعا شود، اجابت می‌کند.

«ترمذی» این روایت را حَسَن می‌داند. در «مسند احمد» نیز این روایت نقل شده است. «ابن‌سنی» روایت را این‌گونه نقل می‌کند:

خدایا! من بنده تو و پسر بنده و کنیز تو هستم. پیشانی من به دست توست. حکم تو بر من اجرا می‌شود و قضاوت و داوری تو عدل است. به هر نامی که خود را نامیده‌ای یا هر نامی از نام‌هایت که در قرآن نازل کرده‌ای یا به یکی از خلق خود یاد داده‌ای یا علم غیب را به آن

ص: ۹۰

اختصاص داده‌ای، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار دل من، نور سینه‌ام و جلای غم و موجب زدودن اندوه از من قرار دهی.

فردی که دعای این مرد را می‌شنید گفت: «ای رسول خدا! کسی که این عبارات را بلد نباشد، زیان دیده است». رسول خدا (ص) نیز فرمود:

بله، همین طور است. این عبارات را بگویید و یاد بدهید؛ زیرا هرکس این عبارات را بگوید و به عبارات آن متوسل شود، خداوند غم و اندوه را از او بیرون می‌کند و گشایش را برایش طولانی می‌گرداند.

حدیث بخاری در توسل سه نفر به اعمال خود، در غاری که صخره‌ای در غار را به روی آنها بست و امکان بیرون آمدن برایشان نبود نیز پیش از این بیان شد.

همچنین در گذشته داستان فرد نابینایی را بیان کردیم که رسول‌خدا (ص) به او یاد داد چگونه دعا کند تا شفا یابد. او نیز همین کار را کرد و خدا بینایی‌اش را به او بازگرداند. «عثمان بن حنیف» نیز یکی از اصحاب است که این دعا را به فردی حاجتمند یاد داد. او نیز با عمل کردن به این دعا، حاجت خود را از خلیفه سوم عثمان گرفت. بنابراین، توسل درخواست از کسی نیست که به او متوسل می‌شویم؛ بلکه درخواست از خداوند بزرگ است.

شگفت اینکه فردی با تحصیلات دکتری، رساله‌ای درباره عقاید ائمه چهارگانه نوشته و این تعبیر را به کار می‌برد: «اعقتاد او در باب توحید و بیان توسل شرعی و ابطال توسل بدعت آمیز!»

برخی از مردم بی‌شرمانه می‌گویند توسل به رسول خدا (ص) پس از وفات

ص: ۹۱

ایشان شرک است!

پیشینیان صالح و بزرگان دین چیزی به عنوان توسل شرک‌آمیز یا بدعت‌آمیز سراغ نداشتند؛ بلکه آنها نوعی توسل را مکروه می‌دانستند؛ به این معنا که در منابع دینی، این نوع توسل نقل شده است، اما دلیل آن ضعیف است یا با دلیل قوی‌تر در تعارض است. در رساله و تعلیق من بر این مسئله معنای توسل و مشروع بودن آن به خوبی تبیین می‌شود.

همچنین در صفحات پیشین آوردیم که توسل، به انسان‌های صالح نیز صورت می‌گیرد. حدیث توسل عمر به عباس که در «صحیح بخاری» نقل شده، در همین راستاست.

ص: ۹۲

کتابنامه

۱. إتحاف الأذکیاء بجواز التوسل بالأنبیاء والأولیاء، عبدالله الصدیق الغماری.

۲. إرغام المبتدع الغبی، عبدالله الصدیق.

۳. الإغاثة بأدلة الاستغاثة، حسن السقاف.

۴. برائة الحنیفیین (دو جلدی)، حامد بن مرزوق.

۵. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن عمرو بن کثیر دمشقی.

۶. الجامع لأحکام القرآن، قرطبی.

۷. الروح، ابوبکر بن قیم الجوزیة.

۸. صفوة التفاسیر، محمد علی الصابونی.

۹. الصواعق الالهیة، سلیمان بن عبدالوهاب.

۱۰. مفاهیم یجب أن تصحح، محمد علوی المالکی.

۱۱. مقالات الدجوی، یوسف بن احمد الدجوی.

۱۲. مقالات الکوثری، محمد بن حسن زاهد کوثری.

۱۳. موقف أئمة الحرکة السلفیة من التصوف والصوفیة، عبدالحفیظ بن ملک عبدالحق مکی.

۱۴. هدایة المتخبطین، نقد و تعلیق بر رساله محمد ناصرالدین ألبانی با عنوان «التوسل و انواعه»، علی بن محمد بن یحیی العلوی.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».